بسم الله الرحمن الرحيم

آیت‌اللّه سید محمدمهدی میرباقری

رزق‌های محرم (۴) ـ معیت

آیت الله سیدمحمدمهدی میرباقری

تعداد جلسات: ۹ گفتار

تاریخ جلسات: محرم سال ۱۳۹۹

مکان جلسات: حرم مطهر حضرت معصومه

تنظیم گفتارها از سایت https://mirbaqeri.ir

گردآورنده: حجت الاسلام خواجه احسنی

صفحه آرایی: محمد فقیهی

فهرست اجمالی

گفتار۱: مناسک همراهی با سیدالهشداء(در روایت امام رضا(علیه‌السلام) به ریان‌بن‌شبیب) ۱۱
گفتار۲: شرایط‌ومناسک‌همراهی‌با امام‌زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) در خونخواهی سیدالشهداء(علیه‌السلام) ۳۱
گفتار۳: نـصـرت ۵۵
گفتار٤: سرعت و سبقت / عبور از دنیا وانس با مرگ / وصول به امام و همراهی با ایشان ۸۱
گفتار٥: مـحـبـت ۱۰۳
گفتار٦: ربّانیّ (رِبّیّ) ۱۳۱
گفتار۷: زهـد و رضـا ۱۵۱
گفتار۸: رضـا ۱۸۳
گفتار۹: تسلیم، تصدیق، وفاء، نصیحت (اوصاف حضرت عباس(ع) در زیارتنامه‌ایشان) ۲۰۵

فهرست تفصیلی

گفتار۱: مناسک همراهی با سیدالهشداء (در روایت امام رضا(علیه السلام) به ریان بن‌شبیب) ۱۱

محرم، فرصت همراهی با امام ۱۳

مناسک محرم از زبان امام رضا علیه السلام ۱۶

روزه و دعا برای داشتن نسل طاهر..... ۱۶

مقام خونخواهی سیدالشهداء در رکاب امام زمان..... ۱۹

بکاء بر سیدالشهدا پاک کننده گناهان گذشته و آینده ۲۱

رسیدن به مقام اصحاب سیدالشهدا با تمنا..... ۲۵

معیت با امام در درجات عالی بهشت با محبت آنها ۲۷

گفتار۲: شرایط‌ومناسک‌همراهی‌با امام‌زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در خونخواهی سیدالشهداء(علیه السلام)..... ۳۱

درگیری بر سر رَبّ ۳۳

خونخواهی سیدالشهدا با درک مصیبت ایشان ۳۶

امتحانات سخت در همراهی امام..... ۳۸

آخرالزمان؛ دوران غربالگری ٤٤

داشتن سعه صدر؛ راه همراهی با امام..... ٤٥

ماندن در جبهه امام با تجدید روزانه عهد ٤٧

گفتار۳: نـصـرت..... ۵۵
اصحاب سیدالشهدا علیه السلام یاوران خدای متعال ۵۷
بالاترین انفاق..... ٦١
حقیقت اجر کریم..... ٦٤
حکمت استنصار خدای متعال..... ٦٨
رضای رسول الله همان رضای الهی ۷۳
عبادت تاجرانه مقدمه ای برای رسیدن به عبادت خالصانه ۷٦
همراهی با امام منوط به همراهی در قلب، رأی و امکانات ۷۸
گفتار٤: سرعت و سبقت / عبور از دنیا وانس با مرگ / وصول به امام و همراهی با ایشان ۸۱
پیش‌مرگان امام حسین (علیه‌السلام) ۸۳
برنامه ریزی برای استفاده از فرصت ها ۸۵
غفلت‌ها و تردیدها مانع سرعت و سبقت ۸۹
دسته بندی مردم در روایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۹۲
سه مقدمه در همراهی با امام ۹٦
امام تنها راه سعادت..... ۹۹
گفتار٥: مـحـبـت..... ۱۰۳
قله عبادت ۱۰۵
راه رسیدن به مقام محبت ۱۱۱
عبادت از سر رغبت مقدمه رسیدن به مقام محبت..... ۱۱۸

بهشت محبان..... ۱۲۱
بعضی آثار مقام محبت ۱۲۶
گفتار۶: ربّانیّ (رِبّیّ) ۱۳۱
خصوصیات اصحاب سیدالشهدا علیه السلام از لسان مبارک امام صادق (علیه السلام) ۱۳۳
معنا و خصوصیت «ربّیّون» ۱۳۶
عدم طهارت نفس، عامل جدایی از امام ۱۴۴
جهاد عظیم..... ۱۴۶
بی نیازی امام علیه السلام از یاری اصحاب ۱۴۷
گفتار۷: زهـد و رضـا ۱۵۱
حققت توحید ۱۵۳
معنای زهد..... ۱۵۷
چگونگی رسیدن به مقام زهد..... ۱۶۰
هوشیاری مومن در عالم دنیا..... ۱۶۴
مقدمات رسیدن به مقام زهد..... ۱۷۰
مقام یقین ۱۷۶
مقام رضا، مقام اخلاص در محبت ۱۸۱
گفتار۸: رضـا..... ۱۸۳
گریه بهشتیان و جهنمیان بر سیدالشهداء ۱۸۵
عظمت حادثه عاشورا در گریه معصومین علیهم السلام بر سیدالشهداء ۱۸۹
عظمت مقام رضای سیدالشهداء..... ۱۹۲

امت سازی انبیاء با گریه بر سیدالشهداء ۱۹۷
ضیافت بلای سیدالشهداء ۱۹۸
رضای سیدالشهداء در گودی قتگاه باب هدایت امت به سوی عصر ظهور ۲۰۱
گفتار۹: تسلیم، تصدیق، وفاء، نصیحت (اوصاف حضرت عباس(ع) در زیارتنامه‌ایشان) ۲۰۵
مقام تسلیم ۲۰۷
تسلیم، شرط رسیدن به مقام ایمان ۲۱۰
مقام تصدیق ۲۱۲
عدم آمادگی باعث جدایی از ولی الله ۲۱۵
امتحان به مجهولات ۲۱۷
مقام وفاء ۲۱۸
ثمره وفاء، بهره مندی از غنائم فتح ۲۲۰
مقام نصیحه ۲۲۳
معنای آیه «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها» ۲۲۵
جلوه نُصح در رفتار حضرت اباالفضل العباس علیه السلام ۲۲۶

گفتار ۱

مناسک همراهی با سیدالشهداء
(در روایت امام رضا (علیه‌السلام) به ریان‌بن‌شبیب)

متن زیر سخنرانی شب اول محرم جناب آیت الله سیدمحمدمهدی میرباقری است که به تاریخ ۳۱ مردادماه ۹۹در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد شده است.ایشان در این جلسه بیان می دارند هر ایامی رزقی دارد شب قدر رزقش قرآن است. رزق محرم نیز در کلام امام رضا علیه السلام بیان شده است. در روز اول ماه محرم امام رضا علیه السلام به ریان بن شبیب دستوراتی را برای بهره مندی از ماه محرم میفرمایند. از جمله دستورات؛ روزه، اشک، لعن، زیارت و تمنی است. محور همه اینها محبت و تولی به امام است که مقدمه اش هم این است که انسان حزن و نشاطش را تابع امام قرار بدهد.

محرم، فرصت همراهی با امام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی أعدائهم اجمعین. خدای متعال را شکرگذار هستیم که یک بار دیگر به ما توفیق داد زنده باشیم و مراسم محرم و عزاداری سیدالشهداء علیه السلام را درک بکنیم این ایام ویژه ای که قلوب متوجه سیدالشهداء می شود نسیمی از ناحیه کربلای حضرت از عاشورای حضرت به همه عالم می وزد و مجددا همه در معرض عاشورا قرار می گیرند. می دانید این دهه محرم یک اتفاق عادی نیست در یک روایتی نقل شده فرمود: پیراهن خونین سیدالشهداء آویخته می شود به عرش. این اتفاقات از آنجا ناشی می شود. این تحول قلوب، اصلش هم تحول قلب وجود مقدس امام زمان ارواحنا فداه است. ما همه در همه این اوقات و مواقفی که هست، عرفه، شب قدر و وقتهای دیگر مهمان امام زمانیم. در روایت است که حضرت فرمودند: وقتی محرم وارد می شد کسی لبخند بر لب پدر من نمی دید. روز عاشورا روز حزن حضرت بود ولی از آغاز محرم دیگر کسی لبخند بر لب پدر من نمی دید.

این ایام محرم یک ایام ویژه ای است. اولیاء خدا آنهایی که بارشان زمین مانده بود، منتظر این ایام بودند که محرم برسد و دوباره ان شاء الله انسان احیا بشود، تطهیر بشود، به طهارت نفس برسیم ان شاء الله

و با عاشورای سیدالشهداء آماده بشویم برای همراهی در رکاب امام زمان علیه السلام.

دعوت حضرت وقتی که از مکه بیرون آمدند روز ترویه روز هشتم ذی الحجه همه به سمت عرفات و منا می رفتند حضرت از مکه بیرون آمدند به سمت کربلا، یک صحبت و بیانی دارند کوتاه هست ولی خیلی معارف بلندی در آن است. ابتدا موت و مرگ را توصیف می کنند «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاة» می فرمایند این مرگی که برای فرزندان آدم رقم خورده و قطعی نوشته شده چیز بدی نیست زینت برای آنهاست، مثل گردنبند برای زن جوان می ماند. این قدر زیبا و زینت است برای انسان. بعد فرمودند من به سمت کربلا حرکت می کنم شهادتگاه خودم را می بینم. می‌بینم من را محاصره کردند، من مشتاق ملاقات جدم هستم.

بعد با یک جمله ما را صدا زدند، فرمودند: «مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا» هرکسی این چند قدم را برداشته، یکی این که حاضر است خون دلش را در راه ماه بدهد؛ اگر کسی می خواهد با امام حسین هم سفر بشود باید آماده باشد در این مسیر جان خودش را بدهد. «عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ» خودش را مهیای لقاء الله کرده البته این لقاء به مرگ تفسیر شده است. آماده مرگ هست و نگران و فراری از مرگ نیست، خودش را آماده کرده برای ملاقات و مواجهه با عالم آخرت که البته یک باطنی هم دارد، علت این که از مرگ تعبیر به لقاء الله شده این است که حقیقتا یک ملاقاتی بین مومن

و خدای متعال در موقع مرگ اتفاق می افتد البته این ملاقات معلوم است که جسمانی نیست. خدای متعال منزه است از این که در هیچ عالمی از عوالم ما با او مواجهه جسمانی داشته باشیم نه در دنیا نه در قیامت نه در برزخ ولی بالاخره در موقع مرگ یک تلاقی بین انسان و حضرت حق اتفاق می افتد که از او تعبیر شده به لقاء الله.

«مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ» اگر کسی خون دلش را حاضر است در راهی که ما در آن قدم گذاشتیم، در راه امام خودش بدهد، «مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ» حالا این آدم اگر بخواهد به مقصد برسد «فَلْيَرْحَلْ» باید کوچ کند آن هم «مَعَنا» با ما قدم در این وادی بگذارد.

چهار نکته است، «باذلا فینا مهجته» یک، «مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ» دو، «فَلْيَرْحَلْ» سه، «مَعَنَا» چهار. خیلی ها هستند می خواهند به سمت خدا حرکت کنند اما دل از دنیا نکندند اینها آماده حرکت به سمت خدا نیستند. آماده گذر از عالم دنیا نیستند. دلشان می خواهد همیشه در دنیا بمانند اینها اهل ملاقات خدا اهل رسیدن به آن مقامات نیستند. اگر کسی از عالم دنیا عبور کرده آماده است در این مسیر فداکاری کند، حالا باید از عالم کوچ کند، بارش را بردارد به سمت خدای متعال حرکت کند ولی در این سفری که به سمت خدا حرکت می کند باید با امام همراه بشود خود به تنهایی اگر بخواهد برود هر کسی هم باشد زمین گیر می شود این سفر سفری نیست که ما خودمان بتوانیم سختی های آن را پشت سر بگذاریم موانع و شیطنت هایی که بر سر راه است جز با همراهی امام پشت سر گذاشتنی نیست؛

لذا حضرت فرمود «فالیرحل معنا» شاید این دعوتی که حضرت کردند یک دعوت عامی است همه ما را صدا زدند همه ما می توانیم در این مسیر با امام حسین علیه السلام همراه بشویم.

مناسک محرم از زبان امام رضا علیه السلام

حالا تلقی حقیر این است این روایتی که از ریان بن شبیب نقل شده و مرحوم شیخ صدوق در امالی نقل کردند این روایت معروف شاید مراسم و مناسک محرم را برای همراهی با سیدالشهداء به ما تعلیم می کند که اگر ما بخواهیم در این سفری که سیدالشهداء به سمت خدا کردند و اصحاب و اهل بیتشان را در این مسیر با خودشان بردند و سیرشان دادند و از موانع عبورشان دادند، ما را هم دعوت کرده اند، ما هم اگر بخواهیم در این سفر با حضرت همراه و بهره مند بشویم امام رضا ارواحنا فداه به ریان بن شبیب مناسک همراهی با سیدالشهداء و بهره مندی از سیدالشهداء علیه السلام را بیان کردند.

ملاحظه فرمودید حضرت پنج دستور یا نکته را به ریان بن شبیب گوشزد کردند. حدیث را مکرر ملاحظه فرمودید ولی جا دارد هر سال اول محرم این حدیث و این نکاتی را که امام رضا به ریان بن شبیب فرمودند را مرور کنیم.

روزه و دعا برای داشتن نسل طاهر

ظاهرا ریان بن شبیب اول محرم حضرت را زیارت کرده است، حضرت به او فرمودند: «أَ صَائِمٌ أَنْت» روزه گرفتی امروز؟! عرض کرد نه؛ من امروز روزه نگرفتم. روزه اول محرم را حضرت به او فرمودند امروز

آن روزی است که جناب زکریا سلام الله علیه دعا کرد و از خدای متعال ذریه طیبه خواست. به حضرت حق عرض کرد ـ «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاء» (آل عمران/۳۸) پروردگارا به من یک ذریه پاک بده که تو دعای بندگان خودت را می شنوی.

فرمود امروز بود که دعا کرد «فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَة» خدای متعال دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه فرمود زکریا را صدا زدند، «فَنَادَتْ زَكَرِيَّا وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى» به او بشارت دادند در حالی که در محراب بود که خدای متعال به تو بشارت داده به فرزندی که جناب یحیی سلام الله علیه هست که می دانید حضرت یحیی از آن پیغمبرانی است که خیلی شهادتش شباهت به شهادت سیدالشهداء علیه السلام داشته و سیدالشهداء در مسیر کربلا مکرر از او یاد کردند. گاهی فرمودند: برای بی اعتباری دنیا همین بس که سر مثل یحیی برای بغی ناپاکی از ناپاک های زمان خودش به عنوان هدیه برده شده.

جناب زکریا اینطوری دعا کرد. بعد حضرت فرمودند: «فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ لِزَكَرِيَّا» اگر کسی امروز را روزه بگیرد و دعا کند همانطوری که خدای متعال برای حضرت زکریا اجابت کرد برای او هم اجابت خواهد کرد. شاید در این نکته امام رضا علیه السلام یک سرّی است و آن این است که در نقل آمده، حضرت زکریا وقتی روضه سیدالشهداء برایشان خوانده شد از خدای متعال تقاضا کردند که یک فرزندی به ایشان عطا کند پاک و

صالح و محبت او در دل حضرت بنشیند به خاطر ایمان و طهارت و پاکی او و بعد هم این فرزند در راه خدا به شهادت برسد تا ایشان در مصیبت وجود مقدس نبی اکرم بر مصیبت سیدالشهداء شریک بشوند و بتوانند آن غصه را درک کنند. خدای متعال هم اجابت کرد و یحیی را به ایشان عطا کرد. این کار انبیاست هر آدمی از این دعاها نمی تواند بکند. امام رضا به گمانم فرمودند اگر شما هم مرد راه هستید راهش این است اول محرم روزه بگیرید از خدا بخواهید چنین فرزندی به شما بدهد که در راه خدا صالح باشد به شهادت برسد و شما شریک این راه به اندازه خودتان بشوید و درک کنید واقعه را، این نکته اول که حضرت فرمودند.

بعد حضرت وارد ذکر مصیبت سیدالشهداء شدند فرمودند پسر شبیب محرم ماهی است که اهل جاهلیت هم حرمتش را نگه می داشتند چهار ماه حرام بوده، در آنها وارد جنگ نمی شدند یکی از آنها ماه محرم بوده در این ماه جنگ نمی کردند. ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب این چهار ماه حرام بوده، ولی آنهایی که خودشان را امت وجود مقدس نبی اکرم می دانستند نه حرمت ماه را نگه داشتند نه حرمت پیامبر ایشان را، بعد حضرت توضیح دادند و فرمودند در این ماه ذریه نبی اکرم را به شهادت رساندند و نوامیس او را به اسارت بردند و خیمه های او را غارت کردند. یعنی دیگر با کافر هم بدتر از این ممکن نیست رفتار بکنی «فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدا» خدای متعال هیچ گاه مغفرتش را شامل حال اینها نکند.

مقام خونخواهی سیدالشهداء در رکاب امام زمان

بعد حضرت دستوراتی را به شبیب دادند که پنج تا دستور است که به اصطلاح مناسک سیر و همراهی ما با این مصیبت سیدالشهداء است و ما را ان شاء الله به قله ها می رساند. من این پنج تا را فقط اشاره می کنم؛ یکی این است که حضرت فرمودند که «يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب» اگر می خواهی گریه کنی، بر سیدالشهداء گریه کن، اینجا جای گریستن است. مومن بیخودی نباید محزون بشود غصه بخورد، همه دنیا را به او بدهند نباید خوشحال بشود. البته امثال بنده حرف می زنیم اگر کسی زاهد شد تمام دنیا را از او بگیرند نباید غصه بخورد. ولی بر امام حسین باید گریست حالا این هم خودش داستانی است که شاید یک شبی عرض بکنم که گریه بر امام حسین به معنی تأسف برای از دست دادن چیزی نیست. ولی گریه ای است که لازم و ضروری است برای همه، فرمودند «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ» اگر بناست گریه کنی «فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب».

بعد حضرت یک اشاره ای کردند به نحوه شهادت حضرت که من سریع عبور می کنم ترجمه نمی کنم. حالا ان شاء الله برای روز عاشورا البته حضرت روز اول محرم این جمله را به ریان بن شبیب فرمودند «فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْش» بعد فرمودند این مصیبت سیدالشهداء یک مصیبتی است فقط مربوط به خودشان نیست «وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُون» هجده نفر از

جوانان بنی هاشم با حضرت به شهادت رسیدند که بر روی زمین شبیه آنها نیست. «وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ لِقَتْلِه» همه آسمان های هفتگانه و زمینها بر شهادت سیدالشهداء گریستند «وَ لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَة».

معارف را حضرت پشت سر هم بیان کردند. ملائکه به سوی زمین نازل شدند چهار هزار نفر در روز عاشورا اجازه گرفتند بیایند سیدالشهداء را کمک کنند «فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِل» وقتی رسیدند که حضرت به شهادت رسیده بود «فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ» غبار آلود و مصیبت زده در همین هیئت هستند تا حضرت قیام کنند و در رکاب حضرت خونخواهی سیدالشهداء را کنند که این خودش یک داستانی است احتیاج به گفتگو دارد که مقام خونخواهی سیدالشهداء در رکاب امام زمان از مقاماتی است که انسان باید به او برسد. در زیارت عاشورا ملاحظه کردید یکی از تقاضاها این است که خدای متعال من را به توفیق در خونخواهی در رکاب امام زمان برساند. این از مقامات مهمی است که از برکت عاشورای امام حسین به دست می آید. حضرت اینجا بهش اشاره کردند که اگر کسی به این ملائک تأسی کند می تواند ان شاء الله در رکاب امام زمان جزو خونخواهان سیدالشهداء باشد.

بعد فرمودند: «وَ شِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْن» شعار این ملائکه خونخواهی سیدالشهداء علیه السلام است. فرمودند پسر شبیب پدرم از جدشان امام سجاد علیه السلام حکایت کردند که «أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ

الْحُسَيْنُ جَدِّي» وقتی جدم امام حسین به شهادت رسید «مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً وَ تُرَاباً أَحْمَر» آسمان خون گریست و خون قرمز فروپاشید حالا اینها باید معنا بشود که گریه سماوات یعنی چی، اینها یک حقایقی است. البته هر چشمی هم نمی بیند، اینطور نیست آنچه که امام سجاد علیه السلام دیده است هر کسی ببیند، این حوادث و وقایع را گاهی یک اتفاقی می افتد دیگران هم موفق می شوند ولی معمولا جزء اسرار است. بنابراین حضرت دستور به بکاء دادند که فرمودند ملائکه ای هستند بکاء می کنند حاصل این بکائشان خونخواهی در رکاب سیدالشهداست. آسمان ها گریه کرد، زمین گریه کرد.

بکاء بر سیدالشهدا پاک کننده گناهان گذشته و آینده

بعد فرمودند: «يَا ابْنَ شَبِيبٍ» خیلی بشارت بزرگی است که امام رضا علیه السلام دادند از لطیف ترین روایات در این زمینه همین است «إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَّيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيراً كَانَ أَوْ كَبِيراً قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرا» اگر بتوانی بر امام حسین گریه کنی تا این که اشکت بر صورتت جاری بشود خدای متعال گناهان تو را می بخشد، کوچک یا بزرگ، کم یا زیاد، اگر کسی موفق به این کار بشود این بشارتی است که امام رضا دادند، روایات فراوانی هم در این زمینه داریم که اشک بر سیدالشهداء مطهر است. قلب انسان را پاک می کند گناهان انسان را می شوید.

اگر گناه تعلق به دشمن و دستگاه باطل است؛ «عَدُوُّنَا أَصْلُ كُلِّ شَر» انسان را به تبری می رساند انسان را به طهارت می رساند،

روایاتش هم فراوان است. یکی از آثار اشک بر سیدالشهداء این است که مطهر قلب انسان است، کار توبه را می کند، انسان را به توبه و طهارت نفس می رساند. انسانی که گناه را دوست دارد که پاک نمی شود انسان باید به مقام توبه برسد تا پاک بشود. این روایت معنایش این است که آدم را به مقام توبه می رساند. حالا روایات باب بکاء بر سیدالشهداء بعضی هایش عجیب است آنقدر بشارت بزرگ است که نمی توانند تحمل نکنند. به ما می گویند نخوانید! می خواستید بگویید امام صادق علیه السلام نفرماید چرا به ما می گویید نخوانید!

روایت این است که «غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّر» گناه گذشته و آینده اش را می آمرزد بعضی به خاطر این که خیلی سخت است گفتند ما تقدم و ما تاخر یعنی دور و نزدیک. اینها بازی کردن با حدیث است. واضح است ما تقدم من ذنبه گناه قبل و بعد یعنی به وادی ایمن می رسد دیگر شیطان دستش به او نمی رسد. گناهان آینده اش هم گناه مغفور است. چون یک گناه هایی، ذنب مغفورند. خدای متعال بشارت داده این گناه را آمرزیده است. یک گناهانی نه؛ آمرزیده نیستند. ذنب مغفور آن ذنبی است که صاحبش هیچ وقت قصد گناه ندارد، هیچ وقت هم دل خوش به گناهش نیست خودش از گناهش بدش می آید، این ذنب مغفور است.

این که صلوات و ولایت ائمه مطهر است «جَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُم كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا» بزرگان فرمودند نکته اش همین است؛ کسی که محبت امام را دارد هیچ وقت تعلق به گناه ندارد. اگر گناهی هم می کند لغزش

است از درون خودش از گناهش بدش می آید؛ ناراضی است. این عین توبه است. کسی اگر موفق به اشک بر سیدالشهداء بشود مقاماتی از زیارت حضرت یا گریه بر حضرت شاید مقاماتی است که وقتی انسان توانست آن طوری زندگی کند زیارت کند دیگر به یک مقامی از محبت و ولایت اهل بیت می رسد که دیگر آن گناهی که غیر قابل مغفرت است، به سراغش نمی آید و ذنوبش مغفوره است. حالا این بحث پردامنه ای است در جای خودش شاید یک شبی محضرتان تقدیم کنم.

در یک روایتی می دیدم ـ در ثواب زیارت مکرر است روایت- در ثواب زیارت سیدالشهداء یوم العرفه یکی از ثواب هایی که در زیارت روز عرفه است این است که قلبش آرام می شود؛ مطمئن می شود، شاید نکته اش همین است مومن تا در دنیاست نگران است. نگران این است که ایمانش از او گرفته شود. می فرماید همیشه این دعا را کنید خدایا من را از معارین قرار نده کسانی که ایمانشان عاریه است. مثل عطری که انسان می زند بوی عطر می رود دیگر خود انسان باید معطر بشود. فرمود بعضی ایمانشان عاریه است مومن نگران است. ولی یک موقعی به زیارت سیدالشهداء در روز عرفه می رود یک حالتی برایش پیدا می شود ثل الفواد می شود آرام می شود همه اضطراب ها و نگرانی هایش از بین می رود، گریه بر سیدالشهداء هم همینطور است

همراهی با نبی اکرم در بهشت با برائت از دشمنان سیدالشهدا

نکته سوم که حضرت فرمودند که از سیر ما با سیدالشهداست این

است که فرمودند «يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ » اگر می خواهی وقتی به ملاقات خدا می روی هیچ گناهی نداشته باشی پاک بروی وقتی از این دنیا می روی به لقاء الله می رسی با طهارت نفس برسی «فَزُرِ الْحُسَيْن» به زیارت امام حسین برو، پس یکی بکاء است دوم زیارت است که این دو از آن اعمالی هستند که کمتر مستحبی و شاید هیچ مستحبی نداریم اینقدر فضیلت برایش ذکر شده باشد؛ حتی واجبی، ببینید انقدر ثواب برایش ذکر شده باشد فوق العاده است، مستحبی نداریم اینقدر ثواب این حد روایات و ثواب برایش ذکر شده باشد یکی بکاء دوم زیارت، اگر می خواهی وقت ملاقات خدا طهارت نفس داشته باشی باری روی دوشت نباشد از حقوق الهی، حقوق مردم، گناهان و صفات رذیله فزر الحسین.

بعد فرمودند بعدیش این است این هم جزو بشارت های مهم است که انسان می تواند از عاشورا و مصیبت امام حسین این بهره را ببرد عرض کردم اینها قواعدی است که پیداست جایش در ماه محرم است، لذا اول محرم به ریان بن شبیب فرمودند پیداست در محرم می شود اینها را به دست بیاوریم. فرمودند: «يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرَفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ وَ آلِهِ» اگر می خواهی در آن غرفه هایی که در بهشت بر پا شده با آن خصوصیاتی که در روایات و آیات هست با وجود مقدس نبی اکرم و آلش باشی «فَالْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَيْن» دشمنان حضرت قاتلین حضرت را لعن کنید از آنها تبری بجو، فاصله بگیر، کل جبهه ای که حالا یا بنا گذاشتند یا ادامه دادند

یا راضی اند؛ در زیارات و روایات دیدید «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْم»، «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُم»، «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُم»، «لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمْكِينِ مِنْ قِتَالِكُم». پس این هم یک مقام است که انسان می تواند از مدخل محرم به این ثواب برسد به این لعن دشمنان برسد هر کدام از اینها آدابی دارد.

رسیدن به مقام اصحاب سیدالشهدا با تمنا

پنجمین چیزی که حضرت فرمودند که خیلی عجیب است که انسان از محرم می تواند به این جا برسد «يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ» اگر دوست داری به آن ثوابی برسی که شهدای رکاب امام حسین رسیدند. این که عرض می کردم دعوت امام حسین گویا عام است ما را هم صدا زده، راه برای ما هم باز است. می فرماید اگر می خواهی به ثواب حبیب و زهیر برسی خیلی امر عظیمی است وقتی عطیه و جابر آمدند به زیارت سیدالشهداء در اربعین، جابر به عطیه گفت ما در ثواب این شهدا شریکیم؛ نگفت در مثل ثواب آنها ما هم شریکیم. عطیه گفت مگر می شود اینها همه چیزشان را در راه خدا دادند گفت از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم اگر کسی عمل قومی را دوست بدارد در ثواب آنها شریک است.

یکی از توفیر نیت های مومن فراوانی نیتش همین است به جای این که حسادت کند، هر مومنی در هر کجای تاریخ در عالم موفق به

خیری بوده این خوشحال است و دعایش می کند. لذا در ثواب او شریک می شود. این یک مسئله است. مشارکت در ثواب که ما فعل شهدای رکاب سیدالشهداء را دوست داریم برایشان هم دعا می کنیم سلام بهشان می دهیم احساس خضوع می کنیم در مقابلشان. یک بحث این است که «أَنْ تَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ» مثل آن ثواب ها را خدا به انسانها بدهد این هم یک راهی دارد.

حضرت فرمودند راهش تمنای از امام حسین است. «و مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ» هر وقت یاد امام حسین افتادی تمنا کن از حضرت، با همه وجود بخواه، به حضرت عرض کن «يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيما» ای کاش من هم در کربلا بودم و به فوزی که شهدای رکاب تو رسیدند من می رسیدم. هر وقت یاد امام حسین کردی این تمنا را داشته باش. یک موقعی من عرض کردم از بعضی از تعابیری که از ائمه علیهم السلام نقل می شود این است که گویا در آن عالمی که حضرت یارانشان را جمع می کردند ندای حضرت به ما رسیده، آن اصحاب اهل سرعت بودند به کربلا رسیدند، ما کندی کردیم به کربلا نرسیدیم ولی جزو محبین حضرت هستیم و اهل بکائیم.

حالا کسانی که جزو محبین اند و از غافله دور ماندند «فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي» قلب هم اجابت کرده، «إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ و لِسَانِي عِنْدَ اسْتِنْصَارِكَ» اگر زبان من اجابت نکرد جسمم همراهی نکرد «فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي» شنیدم و دیدم و قلبم هم با

تو همراه است. اینهایی که با قلبشان همراه سیدالشهداء هستند و آن ندا را قلبشان شنیده همراه است؛ همدل اند. اینها می توانند تمنا کنند از حضرت و این تمنا البته قواعدی دارد. تمنا لفظ نیست. از اینجا شروع می شود، واقعا از حضرت بخواهند یا لیتنی کنت معهم اگر حقیقتا این تمنا در وجود انسان شکل بگیرد نسبت به ساحت سیدالشهداء، حضرت فرمود به ثوابی مثل ثواب شهدای کربلا انسان می رسد این هم یکی از مناسک محرم هست که حضرت روز اول محرم به ریان بن شبیب تعلیم کردند.

معیت با امام در درجات عالی بهشت با محبت آنها

همه اینهایی که تا اینجا عرض کردم بر محور یک امر است که این آخرین نکته ای است که حضرت به ریان بن شبیب فرمودند پس بکاء و زیارت و لعن و تمنای همراهی با اصحاب سیدالشهداء این چهار تا دستور بود یکی هم که روزه اول ماه و تقاضای یک فرزندی که در این راه برود و به شهادت برسد آن یک نکته دیگری است. این چهار تا امری که حضرت فرمودند بکاء، زیارت، لعن نسبت به دشمنان و تمنای همراهی با اصحاب سیدالشهداء، اینها بر محور این پنجمی است پنجمی این است «يَا ابْنَ شَبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجِنَانِ» اگر دوست می داری با ما در درجات عالی بهشت باشی بهشت درجاتی دارد، خیلی تعبیر عجیبی است همه آن آدم هایی که در بهشت اند. یک معیتی با امام دارند بالاخره بهشت دار ولایت امام است.

همراهان امام درجات دارند اگر می خواهی با ما باشی در درجات عالی بهشت «فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا» با شادی ما شاد باش سعی کن غصه هایت را به ما گره بزنی بیخودی غصه نخوری، آنجایی که ما غصه می خوریم غصه بخور شادی های دلت به ما گره بخورد بیخودی شیطان تو را به فرح نکشاند با آمدن دنیا دلت جابجا نشود با رفتن دنیا دلت جابجا نشود. شیطان شادی ها و غصه هایت را شکل ندهد دلت را تابع ما قرار بده این یکی از مهمترین مقامات انسان هست که تحولات دلش، قلبش، شادی هایش و غصه هایش دنبال امام باشد. هر کجا امام خوشحال است خوشحال باشد هر کجا غصه می خورد بیخودی دلش اینطرف و آن طرف نرود سر سفره شیاطین ننشیند.

فرمود: «فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا» بکوش به محبت ما برسی، بعد حضرت فرمودند «فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجَراً» اگر یک انسانی تولی به یک سنگ پیدا کند، تولی بیش از محبت است، محبت همراه با طاعت و تسلیم و خضوع و این محبت ریشه طاعت و تسلیم و خضوع می شود و الا اگر طاعت و تسلیم نباشد تولی نیست «لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَة» خدای متعال در قیامت او را با همان سنگ محشور می کند.

پس بنابراین محور همه اینها محبت و تولی به امام است که مقدمه اش هم این است که انسان حزن و نشاطش را تابع امام قرار بدهد اگر این اتفاق افتاد بر محور این محبت بکاء و لعن و بکاء و زیارت و لعن و

تمناست. این چهار تایی که در این حدیث نورانی آمده بود گمان می کنم اینها جزو آداب محرم اند. یک سالی من در همین حرم شریف یک دهه راجع به رزق های محرم بحث تقدیم می کردم هر ایام رزقی دارد شب قدر رزقش رزق قرآن است. همین اینها رزقهای محرم اند انسان در محرم می تواند به بکاء به مقام زیارت به مقام لعن به مقام تمنا و به مقام تولی برسد.

از بستر اشک بر سیدالشهداء به مقامی برسد که تولی به ولایت آنها در او کامل بشود و در درجات عالی بهشت با ائمه علیهم السلام باشد. هر کدام از این ها را بزرگان خیلی بحث و گفتگو کردند من این را به عنوان مدخل مباحث ماه محرم عرض کردم. ان شاء الله شبهای آینده یک بحث دیگری موضوع بحثم است و یک مقداری عناوین دیگر را بحث می کنیم.

گفتار ۲

شرایط و مناسک همراهی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در خونخواهی سیدالشهداء (علیه السلام)

متن زیر سخنرانی شب دوم محرم جناب آیت الله سیدمحمدمهدی میرباقری است که به تاریخ اول شهریورماه ۹۹ در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند خدای متعال در قرآن از یک درگیری صحبت میکند که این درگیری بر سر رب است. در این درگیری ما باید موضع خودمان را روشن کنیم و اگر میخواهیم در جبهه سیدالشهدا باشیم باید وسعت وجودی و سعه صدر پیدا کنیم و با طرح عظیم حضرت آشنا باشیم. در این درگیری خدای متعال گاهی امتحانات بسیار سختی میگیرد که برای عبور از آن امتحانات باید هرروز عهد و پیمان خودمان را با خداوند تازه کنیم.

درگیری بر سر رَبّ

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی أعدائهم اجمعین.

«وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِم» . آیه ای است در سوره مبارکه حج خدای متعال می فرماید: «خَصْمانِ اخْتَصَمُوا في رَبِّهِم»(حج/۱۹) صحبت از یک تخاصم و یک درگیری است می فرماید این درگیری بر سر پروردگارشان هست. خیلی از جنگ هایی که در دنیا واقع می شود تماما بر سر دنیاست. یعنی دو طرف اهل دنیا هستند با هم می جنگند. مثل این جنگ هایی که شما می بینید در دوران ما وجود دارد و جنگ های بزرگی که در همین عصر شکل گرفته مثل جنگ اول و دوم جهانی که ده ها میلیون کشته از بشریت گرفته اینها دعوا و تخاصم بر سر دنیا بوده است.

قرآن از یک درگیری ای صحبت می کند بین دو گروه، که این درگیری بر سر پروردگار و خدای متعال است. یادم هست در حدیثی از امام حسین علیه السلام ذیل همین آیه سوال کرد این دو گروه چه کسانی اند؟ حضرت فرمودند: ما و بنی امیه هستیم. ما گفتیم خدا راست می گوید اینها می گویند خدا دروغ می گوید طبیعتا اگر کسی گفت خدا راست می گوید یک جوری باید زندگی کند در این عالم،

کسی هم که العیاذ بالله می گوید انبیاء الهی دروغ می گویند یک جور دیگری در این عالم زندگی می کند این یک کلمه همه زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می دهد.

انسان بپذیرد خدای متعال را و بداند او صادق است برنامه ای که انبیاء اوردند برنامه درستی است یا این که نه تردید کند در صدق انبیاء یا خدایی نکرده انبیاء را تکذیب کند دو جور زندگی شکل می گیرد سراسر زندگی انسان متفاوت می شود. یک زندگی به تدریج به سمتی می رود که آهنگ خدا و بندگی خدا بر آن حاکم می شود به تعبیر قرآن «صِبْغَةَ اللَّه»(بقره/۱۳۸) رنگ الهی این زندگی پیدا می کند. و یک زندگی هم رنگ نفس و دنیا و دنیا پرستی پیدا می کند. اگر کسی در آن وادی حرکت کرد آرام آرام به سمتی می رود که «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وِرْداً وَاحِداً وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدا» تمام زندگی انسان در خدمت خدا قرار می گیرد. یک آهنگ پیدا می کند.

آن طرف هم تمام زندگی انسان آهنگ شیطنت و نفسانیات را پیدا می کند. این دو گروهی که با هم درگیرند بر سر پروردگار سیدالشهداء فرمود ما هستیم و بنی امیه، در یک حدیث دیگری امام صادق علیه السلام همین را فرمودند بعد توضیح دادند فرمودند: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ابوسفیان می جنگید وجود مقدس امیرالمومنین با معاویه می جنگیدند سیدالشهداء با یزید جنگیدند می دانید اینها یک نسل از بنی امیه اند. فرمودند فرزندم وجود مقدس حضرت مهدی سلام الله علیه هم با سفیانی می جنگد. سفیانی هم

از همین آل ابوسفیان است. این جنگ هم پس یک درگیری بزرگ تاریخی است بین جبهه نبی اکرم که از خود حضرت شروع شده با جبهه بنی امیه ادامه پیدا کرده سیدالشهداء یک بخش مهم از این جنگ را پیش بردند که درگیری با یزید بوده و ادامه پیدا می کند باز تا در زمان امام عصر علیه السلام همین درگیری است.

از روایات استفاده می شود مهمترین دشمن حضرت و آن جبهه ای که بعد از ظهور با حضرت درگیرند همین داستان سفیانی است. نزاع هم بر سر همین است. نزاع بر سر راه خدا است بر سر نفس و بندگی خدای متعال است. فرموده سیدالشهداء هم همین بود، فرمودند من برای خوشگذرانی و تفریح و فساد و ستم خروج نکردم تمام درگیری من بر سر این است که یک فسادی در امت حضرت اتفاق افتاده من می خواهم این فساد را اصلاح کنم.

حالا عرض من این است پس جبهه سیدالشهداء ادامه پیدا می کند در جبهه امام زمان، الان هم ما در وسط همین درگیری هستیم همان شرایطی که برای اصحاب سیدالشهداء در درگیری با جبهه مقابل و جبهه ابوسفیان بود الان هم همان شرایط هست. ما اگر بخواهیم در کنار امام زمان علیه السلام باشیم همان شرایطی که اصحاب سیدالشهداء داشتند باید آن شرایط را داشته باشیم خودمان را باید مهیا کنیم برای این کار غیر از این که یکی از برکات همراهی امام زمان است، این است که انسان به خونخواهی سیدالشهداء علیه السلام می رسد که در زیارت عاشورا اشاره شده است.

خونخواهی سیدالشهدا با درک مصیبت ایشان

انسانی که مصیبت سیدالشهداء را درک بکند به یک نقطه ای می رسد که از خدای متعال تقاضا می کند «أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه» خدایا به من توفیق بده که در رکاب وجود مقدس امام زمان که امام منصور است یعنی خدای متعال او را یاری می کند باشم. به تعبیر قرآن «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُورا»(اسراء/۳۳) اگر کسی مظلومانه کشته شد ما برای صاحب این خون حق گذاشتیم و به او اجازه دادیم قصاص کند ولی نباید زیاده روی در قتل کند. و این کسی که به او ظلم شده کسی که «مظلوما» کشته شده ولی دمش را خدای متعال نصرت می کند.

ظاهر آیه راجع به همه کسانی است که مظلومانه کشته می شوند صاحب این خون حق دارد قصاص کند ولی در روایات دیده اید تأویل این آیه به سیدالشهداء و امام زمان شده، فرمود: «من قتل مظلوما» سیدالشهداست. ولیّ این دم امام زمان علیه السلام هستند و به ایشان اجازه داده شده است. بعد فرمود: اینقدر این خون سیدالشهداء عزیز است که اگر در انتقام این خون، حضرت هفتاد هزار نفر هم بکشند زیاده روی نیست؛ البته از کسانی که شریک در این خون بوده اند. لذا دارد « فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ » حضرت اسراف و زیاده روی نمی کنند «إِنَّهُ كانَ مَنْصُورا»، خدای متعال ایشان را کمک می کند مورد نصرت

الهی است و با نصرت الهی انتقام سیدالشهداء علیه السلام گرفته می شود و اسراف هم نیست.

فرمود کسانی که از نسل همان بنی امیه هستند، آنها کربلا هم نبودند ولی آن راه را می پسندند و راضی به فعل اجدادشان هستند همان مسیر را می خواهند در عالم ادامه بدهند. آن بنایی که آنها گذاشتند دنبال می کنند اگر بخواهند راهشان را ادامه بدهند امام زمان علیه السلام در انتقام سیدالشهداء آنها را مجازات می کنند و هرقدر هم که مجازات کنند زیاده روی نیست یعنی اگر تمام جبهه باطل هم جلوی حضرت بایستند و حاضر نباشند برگردند حضرت در انتقام سیدالشهداء علیه السلام همه آنها را مجازات می کنند.

یک بحث این است که ما در رکاب امام زمان باشیم و خونخواهی سیدالشهداء علیه السلام را بکنیم یک بحث دیگر این است که این اصلا یک جبهه است؛ فرمود: «هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا في رَبِّهِم» سیدالشهداء فرمود ما هستیم و بنی امیه، امام صادق علیه السلام فرمودند ادامه این درگیری که از زمان نبی اکرم شروع شده بین امام زمان و سفیانی است. الان هم همین صحنه است؛ این درگیری این دوگانه در عالم وجود دارد، یک نزاعی در عالم هست آن نزاع بر سر خداست.

عرض کردم یک درگیری هایی بین خود اهل دنیاست، آنها تنازع بر سر دنیا می کنند، بر سر متاع و کالای دنیا با هم می جنگند بر سر قدرت با هم می جنگدند. اینهایی که جنگهای بزرگ در دوران ما راه

انداختند هیچ طرفش برای خدا نبوده ولی یک جنگی است که یک طرفش خداست و جبهه امام زمان علیه السلام است. مثلا فرض بکنید این شهدای بزرگواری که ما در طول این چند دهه دادیم همان مسیر است همان مسیر درگیری است حالا اگر ما بخواهیم در این جبهه در کنار امام زمان علیه السلام باشیم و حضرت را نصرت کنیم یک لوازمی دارد که در روایات گفته شده است. یک بحث های پردامنه ای را در سال گذشته در همین محفل من راجع به معیت و همراهی با وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت براساس آیات قرآن عرض کردم آنها را نمی خواهم تکرار کنم چند نکته را امشب می خواهم عرض کنم که در روایات به آن اشاره شده است.

امتحانات سخت در همراهی امام

در دوران امام صادق علیه السلام که قدرت از بنی امیه به بنی عباس منتقل می شده یک خیزش های بزرگی در اطراف دنیای اسلام اتفاق افتاده در خراسان و جاهای دیگر تا تدریجا منتهی شده به فروپاشی بنی امیه و سر کار آمدن بنی عباس، شیعیان حضرت که نسبتا هم جمعیت زیادی بودند به حسب ظاهر در خراسان و در کوفه و در قم و جاهای دیگر بودند. آنها گاهی به خصوص از کوفه و خراسان زیاد می آمدند محضر حضرت و ادعا می کردند که آقا ما آماده ایم در رکاب شما باشیم. همه چیز برای این که پا به رکاب کنید و حق خودتان را بگیرید آماده است! به امام صادق علیه السلام عرض می کردند: آقا شما چرا قیام نمی کنید!

این حدیث در خاطر مبارک همه تان هست که فردی از خراسان آمده بود محضر امام صادق به حضرت عرض کرد در آن ناحیه شما صد هزار نفر سرباز پا به رکاب دارید که آماده شهادتند اگر قیام کنید آنها پا به رکاب می کنند شما به حقتان می رسید. با این تعابیر هم به حضرت عرض کرد شما اهل رحمت هستید، امامت حق شما است، برای خودتان هم که نخواهید برای ترحم به این مردم شما باید پرچمدار باشید والا مردم از دست می روند. حضرت فرمودند که تنور خانه را برافروختند و شعله ور شد وقتی کاملا مشتعل شد به این خراسانی فرمودند بروید در تنور بنشینید ایشان گفت من را ببخشید من حرف بدی نزدم حضرت فرمودند گذشتم و وارد یک صحبت دیگری شدند. در همین حین هارون مکی که از اصحاب امام صادق است وارد شد. تعبیر این است بند کفشش دستش بود به حضرت سلام کرد. حضرت جواب سلام دادند فرمودند هارون بروید در تنور بنشینید بند کفش را رها کرد رفت نشست در تنور، بعد این خراسانی می گوید حضرت با من صحبت کردند از احوال خراسان دیدم خراسان را مثل کف دست می شناسند مردم و جمعیت ها و اقوام و همه را می شناسند. بعد از یک مدتی به من فرمودند یک سری به این برادر مومن تان بزنید ببینید احوالش چطور است. آمدم دیدم چهار زانو وسط تنور نشسته مثل گلستان راحت، بعد که برگشتم حضرت فرمودند آقای خراسانی چند تا از این آدم ها در خراسان دارید گفتم والله یک دانه هم نیست. حضرت فرمودند همینطور است و الله یک دانه هم نیست.

گاهی در همراهی با امام یک امتحانات سختی پیش می آید مثل همین وسط آتش نشستن است گاهی از این سخت تر است. تلقی من این است در روز عاشورا بعضی صحنه هایی که پیش می آمد واقعا از این که حضرت بگویند وسط آتش بنشینید کار سخت تر بود. البته پیداست آدم اگر به امر امام رفت وسط آتش، آتش گلستان می شود و جز خیر در آن نیست. مثل آن کسی که با امام در عالم راه می رود باطن این سختی ها نعیم و جنت و بهشت است. «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفي نَعيم»(انفطار/١٣) آنهایی که با امام راه می روند الان هم وسط بهشت اند. ولی امتحانات سختی است. در همین امتحانات است که صفوف از هم جدا می شوند خالص ها خالص تر می شوند. «لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ ما في صُدُورِكُم»(آل عمران/١٥٤) یکی از جنگ های سخت زمان وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جنگ احد است که در قرآن مکرر به آن اشاره شده است.

در سوره آل عمران ده ها آیه مربوط به احوال این جنگ است خدای متعال جبهه های مختلف مومنین و منافقین را توضیح می دهد بعد می فرماید: این جنگ یک نکته اش این بود «لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ ما في صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما في قُلُوبِكُم» خدای متعال قلوب را تمحیص می کند خالص می کند خالص ها باید کنار امام زمان باشند در روایت دارد غربال می شوید «وَ لَتُغَرْبَلُن» تمحیص می شوید.

در یک روایتی خیلی عجیب است حضرت فرمودند: اکثر کسانی که مدعی هستند می روند و کنار حضرت نمی مانند. این امتحانات

سخت پیش می آید انسان خودش را باید مهیای همراهی با امام زمان علیه السلام همراهی با سیدالشهداء علیه السلام بکند. در یک روایتی در کافی نقل کرده، سدیر به امام صادق عرض کرد -می دانید از اصحاب نزدیک امام صادق است- یابن رسول الله اگر جدتان امیرالمومنین به اندازه شما یاور داشت اجازه نمی داد بنی تیم و عدی بیایند سرکار و حقشان را بگیرند، شما چرا اقدام نمی کنید؟! حضرت سوال کردند: مثلا چند نفر با من هستند؟ گفت: آقا صد هزار تا، فرمودند: واقعا صد هزار تا؟! گفت: بیشتر دویست هزار تا. حضرت فرمودند: واقعا من دویست هزار تا پا به رکاب دارم؟! گفت: بیشتر نصف دنیا. حضرت فرمودند: می آیید با هم برویم تا یَنْبُعَ -نزدیکی مدینه است- سوار شدند بر مرکب و رفتند. موقع نماز شد حضرت عبور کردند از یک سرزمینی که به یک نقطه همواری قابل نماز برسند نزدیکی این نقطه ای که حضرت پیاده می شدند برای نماز کسی داشت گوسفندانی را می چراند. حضرت فرمودند: اگر به تعداد این یاور داشتم همینطوری که می گویی اقدام می کردم. می گوید نماز را با حضرت خواندم برگشتم شمردم دیدم گوسفندهای این بنده خدا ۱۷ تا بیشتر نیست.

این تعداد کجا صد هزار تا دویست هزار تا کجا، پس ببینید بنابراین سیاهی لشکر خیلی است وقتی فتح مکه اتفاق افتاد خیلی ها آمدند دور حضرت جمع شدند؛ «يَدْخُلُونَ في دينِ اللَّهِ أَفْواجا»(نصر/۲) فوج فوج می آیند ولی تا قبل از آن که کار سخت است امتحانات سختی

که در دوره امام زمان اتفاق می افتد تهیئ می خواهد آمادگی می خواهد. مشابه این حدیث مکرر هست، به نظرم مرحوم مفید این حدیث را نقل کردند؛ از کوفه به حضرت گفتند آقا در کوفه شما یاوران فراوانی دارید که آماده اند. حضرت فرمود شما در محبت ما دست در جیب هم می کنید یا نه. گفت: نه. فرمود: پس در جانتان بخیل تر هستید.

هنوز فاصله داریم با آن اتفاقی که باید بیافتد. از این دست روایات عرض کردم زیادند. امام باقر علیه السلام فرمودند که جابر به من گفت که اگر سلمان و ابوذر الان زنده می شدند اطرافیان شما را می دیدند که ادعا می کنند شیعه و محب شما هستند می گفتند اینها دروغ می گویند. اینها هم اگر سلمان و ابوذر را می دیدند می گفتند سلمان و ابوذر دیوانه اند! همه چیزشان را پای امیرالمومنین اینطوری گذاشتند.

در روایتی سدیر می گوید: ما وارد شدیم بر امام صادق علیه السلام یک جمعی از خواص بودیم دیدیم حضرت تغییر لباس دادند و چشم هایشان پر از اشک است حالشان متحول است دارند با کسی صحبت می کنند، «سَيِّدِي غَيْبَتُكَ نَفَتْ رُقَادِي وَ ضَيَّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَ ابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي» آقای من غیبت تو خواب ما را از ما گرفته آرامش ما را گرفته. عرض کردیم: یابن رسول الله با چه کسی حرف می زنید؟ فرمودند: کتاب جفر می خواندم وقایع دوران غیبت فرزندم حضرت بقیه الله را دیدم، من را نگران کرد، غصه دار شدم. بعد حضرت یکی را فرمودند: غیبت فرزندم طولانی می شود مثل داستان حضرت نوح.

میدانید مرحرم صدوق کتابی به نام کمال الدین دارند؛ در آن کتاب

می گویند: من در خواب دیدم امام زمان فرمودند: بر محور انبیاء غیبت من را هم توضیح بده. یعنی احوالات انبیاء و غیبتشان را بگو که معلوم شود غیبت در انبیاء مختلف و اقوام مختلف بوده من بر آن محور این کتاب را نوشتم. حالا یکی از تشابه های حضرت به انبیاء همین است.

حضرت فرمودند: حضرت نوح به قومش وعده داد که خدای متعال فرمود نصرت و پیروزی نزدیک است. جبرئیل ظاهرا هسته های خرما می آورد می گوید این ها را بکارید منتظر بمانید درخت ها به ثمر بنشینند منتظر باشید. خب طول می کشد، می دانید خرما هم از آن درخت هایی است که دیر بار می دهد. صبر کردند وقتی این خرماها به ثمر نشست دوباره دستور آمد که حالا این بار دوباره هسته های این خرماها را بکارید باید نخلستان بعدی به ثمر برسد. یک عده ای جدا شدند. در یک روایتی دارد هفت بار این تکرار شد. وعده پیروزی دادند به تأخیر افتاد به همین کیفیت گفتند مثلا ما را دست انداخته ای، حضرت فرمود: تا دیگر آن بار هفتم اینهایی که باقی مانده بودند آمدند محضر حضرت نوح عرض کردند ما شما را پیغمبر خدا می دانیم صدق شما را هم صد بار دیگر هم بگویی این هسته ها را بکارید درخت بشود ما می دانیم شما راست می گویید شما دروغ نمی گویید شما خلف وعد نمی کنید. آن وقت دستور داده شد که حضرت کشتی بسازند و آماده شدند برای آن داستانی که همه شما می دانید و پیروزی حضرت نوح علیه السلام.

آخرالزمان؛ دوران غربالگری

امام صادق علیه السلام فرمود: دوران فرزند من هم همینطور است. نکته اش هم این است که خدای متعال فرمود به نوح سلام الله علیه وعده داده بود که دیگر از درون امت خودش بعد از این که پیروز شدند و کار تمام شد دوباره سر و صدایی بر علیه حضرت بیرون نشود، انقدر امتحانات سخت شد تا آنهایی که باید بروند رفتند. که بعد از طوفان در کشتی کسی با حضرت نوع دعوا و نزاع نداشته باشد.

فرمود: دوران فرزند من همین گونه است. این غیبت طولانی می شود، امتحانها سخت می شود و عده ای متفرق می شوند. لذا ما باید خودمان را آماده کنیم برای این امتحان های سختی که در قبل از ظهور متوجه ما می شود شاید بعضی از امتحانات را در جلسات آینده تقدیم کنم.

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِين»(بقره/١٥٥) اگر بخواهیم ان شاء الله در جبهه حضرت ثابت قدم و استوار در کنار سیدالشهداء و در جبهه سیدالشداء علیه السلام بمانیم و اگر بخواهیم درک کنیم فضیلت های اصحاب سیدالشهداء را یک آمادگی ها و تهیئ هایی می خواهد یکی از آنها این است. من این حدیثی که خواندم ترجمه می کنم مقصدم همین است.

ما یک عهدهای بزرگی داریم یک قرارهای بزرگی داریم انسانی که می خواهد در کنار امام زمان باشد باید بزرگ باشد باید شرح صدر

پیدا کند والا نمی تواند با حضرت همراه باشد. این که فرمود اگر کسی بخواهد با امام همراه بشود باید «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَه» کسی که آماده کوچ کردن در این دنیا نیست نمی تواند با امام حرکت کند. طرح وجود مقدس امام یک طرح بسیار بزرگی است برنامه بسیار بزرگی دارند اگر کسی آن وسعت برنامه را نبیند از پایین به حوادث نگاه کند نمی تواند با حضرت همراه شود.

اولا نمی فهمد چرا این برنامه را حضرت اقدام می کنند غیر از این که نمی فهمد کوچک است نمی تواند در این طرح با حضرت حرکت کند. در قرآن خدای متعال گاهی با ما صحبت می کند از این فاصله های دور و طرح های بزرگ. خود نبی اکرم حسابشان معلوم است این برنامه قرآن را ایشان پیاده می کنند در عالم، امیرالمومنین برنامه قرآن را به عهده دارند و اجرای قرآن دست آنهاست تأویل قرآن را حضرت احیا می کنند.

داشتن سعه صدر؛ راه همراهی با امام

خدای متعال در اولین آیاتی که در سوره اقرأ بر حضرت نازل می کند توضیح می دهد؛ شما بخوانید عالم احتیاج به این قرائت شما دارد. با خواندن شما عالم احیا می شود. «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَق»(علق/١) با این قرائت عالم سر به راه می شود. ولی پیغمبر ما «إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى * أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى»(علق/٦-٧) با شما درگیر می شوند و خودشان را مستغنی از شما می بینند. صحبت از یک انسانی است که خودش را از نبی اکرم و این قرائت و این طرح و برنامه الهی

از این معلم الهی مستغنی می داند.

بعد می فرماید کار به جایی می رسد که جلوی اقامه صلاۀ را می گیرند، «أَ رَأَيْتَ الَّذي يَنْهى * عَبْداً إِذا صَلَّى * أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى * أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى»(علق/٩-١٢) می بینی که اینها وقتی می بینند می خواهد اقامه صلات در عالم بشود جلویش را می گیرند. خود نبی اکرم می خواهد اقامه صلاۀ کند عالم را تبدیل کند به مسجد، اینها نمی گذارند، اینها می خواهند عالم را میکده کنند، دعوایشان سر همین است. حضرت می خواهد عالم مسجد باشد بازار هم بشود مسجد، همه احوال توجه به خدا و بندگی خدا باشد. آنها هم می خواهند همه احوال دنیا پرستی و شیطنت باشد. می ایستند جلوی اقامه صلاۀ.

این داستان خود حضرت است، داستان سیدالشهداست؛ حضرت می خواهد در عالم اقامه صلات کند می ایستند تا پای خون حضرت، نمی گذارند این اتفاق بیافتد. خدای متعال وقتی به حضرت دستور می دهد بعد از موانع و دشمنی ها می فرماید: « كَلاَّ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَة * ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَة»(علق/١٥-١٦) می فرماید نگران نباش یک روزی ما با دست قدرت اینها را می گیریم هیچ کس هم نمی تواند به فریادشان برسد. ببینید به همین سرعت داستان را تا آخر می برد که قیامت است. خود حضرت که پیداست بزرگتر از این حرفهاست به ماها دارند می گویند. می گویند نگران این درگیری ها نباشید. این زد و خوردها و عقب نشینی ها و شکست های ظاهری شما را نگران نکند کار دست خداست. ما با دست قدرت اینها را می

گیریم. بعد به حضرت می گوید شما کار خودت را بکن در آیه آخر که دستور به سجده و تقرب است که آیه سجده است من نمی خوانم به حضرت دستور داده می شود شما کار خودتان را در عالم انجام بدهید.

من عرضم این است این با ما درمیان گذاشته شده، ما اگر بخواهیم با حضرت همراه بشویم باید این وسعت طرح را بفهمیم. کسی فقط نگاهش در حد دنیاست این آدمی که با یک مویز گرمیش می شود با یک قاشق ماست هم سردیش می شود این که فایده ندارد. کسی که به این زودی ها در این حوادث جابجا می شود این که نمی تواند کنار امام بایستد. خدا رحمت کند یک استادی داشتیم وقتی راجع به مسلم توضیح می داد می گفت ببینید این آدم های بزرگی که این تحول احوال ذره ای درش دگرگونی ایجاد نمی کند دیروز هجده هزار نفر با او بیعت کردند بعد هفت هشت هزار نفر حداقل پا به رکابش آمدند. شب وقتی از مسجد می آید بیرون خودش تنهایی است. هیچ تحولی درش پیدا نمی شود. همان شجاعت، همان استواری، نه تردید می کند نه شک می کند نه سست می شود. این تحولاتی که در عالم پیش می آید کسانی می توانند بمانند که بزرگ باشند. آمد و شد این حادثه ها این اتفاقات آنها را زیر و رو نکند.

ماندن در جبهه امام با تجدید روزانه عهد

لذا یکی از نکاتی که مهم است این است ما اگر بخواهیم در جبهه حضرت بمانیم باید آن عهدهای بزرگی که با حضرت داریم آن قرارهای بزرگ مان را باید هر روز تجدید کنیم و پای آن قرارها بایستیم.

حضرت یک کار بزرگی در عالم انجام می دهند. از ما هم عهد گرفتند که ما در این برنامه حضرت کنار ایشان باشیم. قول هم دادیم به حضرت، حضرت هم فرمودند شما نگران نباشید اگر شما کنار من باشید من شما را به مقصد می رسانم یک قول دو طرفه است.

ما یک عهدی داریم امام هم با ما یک عهدی دارند ما عهد کردیم که کنار حضرت باشیم این عهدهایمان هم عهدهای بزرگی است این که می گویند دعای عهد را بخوانید دعای عهد مضمون عهدهای ما با امام است کسی که این دعا را می خواند کسی که با این عهد همراه می شود این می تواند کنار رکاب امام زمان پایداری بکند حالا دعای عهد را ببینید من الان نمی خواهم مضمون دعای عهد را عرض بکنم. این عهدهای ماست آن عهدهای بزرگ «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الذَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُحَامِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِه وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْه» اینها عهدهای ما با امام است. قرارهایی که در دعای عهد هست اگر این عهدها را ما هر روز مرور کنیم این قرارهای بزرگ بزرگ می شود.

یکی از چیزهایی که ما را خواسته هایمان را روحمان را قرارهایمان را بزرگ می کند در عالم و موجب می شود سر این قرارها بایستیم تکرار همین عهدهاست. تکرار این دعاهاست یکی از برکاتی که در دعاهای برای امام زمان هست بخصوص دعاهایی که از معصوم نقل شده این است آدم را بزرگ می کند. آدم را به آن عهدها و قرارهای بزرگش با امام آگاه می کند آدم را سر قرار می آورد. وقتی که ما باید بیاییم برای

این که سر قرارها باشیم این تجدید عهدها و این دعاها لازم است.

یک نکته مهم در همراهی امام همین است که انسان این برنامه بزرگ امام را بفهمد این جزو خواسته های انسان بشود در دل انسان زمینه پیدا کند. در این برنامه سیدالشهدا یک کار بزرگ دارند می کنند که در این کار حبیب و زهیر یک قراری با امام حسین دارند. حضرت کار خودشان را دارند می کنند سر این قرار باید بایستند. خودشان را برسانند و رساندند. آنهایی که سر قرار نرسیدند از غافله امام حسین جا ماندند حضرت کار بزرگ خودشان را جلو می برند کار خودشان را متوقف به من و شما نمی کنند. در دعاها هست خدایا «لَا تَسْتَبْدِلْ بِنَا غَيْرَنَا» دین خودت را با ما یاری کن ما را جزو یاوران حضرت قرار بده ما را تبدیل نکن، ما اگر سر قرار نیامدیم ما را جا می گذارند. سیدالشهداء که منتظر امدن من و شما نمی ماند.

طرماح برود گندم ببرد خب برود، حضرت منتظر نمی ماند او باید حواسش را جمع کند. آنهایی که قرارهایشان را با سیدالشهداء محکم کردند و منتظر قرارها بودند و خودشان را سر قرار رساندند آنها برنده شدند آنهایی که به هر دلیلی سر قرار، هر کدام هم یک عذری داشتند. همین امروز می دیدم حضرت به عبیدالله حر جعفی یک آدم ظاهرا گردنه بند و یک آدم از این شاید مشتی ها و این تیپی بوده، حضرت پیدایش کردند و اول کسی را فرستادند سراغش بعد خودشان آمدند فرمودند: تو خیلی سابقه ات نگران کننده است بیا طرف ما، نمی خواهی توبه کنی؟ به حضرت گفت: آقا من امید به پیروزی شما ندارم

من از کوفه که بیرون می آمدم آنقدر لشکر دیدم اکثرشان علیه شما بودند. با حضور من کاری پیش نمی رود اگر امید بود که نصرتم اثری داشته باشد برای شما می آمدم ولی مطمئنم فایده ندارد.

ببینید چه اشتباه بزرگی است. حضرت چه احتیاجی به کمک تو دارد. حضرت آمده دست تو را بگیرد. دارند به تو می گویند تو وضعت خوب نیست، نمی خواهید بیایید پیش ما اصلاحت کنیم. تو می گویی آقا من امید ندارم! مگر حضرت می خواهد از تو پیروزی به دست بیاورد. «وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّه» (آل عمرا/١٢٦) خدای متعال می فرماید پیروزی از طرف خداست ما پنج هزار تا ملک فرستادیم دل شما خوش بشود و الا پیروزی از آن ناحیه است. همه اینها موجب می شود آدم سر قرارش با امام نایستد این که اینقدر روی خلف وعده تأکید شده می گوید مومن خلف وعد نمی کند. چون اگر آدم خلف وعده کرد زیر وعده هایش با خدا هم می زند، وعده های مهمش را هم زیر پا می گذارد. کسی که عادت کرد در وعده های کوچک تخلف کند یک وعده ای هم با امام زمان گذاشته آنجا هم تخلف می کند.

لذا یکی از مهمترین چیزهایی که ما را می رساند به امام که به نظرمن در این توقیعی که از حضرت نقل شده تقدیم کردم همین را میخواهند بفرمایند: «وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ» اگر شیعیان ما که خدای متعال بهشان توفیق دهد«لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ» اگر قلبشان مجتمع می شد و همگی دنبال وفای عهد با ما بودند، برکت لقاء ما از آنها به تأخیر نمی افتاد. لااقلش این است

خود انسانی که سر عهدهایش با امام می ایستد و قلبش با عهد امام همراهی می کند این به امام خودش می رسد. از امام خودش جدا نمی شود.

لذا ما باید هر روز قرارهایی که در این عالم با امام داریم تازه کنیم. من مکرر این را عرض کردم ما آمدیم در این عالم امام هم آمده یک قراری بین ما و امام است ما اگر سر قرارمان بیاییم امام هم سر قرارش می آید امام هیچ وقت از قرار خودش تخلف نمی کند. امام سر قرار خودش ایستاده، ما هستیم که تخلف می کنیم. ما هستیم که دنبال لهو و تجارت می رویم. «إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَة»(جمعه/۹) «وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ»(جمعه/۱۱) ما هستیم که حضرت را رها می کنیم می رویم دنبال بازار مکاره دنیا، حضرت سر عهدشان هستند.

ما آمدیم در عالم یک قرارهای بزرگی داریم این قرارها را باید هر روز نو کنیم این کمک می کند. گره بزنیم قلبمان را کمک می کند به این که در این جبهه بایستیم و ان شاء الله در کنار حضرت پایدار بمانیم. آن عهدها هم عرض کردم در روایات قرآن و به خصوص در دعاهایی مثل دعای عهد و امام زمان این قرارهای ما با حضرت آمده بفهمیم طرح حضرت را. یک کاری در عالم می کنند ما هم یک قراری داریم عرض کردم مثل این که سیدالشهداء یک کاری در عالم می کنند اصحابشان هم یک قراری با حضرت از عالم میثاق بستند که آقا در کربلا ما هم هستیم؛ آن قرار را دائما حبیب و اینها هر روز قرار را نو می کردند.

میثم تمار قبل از ماه محرم در کوفه به شهادت رسیده؛ نشسته بودند با حبیب در کوفه گفتگو می کردند می بینم یک سر را در محبت امام حسین به نیزه می زنند و می آورند در کوفه. حبیب هم به او گفت می بینم یک کسی را در محبت امیرالمومنین به دار می زنند زبانش را قطع می کنند دست و پایش را قطع می کنند.

عنایت می کنید هر روز این عهدها را نو می کردند. قرارهایی که ما داریم اگر هر روز نو کنیم ان شاء الله موجب می شود که خودمان به امام برسیم «وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ» حالا اگر قلوب مجتمع بر وفای به آن عهد نشوند دیگر ان شاء الله یوم ظهور محقق خواهد شد. ان شاء الله خدای متعال به همه ما توفیق بدهد پای عهدهای خودمان با حضرت بایستیم.

تلقی من این است که هیچ دوره ای مثل الان گرچه شیطنت شیطان آخر الزمان همین است دیگر واقعا شیطنت شیطان بسط پیدا می کند امتلاء جور در عالم می شود همه عالم پر از ظلم آشکار و پنهان می شود ولی هیچ دوره ای هم مثل الان نبوده که این اجتماع من القلوب حاصل شده باشد واقعا شما یک دوره ای دارید که اگر مثلا حضرت پا به رکاب کنند مثل امروز صدها هزار جوان آماده به شهادت در اکناف و اطراف دنیای اسلام آماده باشند پای خونشان مثل حججی ها مثل بزرگترش سلیمانی ها واقعا آدم این شرایط را که می بیند احساس می کند که ما نزدیکیم به آن دورانی که وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا

وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ.

فقط ما باید نگران باشیم خودمان از این غافله خدایی نکرده جا نمانیم حضرت بیایند و همراهان بروند و ما هم از غافله حضرت خدایی نکرده جا بمانیم. مثل همین جابربن یزید جعفی که نیامد و به حضرت گفت مرکب را می دهم شما هم بروید، پیروزی در این راه نیست. حضرت فرمود اگر خودت نیایی من با مرکب تو چه کار دارم من اسب نمی خواهم آمدم خودت را ببرم. بعد که حضرت به شهادت رسید دائم اظهار تأسف می کرد که چرا نیامدم با حضرت به شهادت برسم. السلام علیک یا اباعبدالله...

گفتار ۳

نصرت

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری در شب سوم محرم به تاریخ دوم شهریور ۹۹ است که در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند، خدای متعال در قرآن از یاری گرفتن و قرض گرفتن از مومنان صحبت کرده است در حالی که او نفوذ ناپذیر و بی نیاز است. معنای درخواست خدا، این است که انسان با دادن جان و مال و امکاناتش در راه خدای متعال، اولا آنها را حفظ کند، ثانیا مضاعف کند، ثالثا به اجر کریم برسد. این کار نیاز به همراهی با امام در همه جوانب من جمله قلب و نظردارد. مومن ممکن است امکاناتش را برای کسب ثواب در اختیار خدای متعال قرار دهد اما با تکرار این عمل به مقام عبادت احرار میرسد. اصحاب سیدالشهدا علیه السلام کسانی هستند که خودشان را از قبل آماده کرده اند و به وقت نیاز تمام امکانات خود را در اختیار امام قرار می دهند.

اصحاب سیدالشهدا علیه السلام یاوران خدای متعال

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی أعدائهم أجمعین. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُم» (محمد/۷). در جلسه گذشته به این نکته اشاره کردیم که از مجموع روایات استفاده می شود، دعوتی که سیدالشهداء علیه السلام فرمودند، یک دعوت عام است و ما هم می توانیم ملحق به یاران و اصحاب حضرت باشیم و این امکان را خدا برای ما فراهم کرده است. حالا در بعضی از این شبهایی که مزاحمتان هستم در باب خصوصیات اصحاب سیدالشهداء علیه السلام که برای آنها ذکر شده به ویژه در زیاراتی که از معصومین علیهم السلام آمده،نکاتی عرض می کنم. ان شاء الله خدا به ما توفیق بدهد ما نیز همان خصوصیات را تحصیل کنیم تا بتوانیم در صف شهدای سیدالشهداء علیه السلام و در صف خدمتگزاران به ساحت مقدس امام زمان علیه السلام قرار بگیریم.

یکی از صفاتی که در زیارت های شهدای کربلا آمده –شاید بیش

از همه تکرار شده ـ این است که آنها «انصارالله»، «انصار رسول الله» و «انصار دین الله» هستند. «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ رَسُولِهِ وَ أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْصَارَ ابْنِ رَسُولِهِ وَ أَنْصَارَ دِينِه»، این تعبیر مکرر در زیارت اصحاب سیدالشهداء علیه السلام از معصومین علیهم السلام نقل شده است. آنها خدا را نصرت کردند، دین خدا را نصرت کردند، رسول خدا را نصرت کردند، ولیّ خدا را نصرت کردند.

در باب نصرت خدای متعال و ولیّ خدا من دو سه نکته را اشاره می کنم؛ یک نکته این است که خدای متعال محتاج به نصرت احدی نیست. برای انجام کارهای خودش، کمک از کسی نمی خواهد، غنی مطلق هست. این استنصاری که خدای متعال از ما فرموده گاهی در قرآن می فرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» اگر خدا را کمک کنید خدا هم شما را کمک خواهد کرد یا گاهی در قرآن این تعبیر آمده که اگر شما به خدا قرض بدهید مزدتان را دو چندان می کند و به شما برمیگرداند، مگر خدای متعال محتاج به مزد است؟! قطعا اینطور نیست، خدای متعال نیازمند به مال ما، امکانات ما و امثال اینها نیست. یک تعبیری امیرالمومنین علیه السلام دارند که مرحوم سید

رضی در خطبه ۱۸۳ نهج البلاغه نقل کردند: ـاین خطبه فوق العاده خواندنی است.ـ

در آنجا حضرت یک بیانی دارند در ذیل خطبه می فرمایند که شما بندگان خدا تا فرصت دارید،تا در صحت و سلامت هستید، تا زنده هستید این فرصت را از دست ندهید.سپس دستوراتی می دهند و می فرمایند: «فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا»[1] سعی کنید تا فرصت از دست نرفته، خودتان را آزاد کنید. قبل از این که محکم بسته بشوید و دیگر امکان رهایی نباشد، از جهنم از آتش، از تعلقات خودتان را رها کنید. «أَسْهِرُوا عُيُونَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُم» سعی کنید شبها بیدار باشید، چشمتان را عادت بدهید به شب بیداری در راه خدا، سعی کنید شکم های خودتان را به گرسنگی در راه خدا عادت بدهید.

«وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُم» سعی کنید در راه خدا قدم بردارید قوای خودتان را در این راه به کار بیاندازید «وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُم» سعی کنید تا فرصت هست اموالتان را در راه خدا انفاق کنید، «وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ

---

[1]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٢٦٧

فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُم» جسم های خودتان را در دست بگیرید و از این جسم برای جان خودتان استفاده کنید؛ این را ببخشید در راه این که جانتان فربه شود. ظاهرا ناظر به شرکت در جهاد و جنگ است. کسانی که در جنگ و جهاد شرکت می کنند در واقع جسم خودشان را خرج جانشان می کنند، «فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُم وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا»، بخل نورزید که جسم خودتان را خرج جان خودتان بکنید. مصداق اصلی آن در جهاد است البته در سایر موارد هم هست. انسانی که جسم خودش را به رنج می اندازد در راه خدا، در واقع از جسم خودش دارد خرج جان خودش می کند. جسم فانی را خرج جان باقی خودش می کند.

در ادامه حضرت می فرمایند: خدای متعال فرموده است: «فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُم» اگر شما در راه خدا قدم برداشتید، جسمتان را آوردید، خدای متعال شما را یاری می کند به شما ثبات قدم در مسیر بندگی خودش عطا می کند و این مزدی است که خدا در مقابل این عمل به شما می دهد. بعد فرمود خدای متعال می فرماید: «وَ قَالَ تَعَالَى مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً

حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيم» چه کسی است که بتواند مالش را در راه خدا انفاق کند و به خدا قرض بدهد. ما یک انفاق داریم، یک قرض به خدا دادن،قرض یک قسم خاصی از هزینه کردن در راه خداست.

بالاترین انفاق

خدای متعال در قبل از همین آیه که حضرت اشاره فرمودند در سوره مبارکه حدید، دستور به انفاق می دهد. می فرماید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فيه»(حدید/۷) به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید و از آن چه شما را مستخلف قرار داده این امکاناتی که در اختیار دیگران بوده یک دوره هم حالا در اختیار شما قرار گرفته، اینها را انفاق کنید. این انفاق یعنی کسی که مومن به خدا و رسول است، دارایی هایش را راکد نمی گذارد، این دارایی ها را در راه خدا و رسول به چرخش می اندازد، در راه خدا و رسول خرج می کند. لذا می فرماید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا» این ایمان به خدا و رسول، مقدمه این انفاق است. انفاقی که خدا از ما می خواهد این است که امکانات مان را در راه او و رسولش به چرخش در بیاوریم، در طرح حضرت مالمان را خرج بکنیم.

انفاق ها فرق می کنند، یک کسی انفاق می کند از دست یک فقیر رها بشود، یک کسی انفاق می کند می خواهد یک گرسنه ای را سیر کند، یک کسی انفاق می کند، می خواهد احسان کردن را یاد کسی بدهد و دل او را به خدا گره بزند. اینها فرق می کنند هر کدام هم یک درجه ای دارد. آن کسی که انفاق می کند برای این که دست خودش را از اصرار یک فقیر نجات بدهد با کسی که نمی تواند گرسنگی انسانی را تحمل کند با کسی که پخته تر شده و انفاق می کند که یک دلی را به خدا گره بزند فرق می کند.او صرفا نمی خواهد شکم ها را سیر کند بلکه می خواهد روابط اجتماعی مسلمین را اصلاح کند، می خواهد رابطه مردم با خدا را اصلاح کند.

می فرماید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فيه» بعد از پاداش این انفاق صحبت کرده تا به اینجا می رسد؛ کسی که مال و جانش را در راه خدا انفاق می کند، امکاناتش را در راه خدا به چرخش می اندازد به یک مزد خاص می رسد بعد می فرماید که خود اینها هم با هم برابر نیستند. «لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ

الْحُسْنی»(حدید/۱۰) آنهایی که مال و جانشان را در راه خدا و رسول خدا انفاق می کنند اینها یکسان نیستند یک عده ای قبل از فتح مکه، مال و جانشان را آوردند، آن موقع که حضرت در غربت بودند، یک عده ای بعد از فتح مکه می آیند. خدا می فرماید: اینها یکسان نیستند؛ آنهایی که قبل از فتح مال و جانشان را اوردند خدای متعال ثواب خاص به آنها می دهد. گرچه «وَ کُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی» به همه آن کسانی که در راه خدا مال و جانشان را هزینه می کنند خدای متعال وعده خیر داده، اما اینها یکسان نیستند.

بعد از اینها می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَريم»(حدید/۱۱) چه کسی است که بتواند قرض به خدا بدهد. پیداست این یک جور دیگری خرج کردن در راه خداست. با همه آن انفاق های قبلی فرق می کند، این خود قرض دادن به خداست. این قرض حسن را که خدای متعال در این آیه شریفه فرموده دو نتیجه دارد: یک «فَيُضاعِفَهُ لَهُ» امکانی را اگر ما در راه خدا اینگونه خرج کردیم خدای متعال او را مضاعف می کند. در آیه دیگری می فرماید «أَضْعافاً كَثيرَة»(بقره/۲۴۵). اگر کسی توانست در

راه خدا خرج بکند و به خدا قرض الحسنه بدهد، -عرض کردم با انفاق های دیگر فرق میکند- خدای متعال بی حساب مزدش را افزایش می دهد، اینجا یک امر را اضافه می کند، «وَ لَهُ أَجْرٌ كَريم» خدای متعال یک پاداشی به او می دهد که کریم است -خیلی تعبیر عجیبی است- نمی فرماید خدای کریم به او اجر می دهد خود این اجر کریم است.

حقیقت اجر کریم

در آیه بعد این اجر کریم را توضیح داده، «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ»(حدید/١٢) روز قیامت مومنین وقتی وارد صحنه محشر می شوند، نوری که در پرتو آن نور حرکت می کنند، پیش روی آنها حرکت می کند. آنها دنبال این نور حرکت می کنند و به آنها بشارت داده می شود «بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار خالِدينَ فيها» در پرتو این نور وارد یک بهشت هایی می شوند که مخلد است و همیشه در آن بهشت ها هستند.

این حرکت در وادی نور که در روایت دارد «نورهم» یعنی «امامهم» کسی که قرض الحسنه به خدا می دهد مزدش این است که دنبال امامش وارد محشر می شود با نور امامش در محشر حرکت می کند.

آن روزی که همه در تاریکی هستند «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُم» (حدید/١٣). منافقین می گویند: ما در تاریکی هستیم یک مهلتی به ما بدهید که ما از نور شما استفاده کنیم، یک قبسی از نور شما برداریم. به آنها می گویند: «قيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً» این را باید از پشت سر بیاورید. این پشت سر کدام است؟ شاید همین است، «مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَريم» اینهایی که مالشان را قرض الحسنه به خدا می دهند خدای متعال یک اجر کریم به آنها می دهد، غیر از این که مزدی که در راه خدا دادند گم نمی شود، «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق» (نحل/٩٦) . آنکه شما خرج می کنید از بین می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند. غیر از این که این را حفظ می کند خدای متعال دو چندان می کند به ما برمیگرداند. غیر از آن هم یک اجر کریم می دهد. اجر کریم این است که آن روز مومنین در پرتو نور امامشان حرکت می کنند.

پیداست این قرض الحسن برکتش این است که انسان را به امام می رساند حتی در محشر و قیامت انسان با امام است. لذا در بعضی

روایات قرض الحسن اینطور تعریف شده که انسان، جان خودش را، مال خودش را در راه امام خرج کند؛ مثل اصحاب عاشورا، اصحاب عاشورا کارشان این است قرض الحسنه به خدا دادند. وقتی جان و مالت را می آوری کنار امام حسین علیه السلام، می شود قرض الحسنه به خدا. گویا به خود خدا مال را قرض می دهی،وقتی خدا از تو قرض می گیرد چه کار می کند با جان و مالی که از تو می گیرد، آیا می گیرد که خرج خودش کند؟! خدا نیازمند است؟! جانی که از ما می گیرد، می خواهد خرج منافع خودش کند؟! اینطور نیست. در این تجارت فقط سود با ماست؛ خدای متعال از ما قرض می گیرد، هم حفظ می کند و نمی گذارد از بین برود «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» هم مضاعف می کند و هم این که به دنبالش یک اجر کریمی است. اگر کسی توانست امکانات خودش را به امامش برساند در قیامت هم با نور امامش در محشر می آید، با نور امامش حرکت می کند. این آدم ها «بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار».

در ادامه امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: خدای متعال از شما کمک خواسته و فرموده به من کمک کنید تا من کمکتان کنم. مالتان

را بیاورید قرض الحسنه به خدا بدهید تا من برایتان مضاعف کنم. شما را به اجر کریم برسانم. حضرت می فرماید: این فرصت را از دست ندهید جان و مالتان را بیاورید خرج خودتان کنید، نگذارید از بین برود. این که به ما می گویند: جانت را در راه خدا بده برای این نیست که من جانم را خرج خدا کنم. خدای متعال چه احتیاجی به جان ما دارد برای نصرت دینش احتیاجی به ما ندارد برای پیشرفت کار پیامبرش چه احتیاجی به ما دارد. این را من مکرر تقدیم کردم زیره به کرمان بردن است؛ سیدالشهداء علیه السلام، شب عاشورا آن اصحاب دست چین شده را که یکی یکی جمعشان کرده بود فرمود: بلند شوید بروید. من احتیاجی به شما ندارم. فردا این دشمنان، من را می خواهند. من هم هستم، کار با من تمام می شود، من کار را جلو می برم. اگر ما خیال کنیم، خدا به ما محتاج است این موجب می شود که ما بخل بورزیم در خرج کردن در راه خدا، ما باید بدانیم که خدا اگر به ما می گوید که نصرتش کنیم، برای کمک به خودمان است.

امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: «خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا»، بخیل نباشید نسبت به

خودتان دیگر چرا بخل می ورزید، چرا خودتان را خرج خودتان نمی کنید. بعد حضرت فرمودند: خدا را یاری کنید چون می خواهد شما را کمک کند چه احتیاجی به کمک شما دارد. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُم» چون ما محتاج به نصرت خدا هستیم. خدای متعال می فرماید: امکانات و جانتان را بیاورید نه این که واقعا خدا محتاج به ماست بلکه چون ما نیاز داریم که این مال حفظ، مضاعف و تبدیل به یک اجر کریم شود.

حکمت استنصار خدای متعال

بعد حضرت به صراحت می فرمایند: «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُم مِنْ ذُلٍّ وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ» این که خدای متعال می فرماید من را یاری کنید از سر ذلت نیست که ناتوان شده می گوید به من کمک کنید؛ این که می گوید به من قرض بدهید از سر کم مال شدن و کم پول شدن نیست. «اسْتَنْصَرَكُم وَ لَهُ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيم» این خدایی که می گوید: من را یاری کنید بیایید دین من را کمک کنید، این خدا، خدایی است که تمام قوای آسمان و زمین، جنود و لشکر او هستند، چه احتیاجی به ما دارد. حتی امکاناتی هم که ما داریم لشکر خداست این قوایی که ما در میدان می آوریم، لشکر

خدا هستند. این خدا، بی نیاز و عزیز و نفوذ ناپذیر است. کسی که نفوذ ناپذیر است، آمد و شد ما بر او خاصیتی ندارد.

این تعبیر را در زیارت غدیریه ملاحظه کردید؛ امام هادی علیه السلام در باب امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: «أَنْتَ الْقَائِلُ لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً» شما فرمودید: مردم دور من جمع بشوند من عزیز نمی شوم، پراکنده هم بشوند من احساس نگرانی نمی کنم. «وَ لَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعاً لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعاً» و اگر من را رها کنند به حالت تضرع نمی افتم. چرا؟ امام هادی علیه السلام توضیح می دهند: «اعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ فَعَزَزْتَ» شما وقتی دست به دامن خدا و معتصم بالله هستی به عزت میرسی و عزیز می شوی.

دست وجود مقدس نبی اکرم صلوات الله علیه در خزائن الهی است، حالا ما پولمان را بیاوریم یا نیاوریم چه کمکی به حال او می شود. ما احتیاج داریم به این که پولمان را بیاوریم خرج رسول خدا کنیم. منافقین در سوره منافقون می گویند: چرا مالتان را خرج پیغمبر می کنید تا اطرافش شلوغ شود بلکه پولهایتان را نیاورید تا اطرافش خلوت

شود. «لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُون»(منافقون/۷) خزائن آسمان ها و زمین از آن خداست، این پولی که به شما رسیده اصل خزینه اش دست اوست این نازله هم از آن خداست. اگر با پول ریختن کار حضرت صلوات الله علیه درست می شد،خدا در گنجینه ها را باز می کرد، اما اینطور که نمی توان امت سازی کرد، اینها متوجه نیستند که دین خدا احتیاج به این پولها ندارد. متوجه نیستند شما هر چه پولتان را امساک کنید، دین حضرت قوی تر می شود. مال شما منافقین که به درد پیامبر صلوات الله علیه نمی خورد.

ولی در چند آیه بعد به مومنین اینطور خطاب می شود: یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا «وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَني إِلى أَجَلٍ قَريبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحين» (منافقون/۱۰) قبل از این که فرصت تمام شود مالتان را انفاق کنید. قبل از اینکه التماس کنید ای کاش یک فرصتی داشتم، این مال را صدقه می دادم تا خودم اصلاح می شدم، انفاق کنید. دست پیامبر صلوات الله علیه در خزائن الهی است، چه احتیاجی دارد به مال

منافقین و کفار، تحریم کنند یا تحریم نکنند، مالشان را بیاورند یا نیاورند تفاوتی نمیکند ولی شما مومنین مالتان را بیاورید خرج پیامبر صلوات الله علیه کنید خودتان اصلاح می شوید.

خدای متعال به پیامبرش می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَة» (توبه/۱۰۳) زکات از اینها بگیر، حضرت مأمور زکات می فرستاد، چرا؟ حضرت محتاج است؟ نه «تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها» پاک و تزکیه شان می کنیم. مال ما وقتی به حضرت می رسد خودمان رشد می کنیم جانمان هم همینطور است. پس این خدایی که به ما می فرماید: جانتان را بیاورید، «لَهُ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض». این خدایی که می فرماید مالتان را بیاورید و به من قرض بدهید، «وَ اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيد» بی نیاز است. «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّة» فضلش بر سر بندگانش جاری است. «إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا».

اگر خدای متعال صحنه جنگی پیش می آورد که ما باید جانمان را بیاوریم وسط در راه دین خدا خرج کنیم صحنه ای پیش می آورد که ما باید در دفاع از دین خدا و انسجام جامعه مومنین و به هم نریختن

جامعه مومنین پولمان را خرج کنیم، این فقط امتحان ماست. می خواهد ببیند کدام یک از ما بهترین عمل را انجام می دهیم، کدام یک از ما بی ریا برای خدا امکانات مان را می آوریم تا خودمان خالص شویم. در سوره بقره خدای متعال می فرماید: شما وقتی مالتان را می آورید در راه خدا، «تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِم»(بقره/٢٦٥) خودتان را ثابت قدم می کنید. این امکانات اگر روی دست شما بماند حواشی برای شما درست می کند. وقتی خیلی راحت در راه خدا می دهید خلاص می شوید. وقتی مال را نگه داشتید، بار روی دوش شما می آید، ممکن است هزار امتحان برایتان پیش بیاید و زمین بخورید.

نکته اول عرضم این است این که خدا می گوید جانتان را بیاورید «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُم»، مالتان را بیاورید «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً» به تعبیر امیرالمومنین علیه السلام، می خواهد امتحان کند تا خالص شویم «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا» احسن عملا هم یعنی نیتمان بهترین نیت و شاکله مان بهترین شاکله شود. بشویم جزو کسانی که شاکله مان جزو شاکله محبین است. اگر انسان مال و جانش را در راه خدا داد، کم کم شاکله خودش اصلاح می شود. تمام

شاکله اش پر از محبت خدا و ذکر می شود. قیمت ما به آن است که در درون داریم، اگر اهل ذکر، اهل محبت بودیم قیمت پیدا می کنیم. این امکاناتی که به ما دادند برای این است که از این دست بگیریم از آن دست در راه خدا خرج کنیم در این خرج شدن خودمان رشد می کنیم خودمان تثبیت و تزکیه می شویم.

رضای رسول الله همان رضای الهی

این نکته اول، پس کسانی که کنار سیدالشهداء علیه السلام آمدند جزو انصارالله هستند، اینها کسانی هستند که مال و جانشان را آوردند در راه خدا و خدا را نصرت کردند. خدای غنی و بی نیاز، عمل آنها را نصرت خودش به حساب آورده. نکته دیگر در این آیه این است که نصرت خدا در واقع نصرت رسول خدا، امام و دین خداست. این مطلب در باب کل آیاتی که از این جنس است همینطور باید معنا شود. یک روایت شریفی را مرحوم کلینی در کتاب توحید آوردند که نسبت امام را با خدا معنا می کند که در واقع یکی از گام ها در وادی توحید است.

از حضرت سوال شد: این که خدای متعال می فرماید: «فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُم» قوم فرعون ما را به اسف بردند ما هم از آنها انتقام گرفتیم. مگر خدای متعال متأسف می شود؟ حضرت آنجا یک قاعده

کلی بیان کردند و فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا»[1] خدای متعال مثل ما متأسف نمی شود «وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَ يَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُون» خدای متعال یک بندگانی دارد، مخلوق اند، تحت ربوبیت او هستند اینها رضا و اسف دارند، خدای متعال رضای اینها را رضای خودش قرار داده، اسف اینها را اسف خودش قرار داده؛ چرا؟ «فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلَّاءَ عَلَيْه» خدای متعال اینها را دلیل راه خودش قرار داده، داعی به سوی خودش قرار داده. آن رسولی که تمام وجودش دعوت به سوی خداست، با تمام وجود، مغناطیسش به سوی خدا می کشد، هیچ دعوتی به سوی خودش ندارد هیچ دلالتی به سوی غیر خدا ندارد. خدای متعال رضای این شخصیت عظیم را رضای خودش و أسف او را أسف خودش قرار داده است. فرمود: همه آیات از این جنس را اینگونه معنا کنید.

اگر در روایتی دیدید خدای متعال فرمود: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي»، اگر کسی ولیّ من را مورد اهانت قرار بدهد با من وارد میدان

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۱، ص: ١٤٤

جنگ شده یعنی جنگ با ولی خودش را جنگ با خودش به حساب آورده و الا ما که نمی توانیم با خدا بجنگیم، مگر خدای متعال طرف جنگ ما واقع می شود؟ اینکه فرمود«إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّه»(فتح/۱۰) نه این که خدای متعال یک دستی مثل دست ما دارد ما با دست او بیعت می کنیم؛ بیعت با رسول بیعت با خداست. «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّه»(نساء/۸۰) اطاعت او اطاعت خداست. برخی بندگان خدای متعال در مقامی هستند که اطاعت آنها، اطاعت از خداست، بیعت با آنها بیعت با خداست، رضای آنها رضای خداست، سخط آنها سخط خداست، درگیری با آنها جنگ با خدای متعال است، فرمود: اینگونه معنا کنید.

پس تعابیری که خدای متعال می فرماید: خدا را یاری کنید تا یاری تان کنند یا می فرماید: اینها انصار الله هستند یعنی انصار امام حسین علیه السلام اند.نصرت امام حسین علیه السلام نصرت خداست. ولی عرض کردم در عین حال همین را هم باید توجه داشته باشیم سیدالشهداء علیه السلام هم، احتیاج به نصرت و مال ما ندارد. عرض کردم کسی که دستش در خزانه بی منتهای خداست حالا به تعبیر

مسامحه دستش در جیب خداست پول ما چه کار می تواند برایش انجام بدهد. کسی که معتصم به خداست، امکانات ما چه کاری می تواند برای او انجام بدهد.

عبادت تاجرانه مقدمه ای برای رسیدن به عبادت خالصانه

پس این نصرت خدا و نصرت رسول خدا یعنی این که انسان جان و مالش را بیاورد خرج رسول خدا بکند حقیقت هم این است که در این خرج کردن خود من رشد می کنم. البته مومن در درجات اول مال و جانش را در راه خدا می آورد که مزد بگیرد، این هم عیب ندارد و خیلی کار خوبی است. «إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً»[1] رغبت در ثواب خدا دارد، نماز شب بخواند مزد بگیرد. ولی اگر سال ها بیدار شد نماز شب خواند مأنوس با خدا شد محبت خدا در دلش آمد دیگر مزد نمی خواهد، چی بیدارش می کند محبت خدا، بی قرار خدا می شود.

اول ممکن است آدم جان و مالش را بیاورد، برای این که این جان فانی برای من بماند و مضاعف کند ولی کم کم کسی که اهل معامله با خدا شد خدای متعال خودش را در این معامله به او نشان می دهد.

---

[1]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٥١٠

آنجا دیگر آدم برای مزد کار نمی کند.

«قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّا»[1] کسانی که مال و جانشان را می آورند، کار به جایی می رسد که خدای متعال خودش می شود پاداش آنها، فرمود: کسی که جانش را در راه خدا می دهد و به شهادت می رسد، من خودم پاداش او می شوم؛ قرب به خدا با درجات بهشت فرق می کند؛ «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون»(آل عمرن/۱۶۹). این هم برنامه ریزی می خواهد، همینطوری نمی شود امکانات انسان، جان و مال و فرزند و آبروی انسان، خرج خدا بشود، یک تمهید و مقدماتی می خواهد. این است که در زیارات مکرر آمده «قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ أَنَا لَكُمْ تَابِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِين». مقدمات چند مرحله است، مرحله اولش تسلیم قلب است، انسان باید قلبش دنبال قلب ولیّ خدا باشد، نظرش دنبال نظر ولی خدا باشد. اگر دل من یک جای دیگری می رود نمی توانم امکاناتم را در راه رسول خدا خرج کنم. منی که دلم دنبال دنیاست، نمی توانم جانم را بردارم با امام حسین علیه

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۸٤

السلام بیایم. اول باید قلب انسان با ولی خدا همراه باشد. اگر این قلب همراه شد، خواسته های انسان، محبت های انسان، آرمان های انسان، با امام یکی شد، آن وقت انسان می تواند این جان را بیاورد کنار امام.

همراهی با امام منوط به همراهی در قلب، رأی و امکانات

من می خواهم جانم را در راه خدا بدهم ولی فکر می کنم این راه را بروم بهتر است. می خواهم راه خدا را بروم ولی نظرم با نظر امام، دو تاست این هم باز به جایی نمی رسد. خیلی ها بودند بدشان نمی آمد جانشان را در راه خدا بدهند ولی نظرشان با امام حسین دو تا بود، به نظرشان می آمد یک راه دیگر باید بروند. آنهایی با امام حسین علیه السلام آمدند که «قلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبع» نظرشان تابع نظر حضرت بود. کار سوم این است امکاناتت را باید آماده کنی برای جبهه امام –در زیارت جامعه ملاحظه کردید– «حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ دِينَهُ بِكُم». امکاناتم را آماده نگه داشتم هر وقت نوبت شما رسید امکاناتم را خرج شما کنم.

اینطور نیست که درگیری بین امام حسین علیه السلام و بنی امیه داوری نداشته باشد. یک قاضی حقی است. خدای متعال می فرماید:

«يَحْكُمَ اللَّهُ لي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمين»(یوسف/۸۰) پیغمبر ما استوار بایست عقب نشینی نکن نوبت حکم الهی می رسد. امکانات مان را آماده و مهیا کردیم، دل دنبال امام است، نظر پیرو نظر امام است. آرام آرام امکانات مان را جمع می کنیم در این مسیر به کار بیاندازیم و منتظر حکم الهی هستیم. می دانیم درگیری که سیدالشهداء علیه السلام دارند، درگیری بی سامانی نیست و سال شصتم هجری تمام نشده است. در صلوات امام حسن عسکری سلام الله علیه بر سیدالشهداء علیه السلام آمده است که «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِثَأْرِكَ و مُنْجِزٌ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِك» خدای متعال وعده اش را به شما نقد می کند و شما را یاری می کند. نصرت و تایید می کند در هلاک عدوک، دشمن نابود می شود پس از آن دعوت امام حسین علیه السلام در عالم ظاهر می شود.

کسی که می خواهد امام حسین علیه السلام را یاری کند و جزو اصحاب باشد راهش این است «وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبَعٌ، وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّة». این را هم باید دانست، این امکانات را اگر فقط خرج خدا و امام حسین علیه السلام کردی می ماند؛ «خُذُوا مِنْ

أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا» جسمتان را بیاورید خرج جانتان کنید. اگر آدم این را فهمید که وقتی امکانات را خرج امام حسین علیه السلام کنی، می ماند. اول باید قلب انسان به سمت امام حسین علیه السلام کنده شود، دوم نظر انسان تابع نظر امام شود؛ اگر برای خودش صاحب نظر بود، راه خودش را می رود، می خواهد به سمت خدا برود اما خودش نقشه می کشد. قدم سوم این است که امکاناتش را با تدبیر کنار امام بیاورد. بعد از تسلیم قلب و اتباع رأی مسئله بعدی تنبلی است. اگر تنبلم نمی توانم خودم را برسانم.

باید خودمان را جمع و جور کنیم و به حضرت برسانیم، مهیا باشیم تا آن حکم الهی بیاید و ما خودمان و امکاناتمان را در آن مسیری که خدای متعال در مسیر امام حسین علیه السلام قرار داده خرج کنیم. السلام علیک یا ابا عبدالله...

گفتار ٤

سرعت و سبقت / عبور از دنیا و انس با مرگ / وصول به امام و همراهی با ایشان

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری در شب چهارم محرم به تاریخ سوم شهریور ۹۹ است که در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند، اصحاب سیدالشهداء علیه السلام بخاطر اینکه اهل سرعت و سبقت بودند، خون خودشان را پیش روی حضرت دادند و تا زنده بودند هیچ یک از بنی هاشم به میدان نرفتند. در مقابل افرادی بودند با اینکه با امام عهد بسته بودند اما ایشان را همراهی نکردند و بعد از عاشورا متوجه خسران خود شدند. برای داشتن سرعت و سبقت باید از قبل برنامه داشته و خود را آماده کنی و اهل تردید در حق نباشی تا در وقت مناسب بهترین کار را انجام دهی. برای همراهی امام به سه مقدمه نیاز است؛ انسان باید آماده باشد در این راه جان خودش را فدا کند و باید مهیای عالم آخرت باشد و باید آماده راحل شدن با امام در عالم دنیا باشد. این سه مقدمه وقتی کارساز میشود که بدانی تنها راه نجات رسیدن به امام است.

پیش‌مرگان امام حسین (علیه‌السلام)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی أعدائهم أجمعین. راه پیوستن به وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام و همراهان حضرت به روی ما باز است، منتها باید تلاش کنیم آن خصوصیاتی که در اصحاب سیدالشهداء علیه السلام بوده و موجب شده آنها به این فوز عظیم برسند در ما هم تحصیل شود. در عناوینی که در زیارت های اصحاب سیدالشهداء علیه السلام از معصومین علیهم السلام آمده مکرر تکرار شده، این است؛ این بزرگوارها جزو انصار خدای متعال و دین الله هستند و امکانات خودشان را در مسیر نصرت دین الهی به کار گرفتند. این خصوصیت را اجمالا ترجمه کردم.

خصوصیت دیگری که در باب اصحاب سیدالشهداء علیه السلام آمده این است که، اصحاب سیدالشهداء علیه السلام «بَذَلُوا مُهَجَهُمْ

دُونَ الْحُسَيْن»[1]، اینها خون خودشان را پیش روی حضرت دادند. تا زنده بودند هیچ یک از بنی هاشم به میدان نرفتند، نه از باب این که بنی هاشم فراری از مرگ بودند و اصحاب را سپر خودشان قرار دادند؛ اینگونه نیست بلکه بالعکس است. اصحاب تلاش می کردند که سپر بنی هاشم باشند و تا هستند آسیبی به آنها نرسد. شاید یک معنای «بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْن» این است که اصحاب قبل از امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.البته یک افرادی بودند که با امام حسین علیه السلام عهد بسته و دعوت هم کرده بودند، بعد هم رفتند و خونشان را دادند. توابین جزو همین دسته هستند که بعد از عقب ماندن از قافله عاشورا دیدند چه اتفاق فجیعی افتاد، به فرماندهی سلیمان بن صرد خزاعی که از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بود و در جنگ های حضرت شرکت کرده بوده، در کوفه تصمیم گرفتند بروند و با بنی امیه درگیر شوند. رفتند و جنگیدند و خون هایشان را هم دادند. ولی خون هایشان را بعد از امام حسین علیه السلام دادند، هیچ وقت این جای آن شهادتی که پیش روی امام حسین علیه السلام و

---

[1]. کامل الزیارات، النص، ص: ۱۷۹

به موقع هست نمی گیرد.

خدای متعال در سوره حدید وقتی دستور به انفاق و فداکاری در راه خدا و رسول خدا می دهد، می فرماید: «لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ»(حدید/۱۰) آنهایی که قبل از فتح مکه مال خودشان را دادند و جنگیدند با کسانی که بعد از فتح مکه همین کار را کردند مساوی نیستند. گرچه «كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى» به ثواب می رسند ولی متفاوت اند. اصحاب امام حسین علیه السلام کسانی نبودند که صبر کنند امام به شهادت برسند بعد بروند خونخواهی را کنند.

برنامه ریزی برای استفاده از فرصت ها

لذا این خصوصیت ممتاز اصحاب است، این هم ریشه در معرفت آنها دارد. داستان سرعت و سبقت است. اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اهل سرعت بودند. به ما نیز گفتند: «سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُم»(آل عمران/۱۳۳). عجله خوب نیست؛ عجله یعنی انسان می خواهد کار را در غیر وقتش انجام بدهد ولی سرعت مطلوب است، سرعت یعنی فرصت را از دست ندادن، این پا و آن پا نکردن، امروز و فردا نکردن، تسویف نکردن؛ چون فرصت ها هیچ وقت منتظر ما نمی مانند و ما باید خودمان را از قبل آماده کنیم و کاری کنیم که بر فرصت

ها سبقت بگیریم. اگر کسی می خواهد سحر را درک کند باید برنامه ریزی کند. باید بگونه ای بخوابد و غذا بخورد و در روز زندگی کند که موفق به مناجات شب با خدای متعال شود. کسی به حضرت عرض کرد: آقا موفق به نافله شب نمی شویم حضرت فرمودند: در روزتان چه کار کردید، گناهان روزتان شما را زمین گیر می کند.

در روایت است فردی به پیغمبر زمانش عرض کرد: زمانی که با خدای متعال مناجات می کنی به خدا بگو که این بنده تو می گوید من انقدر گناه می کنم چرا من را مجازات نمی کنی! لااقل تنبیه کن. نقل است این پیامبر الهی خجالت کشید این پیغام را برساند. هنگام بازگشت، خدای متعال فرمود: پیغام بنده مرا نرساندی! به او بگو من تو را مجازات کردم، لذت مناجات خودم را از تو گرفتم. برای هر کاری بیدار می مانی لذت می بری ولی از مناجات با من لذت نمی بری. آدم اگر بخواهد سحر خوبی داشته باشد باید روز خوبی داشته باشد، سر شب خوبی داشته باشد. آدمی که همه توان و انرژی هایش را خرج می کند و چیزی برای مناجات با خدا باقی نمی گذارد، پیداست که نمی رسد. اگر کسی می خواهد شب جمعه را درک کند باید از قبل برنامه

ریزی کند. در بعضی روایات آمده، شما مقدمات مثلا نماز جمعه را که آن موقع سخت بوده باید پنج شنبه آماده کنی. انسانی که می خواهد عرفه و شب قدر و مواقف را درک کند باید از قبل مهیا باشد.

خدا رحمت کند، استاد ما می فرمودند: «در آن موقع که نجف تحصیل می کردیم، شب بیست و هفتم رجب برای زیارت حضرت امیر علیه السلام بعد از نماز صبح وارد حرم می شدم. در کفشداری به یکی از علمای بزرگی که معروف به زهد و تقوا بودند برخورد کردم. ایشان در حالی که کفشش را می گرفت من کفشم را تحویل می دادم که بروم داخل حرم. ایشان در گوش من یک جمله گفت. گفت فلانی من سه روز است یک استکان چای بیشتر نخوردم. من خوشم نیامد از این حرف، ان هم در مدخل ورودی حرم، اخر این چه حرفی است از این عالم اهل تقوا و ورع! خب نخوردی که نخوردی، ریاضتی کشیده اید برای خودتان بوده، این گفتن ندارد.

خلاصه وارد حرم شدم و با توجه گوشه ای زیارت غدیریه حضرت امیر علیه السلام را در سه ساعت با اشک و توجهات خواندم. خسته شدم آمدم منزل خوابم برد. خواب دیدم که در حرم حضرت امیر سلام

الله علیه در همان جایی که ایستاده بودم با همان شور و حال مشغول زیارت هستم. همینطور که زیارت می کردم دیدم این عالم بزرگوار در بین زمین و آسمان نه فقط با زبان، بلکه همه قوایش زبان شده و با تمام وجود عاشقانه حضرت امیر علیه السلام را زیارت می کند و دور ضریح طواف می کند. از خواب بیدار شدم و متوجه شدم این بزرگوار چرا به من این تذکر را در ورودی حرم حضرت امیر علیه السلام داد. یعنی اگر کسی بخواهد شب بیست و هفتم رجب را در حرم حضرت امیر علیه السلام درک کند از قبل باید مهیا باشد. من از سه روز قبل سعی کردم یک استکان چای بیشتر نخورم که بتوانم خوب زیارت کنم.» البته بعضی از این کارها برای اهلش است، نمی خواهم بگویم همه ما این کارها را بکنیم.

واقعا یک مراقبه هایی می خواهد تا روز عاشورا را درک کنیم. باید در همین روزهایی که ما به استقبال عاشورا میرویم در نحوه زندگی تغییر ایجاد کنیم. در نحوه خواب و خوراک و معاشرت مان. باید آنها را متناسب با ایام عزای حضرت علیه السلام کنیم تا بتوانیم عاشورا را درک کنیم. درک کردن فرصت ها به این احتیاج دارد که انسان

خودش را مهیا کند تا فرصت ها بر انسان سبقت نگیرند. هیچ وقت سحر جمعه منتظر نمی ماند که من بیدار شوم. ما بیدار بشویم یا نشویم بساط سحر جمعه جمع می شود. ما باید خودمان را از قبل مهیا کنیم که وقتی منادی الهی شب جمعه از عوالم بالا ما را صدا می زند جواب بدهیم.

غفلت‌ها و تردیدها مانع سرعت و سبقت

پس سرعت یکی از خصوصیاتی است که موجب می شود انسان بتواند از فرصت ها سبقت بگیرد. باید اهل فرصت شناسی، سرعت و سبقت بود؛ سبقت بر شرایط و امکانات و صحنه ها. سبقت احتیاج به یک سرعت دارد، انسان باید فرصت را از دست ندهد. خیلی از ما اگر الان بگویند حاضرید بروید محضر امام زمان علیه السلام برای جنگ، ممکن است آماده نباشیم. چون باید برویم قرض هایمان را بدهیم، باید برویم کارهایمان را انجام بدهیم. این یعنی انسان اهل سرعت و اهل سبقت نیست.

سرعت و سبقت یک خصوصیت اصحاب سیدالشهدا علیه السلام است، هیچ مانع و توجیهی نتوانسته آنها را از امام جدا کند. توجیه ها خیلی فراوان بود، آنهایی که نیامدند برای خودشان توجیه

هایی داشتند. توجیه هایی که کردند در تاریخ نقل شده، یکی به حضرت گفت: آقا من آذوقه زن و بچه ام را ببرم تا رفت آذوقه زن و بچه اش را برساند، دید کار از کار گذشته است. یکی گفت آقا من مطمئنم که آمدن من به نفع شما نیست، من بیایم یا نیایم شما پیروز نمی شوید! امثال این حرفها و توجیه ها هر چه باشد قابل قبول نیست و ما الان می فهمیم که همه آنها باختند. با هر توجیهی انسان مسیر خود را جدا کند از قافله، جا می ماند. یک قسمت سرعت و سبقت در عوالم قبل است، انسان در عوالم قبل یک کارهایی باید انجام میداده است. عده ای اهل سرعت و سبقت در آن عوالم بودند؛ در روایات مکرر تأکید شده؛ وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن زمانی که از همه میثاق می گرفتند در عهد بندگی با خدا، در پذیرش خدایی و الوهیت خدا و بندگی خودش بر همه سبقت گرفته اند. به همین دلیل مقدم بر همه شده اند. لذا خدای متعال ولایت او را بر همه عوالم جاری کرده، چون اسبق السابقین است.

در روایت شریفی که امیرالمومنین علیه السلام را توصیف می کند، می گوید: ایشان اسبق السابقین بودند. انسان باید جزو سابقین

باشد و تلاش کند بر اهل سبقت هم، سبقت بگیرد. اینها «أُولئِكَ الْمُقَرَّبُون»(واقعه/۱۱) هستند. مقربون آنهایی هستند که بر اهل سبقت هم سبقت می گیرند. گاهی در عالم قبل اهل سبقت و سرعت بودند؛ در روایت دارد وقتی از انبیاء اولوالعزم سلام الله علیهم نسبت به مقامات نبی اکرم و ائمه علیهم السلام تا وجود مقدس امام زمان علیه السلام عهد گرفتند، لحظه ای درنگ نکردند و با همه وجودشان پذیرفتند. این اقراری که در روایات آمده یعنی این حقیقت را قرار بخشیدند در وجود خودشان پذیرفتند. برخی یک لحظه غفلت کردند از یک مقاماتی هبوط کردند «وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما»(طه/۱۱۵).

در روایات آمده در آن عالم وقتی تکلیف عاشورا عرضه شد سیدالشهداء علیه السلام پذیرفتند و وقتی حضرت اصحاب را جمع می کردند یک عده ای سرعت پیدا کردند و بر بقیه سبقت گرفتند و به کربلا رسیدند. این روایت در کتاب الحج است که ظاهرا حضرت ابراهیم خلیل مأمور شد همه را دعوت به حج کند. در نقل، حضرت فرمودند: در آن عالمی که بودند خداوند این صدای حضرت ابراهیم را

به همه رساند. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ أَذَّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِ»[1] آن وقت در روایت دارد هر کسی به اندازه ای که لبیک گفته موفق به حج می شود. گاهی فرصت ها خیلی کوتاه است. یک قراری می خواهند از آدم بگیرند اگر اهل سرعت بودی به آن می رسی و الا فرصت می گذرد.

دسته بندی مردم در روایت امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمومنین علیه السلام مردم را سه دسته می کنند: یک دسته قطعا اهل نجات اند، «سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا»[2] کسی که وقتی به سمت مقصد می خواهد حرکت کند با تمام توان و امکانات و با سرعت حرکت می کند. اما یک عده ای هم هستند طالب حق اند ولی کند اند «طَالِبٌ بَطِيءٌ رَجَا». به این دسته هم امیدی هست نجات پیدا کند.

گاهی سبقت در عوالم قبل است اما گاهی سبقت در همین دنیاست؛ انسان باید از قبل خودش را مهیا کند. خیلی از اصحاب امام حسین علیه السلام از سالها قبل می دانستند که باید بیایند کربلا و برای آن، لحظه شماری می کردند و لذا بر همه موانع سبقت گرفتند.

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج٤، ص: ٢٠٥

[2]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٥٨

وقتی ابن زیاد شهر را محاصره کرد و موانعی گذاشت که کسی به سمت کربلا نرود، خیلی ها نرفتند. ولی جناب حبیب سلام الله علیه -در احوالاتشان ببینید- در راه رفتن برخورد کرد ظاهرا به مسلم بن اوسجه، به مسلم فرمود: کجا می روی؟ گفت به حمام می روم خضاب کنم؟ گفت: برای چه؟ گفت: خواب دیدم وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مسلم برو خضاب کن. به او فرمود: اشتباه فهمیدی، تعبیر این خواب این نیست. تعبیر این است سیدالشهداء علیه السلام در کربلاست خودت را برسان.

در نقلی که دیدم، اینها حتی نرفتند خانه تا خداحافظی کنند، دیدند تا خودشان را به خانه برسانند ممکن است موانع پیش بیاید، از همان وسط راه رفتند به سمت کربلا. یک عده ای هم که دیرتر آمده بودند هم در نوع خودشان اهل سرعت و سبقت بودند. شما نمونه اش زهیر سلام الله علیه را ببینید، نمونه اش جناب حر سلام الله علیه را ببینید. اینها هم اهل سبقت بودند. سبقت و سرعت از عالم قبل شروع می شود، در این دنیا هم ادامه دارد. شیطان خیلی برای مومن نقشه می کشد. گاهی در روایات دارد که به اندازه دو قبیله بزرگ جزیره العرب

برای یک مومن لشکر درست می کند. آنها نقشه می کشند، دل مشغولی درست می کنند، موانع بر سر خیرات ایجاد می کنند. آدم باید با تمام وجود با موانع خیرات مقابله کند و این عذرها و توجیه ها را پشت سر بگذارد و سعی کند فرصت را از دست ندهد، اگر هم جایی تأخیر کرده در لحظه دیگر تأخیر نکند.

زهیر به حسب ظاهر دیر به امام حسین علیه السلام ملحق شد ولی آنجایی که لحظه تصمیم گیری بود اهل سرعت و اهل سبقت بود. حضرت وقتی در راه کربلا بود، او بعد از انجام اعمال حج با کاروان بزرگ خودش می آمد. حضرت و او در یک جایی باهم متوقف شدند. بار که انداخت فرستادند سراغش. جناب زهیر ابتدا می خواست نیاید اما همسر ایشان هشدار داد که پسر رسول خدا دنبال تو فرستاده، کوتاهی نکن و این سعادت را از دست نده. آمد و برگشت به اهل بیتش گفت همه شما بروید من دیگر خیمه ای ندارم و ملحق شد به امام حسین علیه السلام. حتی در نقل است به همسرش گفت من تو را با یک آدم امین نزد خانواده ات می فرستم که به خاطر من تو را اذیت نکنند. یعنی همه چیز را آماده کرد و دیگر هیچ نگرانی ای نداشت تا به

امام ملحق شود. این آدم می تواند به کربلا بیاید و فرمانده لشکر امام شود.

یا جناب حر سلام الله علیه در آن لحظه بالاخره سبقت گرفت، یک لحظه تأخیر کرده بود فرصت گذشته بود. زمانها معطل ما نمی مانند ما از قبل باید خودمان را آماده کنیم آنهایی که از قبل خودشان را آماده می کنند با آرامش پیش می روند اما اگر چنانچه از قبل هم خودمان را مهیا نکرده بودیم وقتی آن لحظه حساس می رسد دیگر نباید تردید کرد. کاری که جناب حر سلام الله علیه کرده و او را به این مقام رسانده این است که در یک فرصت کوتاه یک تصمیم بزرگ گرفته.

تردید ها در همراهی جبهه خدا، از وساوس شیطان است. در حدیثی امام صادق علیه السلام از یکی از اصحابشان سراغ برادرش را گرفتند که احوال برادرت چطور است. گفت آقا خوب است الحمدالله، مشغول به عبادت است و اهل تقواست. پرسیدند اعتقادش نسبت به ما چطور است؟ عرض کرد یابن رسول الله؛ چون آدم محتاطی است، احتیاط می کند. حضرت فرمود: اگر میخواست احتیاط کند فلان جا

کنار دریا باید احتیاط می کرد. آن شخص نزد برادرش آمد و گفت امام صادق علیه السلام اینگونه فرمودند و او بعد از شنیدن این حرف ملحق به امام شد. احتیاط و تردید های انسان در مسیر حق مانع انسان می شود و باعث میشود انسان از قافله جا بماند و تا خودت را برسانی شیطان هزار توجیه می آورد و موانع را تثبیت می کند.

در احوالات یک شخص می خواندم که چند نفر را دعوت کرده بود و گفته بود من را ببندید و این پول ها که حقوق الهی است ببرید و پرداخت کنید؛ چون اگر من آزاد باشم ممکن است تردید کنم و اجازه این کار را ندهم. آدم باید به هر قیمتی شده موانع را کنار بزند و فرصت ها را به دست بیاورد. این یک خصوصیت اصحاب سیدالشهدا علیه السلام است. «بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْن». امثال سلیمان بن صرد خیال می کردند همیشه می توان امام را یاری کرد، اینطور نیست، یک فرصت خاص و محدودی است. سفره ای که انسان مال و جانش را در راه خدا بدهد همیشه پهن نیست، قرنها تعطیل بوده است.

سه مقدمه در همراهی با امام

یکی دیگر از خصوصیت اصحاب که موجب شد پیش روی امام حسین علیه السلام بیایند این است که فرمود: آنها آماده کوچ از دنیا

بودند و با مرگ و عوالم بعدی انس داشتند. اینکه به ما می گویند در باب مرگ تفکر کنید جزو افضل عبادات است، یاد مرگ باشید و به دیدار اهل قبور بروید، یک نکته اش همین است که انسان برای عالم آخرت مهیا شود. فرمود: اگر روزی بیست بار به یاد مرگ بیفتی به ثواب شهدا می رسی؛ یعنی انسان از دنیا عبور می کند. اصحاب حضرت علیه السلام از دنیا عبور کرده و مأنوس با مرگ بودند، با عالم غیب انس و ارتباط داشتند و کسانی بودند که پنجره های عالم غیب به رویشان باز شده بود.

شب عاشورا وقتی زینب کبری سلام الله علیها عرضه داشت: آیا اینهایی که امشب ماندند فردا کنار شما خواهد ماند یا نه؛ یکی از خصوصیاتی که حضرت برای اصحابشان ذکر می کنند این است که؛ اینها با مرگ مأنوس اند. اگر انسان اینطوری شد می تواند فرصت را غنیمت بشمارد و سبقت بگیرد. وقتی حضرت روز هشتم از مکه بیرون می آمدند فرمودند: اگر کسی خونش را حاضر است در این راه بدهد با ما بیاید. آدمی که اسیر دنیاست، آدمی که کوچکتر از دنیاست، این آدم نمی تواند همسفر امام حسین علیه السلام شود.

بنابراین دومین خصوصیت طالب و مأنوس بودن با مرگ بود یعنی کوله بارشان روی دوششان بود و به سمت عالم آخرت حرکت کرده بودند و در این حرکت با امام همراه شدند. این جمله معنایش همین است؛ «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا». با امام بودن سه مقدمه دارد؛ «باذلا فینا مهجته»، «موطنا علی لقاء الله نفسه»، «فالیرحل». انسان باید آماده باشد در این راه جان خودش را بدهد، کسی که جانش را بیش از امام دوست دارد که نمی تواند در راه امام فداکاری کند. دوم باید مهیای عالم آخرت باشد و برای آن لقائی که در حین مرگ اتفاق می افتد خودش را آماده کرده باشد و سوم کوچ کند در عالم دنیا. اگر این سه قدم را برداشت می تواند با امام حرکت کند.

همراهی با امام یک چیز دیگری هم می خواهد؛ خیلی ها بودند در نگاه خودشان از دنیا گذشته و آماده مرگ بودند اما اصحاب علاوه بر این که اهل سرعت و سبقت و انس با مرگ و عبور از عالم دنیا یک خصوصیت دیگر هم داشتند. فهمیده بودند که تنها راه به سوی خدا امام است. امام سبیل است، امام صراط است، امام باب است، امام

وجه الله است؛ فهمیده بودند راه دیگری نیست. اگر می خواهی به سمت خدا حرکت کنی همه راه ها بن بست است فقط یک راه در عالم باز است آن هم سیر با امام است. لذا به هر قیمتی بود خودشان را به امام رساندند.

این هم یکی دیگر از خصوصیات اصحاب سیدالشهداء علیه السلام است که وقتی به سمت خدا حرکت کردند راحل الی الله شدند. به این رسیده بودند که رفتن به سوی خدا با پای ما ممکن نیست. در این راه آنهایی که توان بیشتر از ما داشتند زمین گیر شدند و در دامنه های این قله ماندند. این را متوجه شدند باید با امام حرکت کرد، امام است که انسان را از موانع عبور می دهد.

امام تنها راه سعادت

نکته ای که در عاشورا قابل توجه و تأمل است این است که سیدالشهداء علیه السلام چطور اصحاب خودش را عبور داده و لحظه به لحظه آنها را رها نکرده است. برنامه ای که حضرت علیه السلام با اصحاب از دوران معاویه و دیگران داشته و آنها را ساخته است. از آن لحظه ای که از مکه بیرون آمد و دعوت کرد. از آن لحظه ای که به سمت کربلا حرکت کرد، این کاروان را با خود تربیت کرده

است. امام تربیت کرده که حتی در کنارش قمر بنی هاشم سلام الله علیه درست می شود. کسی اگر بخواهد به سمت خدا برود اگر تحت تربیت امام نباشد و با امام حرکت نکند به مقصد نمی‌رسد.

سومین خصوصیت اصحاب بعد از سبقت و سرعت ها، بعد از عبور از وادی دنیا و انس با مرگ و عوالم غیب، بعد از این که بارشان را برداشتند و کوچ از دنیا کردند، این است که خودشان را به امام رساندند. چون فهمیدند تنها راه امام است و باید با امام حرکت کرد.

مرحوم محدث قمی در سفینه نقل کردند شخصی معروف است به عباد و زهاد، حضرت در جنگ صفین دعوتش کردند، گفتند: بیا ما را کمک کن. گفت من سری که درد نمی کند دستمال نمی‌پیچم، دو طرف معلوم نیست حق باشند. عبادت می کند، ریاضت می کشد و می خواهد با پای خودش برود! این آدم به مقصد می رسد؟ در تاریخ آمده که ابوموسی اشعری برای خودش یک موقعیت و پیشینه ای داشته است. در جنگ صفین مشغول تلاوت قرآن است و حضرت امیر علیه السلام را رها کرده، خیال می کند اینطوری می شود به مقصد برسد. اتفاقا نکته لطیف این است؛ امام حسین علیه السلام،

یوم الترویه از مکه بیرون می آید. می فرماید: هر کسی می خواهد به لقاء الله برسد با من بیاید. به نظر شما درست این است آدم برود حجش را تمام کند؟ یا بیاید با امام؟ حتما درست این است با امام بیاید. وقتی امام می گویند: هرکس می خواهد به مقصد برسد بیاید دیگر به سمت عرفات و منا رفتن چه معنا دارد؟!

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنَى»، مکه نبی اکرم صلوات الله علیه است منا امام است. این که آدم خیال کند یک راه دیگری هم هست. ما میرویم ریاضت می کشیم عبادت می کنیم. به تعبیر امیرالمومنین علیه السلام «فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ وَ قُرَاضَةِ الْجَلَمِ»[1]. در خطبه ۳۲ حضرت چهار طایفه را می شمارند می گویند: مردم اینگونه اند. بعد می گویند شما جزو گروه پنجم باشید و اینگونه نباشید. می فرماید از کسانی باشید تمام دنیا با جلوه هایش در نگاه شما از حثاله قرظ و قراضه جلم کوچکتر باشد. حثاله قرظ را معنا کردند، وقتی چوپان پشم های این حیوانات را می چیند آن ته قیچی هایی که دور می ریزد به آن حثاله قرظ می گویند. قراضه الجلم، یک گیاهی

---

[1]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ٧٦

است آب برگ هایش را می گیرند از آن برای دباغی کردن پوست ها استفاده می کنند بعد تفاله هایش را دور میریزند و به درد هیچی نمی خورد، حتی هیچ حیوانی نمی تواند آن را بخورد. می فرماید دنیا از حثاله القرظ و از آن تفاله ها در نگاه شما باید بی قیمت تر باشد.

خب یک عده ای این گونه اند گرچه من بعید می دانم کسی بدون امام به اینجا هم برسد. آنهایی که خیال می کنند زاهدند فقط خیال می کنند. زهد با امام حاصل می شود. بر فرض کسی اینطوری شد یعنی دنیا در نگاهش کوچک شد و دنبال رسیدن به خداست. اگر خیال کند با ریاضت، با تلاوت قرآن و جدا شدن از امام به مقصد میرسد صد درصد اشتباه می کند. بنابراین خصوصیت سوم این است که اینها برای رسیدن به خدای متعال به این نکته توجه داشتند که تنها راه امام علیه السلام است لذا خودشان را به وجود مقدس امام رساندند. بعضی صفات دیگر هم هست که ان شا الله محضرتان تقدیم می کنم. السلام علیک یا ابا عبدالله...

گفتار ۵

محبت

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ سوم شهریور است که در شب پنجم محرم ۹۹ در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند، طبق آیات قرآن، ما موظفیم که خدا را بیشتر از همه تعلقاتمان دوست بداریم. راه رسیدن به این مقام از عبادت تاجرانه و از سر ترس عبور می کند. اگر کسی به مقام محبت الهی رسید دیگر خداوند را به شوق بهشت و ترس از دوزخ عبادت نمی کند، چرا که خدای متعال جلوه ای از جمال خودش را به او نشان می دهد و او عاشق خداوند می شود. راه رسیدن به محبت الهی، عبور از صراط محبت است. اصحاب سیدالشهداء علیه السلام با عبور از این صراط به مقام محبت امام و محبت خدای متعال رسیدند. آنها برای امام همه هستی خود را فدا کردند و در نهایت خود را بدهکار می دانستند زیرا چیزی که امام در مقابل به آنها داده بسیار بهتر و بالاتر است.

قله عبادت

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی أعدائهم أجمعین. «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّه». از جمله صفاتی که برای اصحاب سیدالشهداء علیه السلام در زیارت روز عرفه ذکر شده این است که این بزرگواران «احباء الله» و «اولیاء الله» هستند. آیا می شود انسان به جایی برسد که از محبت مخلوقات و نفس آزاد و فارغ شود و به محبت خدای متعال برسد؟ این شدنی است ، خدای متعال ما را به گونه ای آفریده که می توانیم به محبت او برسیم و او را دوست بداریم؛ درباره صفت مومنین در قرآن می فرماید: «وَ الَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه»(بقره/١٦٥) مومنین بیش از همه خدا را دوست می دارند.

حتی از ما هم این را خواستند نه فقط این که ما می توانیم به محبت خدا برسیم. در سوره مبارکه برائت خدای متعال تهدید سنگینی نسبت به کسانی که غیر از خدا را از خدا بیشتر دوست می دارند، کرده است، «قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ

اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»(توبه/٢٤)
اگر پدران، فرزندان، همسران، عشیره، خانه ها و مساکنی که به آنها دل بستید، اموالی که کسب کردید، تجارتی که نگران کسادی آن هستید، در نزد شما محبوب تر از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا و رسول خدا هستند، منتظر بمانید تا خدای متعال حکمش را در باب شما صادر کند. تهدید سنگین و مبهمی کرده ولی نفرموده چه می کنم. نزدیکترین تعلقات ما، همین ها هستند؛ فرمود: اگر اینها را بیشتر از خدا و رسول خدا دوست دارید نگران باشید. «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» منتظر بمانید تا امر الهی در باب شما فرا برسد.

بیاد دارم مرحوم فیض رضوان الله تعالی علیه در تفسیر صافی که جزو لطیف ترین تفسیرهاست، می فرمایند: کم کسی از این تهدید خداوند، جان سالم به در می برد. پس هم می شود خدای متعال را دوست داشت و هم ما مکلفیم که خدای متعال را دوست بداریم، بلکه خدای متعال را بیش از همه تعلقات خودمان دوست بداریم. وقتی از ما خواسته‌اند یعنی ما می توانیم همه تعلقات را از دل خارج کنیم و فقط

خدای متعال را دوست بداریم.

اینکه بعضی گفتند انسان فطرتا خودش را دوست دارد و همه چیز را برای خودش می خواهد. حتی اگر عاشق خدا هم هست در واقع خدا را برای منافع خودش می خواهد؛ این از نظر معارف قرآن و اهل بیت سلام الله علیه قابل دفاع نیست. انسان ممکن است در اوایل راه تاجر باشد و منافعش را از دست خدا بخواهد. یک نوع منفعت خواهی، کفر و شرک است و یک نوع نیست. انسان دنبال منافع است، اگر بخواهد منافع را از دست طبیعت و وسائط و اسباب بگیرد این شرک است ولی اگر انسان از خدا می خواهد رزقش را؛ نماز می خواند که خدای متعال رزق حلال به او بدهد، سحر خیز می شود که رزقش وسیع بشود؛ این اشکال ندارد. این عبادت صحیح است. نماز می خواند که خدای متعال او را بهشت ببرد، این عبادت صحیحی است و اشکالی ندارد ولی این قله عبادت نیست.

همه عبادت های انسان اینگونه نیست که برای رغبت در ثواب باشد؛ «إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً»[1] در احادیث نورانی که مکرر از

---

[1]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۵۱۰

امیرالمومنین علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده، آنهایی که به مقام عبادت خدا دست پیدا می کنند، آنهایی که از عبادت نفس و شیطان و دنیا آزاد می شوند، را سه دسته کرده است.

یک دسته ای از اینها خدا را عبادت می کنند و در مقابل رغبت به ثواب خدا دارند. این چیز بدی نیست که انسان عبادت کند به خاطر این که خدای متعال به او ثواب بدهد. چه ثواب های دنیایی چه ثواب های اخروی؛ اینکه می بینید در قرآن و روایات ما دعوت به این کار شده ایم به همین دلیل است. کثیری از اعمال را که ذکر می کنند، می گویند این عمل انقدر ثواب دارد و ما به خاطر ثوابش انجام می دهیم.

اگر زیارت سیدالشهداء علیه السلام بروید در هر قدم ثواب یک حج به شما می دهند. این را می گویند تا ما زیارت برویم. می گویند نماز شب بخوانید، روزی تان زیاد می شود. این را میگویند ما نماز شب بخوانیم. پس نماز شب خواندن برای زیاد شدن روزی انسان، خلاف نیست. آدم فقیر خداست، عبادت می کند که خدا به او روزی بدهد، این نوع عبادت خیلی خوب است منتها عبادت کامل نیست.

دسته دیگر خدا را عبادت می کنند، چون از عقاب خدای متعال می ترسند. خشیت از خدای متعال امر مهمی است. در روایت دارد یکی از قطره های اشکی که خیلی محبوب خداست، قطره اشکی است که از خوف خدا ریخته می شود. در روایت دارد یک قطره آن دریای آتش را خاموش می کند؛ آدم نیمه شب از خوف خدا گریه بکند. بنابراین خوف از حضرت حق و عبادت و ترک معصیت برای این که انسان خائف از عقوبت الهی است این هم عبادت خداست و عبادت خوبی است، ولی عبادت کامل نیست.

عبادت کامل این است: «إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرا»، یا «قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّا»[1]. آنهایی که در مقام شکر و در مقام محبت اند، اگر ثواب و عقابی هم نباشد به خاطر محبت خدا، او را عبادت می کنند. این عبادت به تعبیر حضرت، عبادت احرار است. اینها از همه چیز آزادند و فقط خدا را می خواهند.

پس انسان می تواند به یک جایی برسد که از ثواب و عقاب هم فراغت پیدا کند نه این که ایمان به ثواب و عقاب ندارد ولی اگر ثواب و

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۸٤

عقابی هم نباشد، عبادتش را انجام می دهد و چیزی کم نمی گذارد. اینگونه نیست که انسان خودش را دوست دارد و برای منافع خودش کار می کند؛ بله، قرآن می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُم»(اسراء/۷) اگر کار خیر کردید برای خودتان انجام دادید. منفعت به خدا نمی رسد، اما معنایش این نیست که شما همیشه اسیر این منافع هستید. این تحلیل غلطی است که انسان بالذات عاشق خودش است. انسان بالفطره محب خدا آفریده شده، اگر در فطرت ما محبت خدا قرار داده نشده بود معنا نداشت ما را دعوت به محبت کنند.

اگر آدم همه چیز را برای خودش بخواهد و برای خودش عبادت کند، اینکه عبادت خدا نیست! خدای متعال، ما را بگونه ای آفریده که می توانیم او را دوست بداریم. بزرگان فرمودند: بالاترین درجه ای که انسان در سیر الی الله به آن می رسد، درجه محبت الهی است. انسان اگر بتواند از محبت ها و تعلقات دیگر فارغ شود و دل به خدای متعال ببندد، این بالاترین درجه ای است که ما می توانیم به آن دست پیدا کنیم. مقامی که محبت الهی در دل ما شکل بگیرد و اخلاص در محبت پیدا کنیم تا شاکله مان خالص بشود. این بالاترین درجه است.

حتی مقام رضا و رضای به قضاء الله و رضاء بالله را گفتند، فرع بر محبت است.

آنهایی که راضی به قضاء الله می شوند در مقام محبت الهی فقط خدا را دوست می دارند، وقتی فقط خدا را دوست می دارند هر کاری کنند دوست دارند و هیچ شرطی برای خدای متعال نمی گذارند. اگر غیر خدا را دوست داشته باشیم، باعث می شود برای خدا متعال شرط بگذاریم. اگر هیچ تعلقی در وجود انسان جز تعلق به خدای متعال نیست هر چه او تدبیر و تقدیر کند انسان می پسندد، لذا برخی بزرگان فرموده اند: بالاترین مقامی که انسان بر اساس معارف می تواند به آن برسد مقام محبت الهی است.

راه رسیدن به مقام محبت

راه رسیدن به این محبت برای ما این است که در صراط محبت قرار بگیریم. خدای متعال وادی محبت را در عالم قرار داده و بیرون از آن، وادی نفس و دعوت به دنیا و محبت به دنیا و امثال اینهاست. انسان در بیرون آن وادی هرچه تلاش کند به محبت نمی رسد. انسان باید وارد وادی محبت شود که همان صراط مستقیم است. در روایت صراط مستقیم را به صراط محبت الهی تفسیر کرده است؛ صراطی

که خدا به بندگان خاص خودش عنایت کرده، نعمتی است که خدا به آنها داده و این صراط مستقیم، صراط محبت و معرفت الهی است. «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيم»(حمد/٦) یعنی «الزمنا»، خدایا ما را ملازم قرار بده اگر در راه هم آمدیم جدا نشویم. از چه چیزی؟ صراط مستقیم. به این دلیل است که ما همیشه اهدنا الصراط المستقیم می گوییم حتی اگر در راه باشیم. «اَلزِمنَا طَریقَ مَحَبَّتِک» این طریق محبت خداست.

اگر کسی در وادی محبت قرار گرفت هر قدمی که برمی دارد، محبتش گداخته تر و برافروخته تر می شود. محبت در دل او به یک نقطه ای می رسد که اخلاص در محبت پیدا می کند. جز خدا در دل انسان نیست. این وادی محبت که صراط مستقیم است، وادی ولایت امام است. فرمود صراط مستقیم وجود مقدس امام علیه السلام است «هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَة»[1] صراط مستقیم، صراط معرفت است که در دنیا یعنی امام.

---

[1]. معاني الأخبار، النص، ص: ۳۲

خدای متعال امام را فرستاده و او صراط مستقیم است. کسی که وارد وادی ولایت امام شد، در مسیر بندگی و معرفت و محبت الهی قدم برمی دارد. لذا طریق محبت خدا همان محبت امام است.

خدای متعال راه محبت را برای ما باز کرده. واقعا سخت است، ما چگونه می توانیم با این همه حجاب و موانع خدا را دوست بداریم. خدای متعال یک صراطی قرار داده که تا عالم ما آمده. ما اگر در آن قدم گذاشتیم وارد وادی محبت شده ایم. هر قدمی که جلو می رویم بر محبت ما به خدای متعال افزوده می شود. این هم که گفتند «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّه» یعنی همین. انسان اگر امام را دوست بدارد محب خداست، چون در او چیزی جز محبت الهی نیست و او غرق در محبت خدای متعال است.

پس حب امام همان حب خداست. به تعبیر روایات امام کلمه ایمان است و اصل محبت الهی در وجود مقدس امام است. خود امام کلمه ایمان است و ایمان ما، محبت امام است. خدای متعال به ما حب الایمان داده، «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمان»(حجرات/۷)، این محبت الهی هم که حب الامام است چگونه حاصل می شود؟ حب الهی باید

از عالم بالا بیاید، ما که دستمان خالی است، ما که کاری از دستمان بر نمی آید که محبت و ایمان برای خودمان خلق کنیم. شاید باطن و حقیقت ایمان حب الهی است. این ایمان و محبت الهی که حب حضرت حق و امام معصوم است، از عالم بالا باید در دل ما قرار بگیرد. اینکه انسان به یک مقامی برسد که اخلاص در محبت الهی پیدا کند، باید به ما عطا بشود. مقدماتی دارد و یک کارهایی باید انجام بدهیم ولی محبت، حقیقتی است که از عالم بالا در دل ما می آید.

این حدیث نورانی از امام باقر علیه السلام در کتاب شریف کافی نقل شده که حضرت به ابوخالد کابلی فرمودند: ما نور الهی هستیم، ما قلب مومن را روشن می کنیم. اگر مومن شدی نور امام در قلب انسان می آید، وقتی آمد و انسان نورانی شد، پرده ها کنار میرود. فرمود: نور امام در قلب مومن از خورشید در وسط روز آشکارتر است. انسان اگر به امام رسید مثل کسی است که در صبح قرار گرفته به شرط این که برسد.

ما می توانیم به محبت الهی برسیم راه آن هم محبت امام و صراط مستقیم است. اگر محبت الهی در قلب انسان آمد قلب روشن می

شود، چراغدان و مشکات نور الهی می شود. فرمود: محبت ما قلب مومن را روشن می کند. ایمان و محبت یعنی همین، ولی محبت و ولایت شرط دارد. مقدمه آن این است که شما تسلیم شوید، این کار ماست. به ما می گویند این کار را انجام بده، این وقت بخواب، این وقت غذا بخور، ما باید بگوییم چشم. برای قوای ما، برای قلب، سر، چشم، گوش و زبان ما تکالیفی معین کردند، اگر ما مرتب تسلیم بودیم و این امانت الهی را به امام سپردیم، مقام سلم پیدا می کنیم. در دست امام مثل موم می شویم آن وقت خدای متعال این انسانی که تسلیم شده، به هر کیفیتی که صلاح بداند پاکسازی و تطهیر می کند. وقتی پاک شد، آماده می شود مقام محبت و ولایت پیدا کند و آن نور الهی به قلب انسان بتابد.

اینکه حضرت اول می فرمایند، ما نور الهی هستیم و ما قلب مومن را روشن می کنیم بعد می فرمایند: «لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَه»[1] ما را دوست نمی دارد و به مقام ولایت و محبت ما نمی رسد الا اینکه خدا قلبش را تطهیر کند «وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۱، ص: ۱۹٤

لَنَا وَ یَکُونَ سِلْماً لَنَا» و قلب را خدا تطهیر نمی کند تا تسلیم شوی؛ گمان می کنم معنایش این است که همان نورانیت امام به قلب مومن می آید که این همان مقام محبت، حب الامام و حب الایمان و ایمان ماست. به مقام محبت و ولایت امام رسیدن یعنی مقام ایمان و ایمان ما همان مقام محبت امام است. امام کلمه حقیقی ایمان است و ایمان ما محبت امام است. امام حقیقت محبت الهی در وجود مومن است، اگر شعاع وجود امام در قلب ما آمد، ما محب و مومن می شویم. کما این که ذکر هم به همین گونه است.

حقیقت ذکر این الفاظی که ما می گوییم نیست، حتی توجه قلبی ما حقیقت ذکر نیست. فرمود ذکر وجود مقدس نبی اکرم صلوات الله علیه است «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً»(طلاق/۱۰-۱۱) ما ذکری را برای شما نازل کردیم. این ذکر کیست؟ رسول خدا است. او کلمه ذکر الهی است و تمام وجودش ذکر است. هر عالمی که نور او هست ذکر است، هرکجا نور او نیست، عالم غفلت است. لذا قلب اگر به نور حضرت نورانی شد، قلبی می شود که متذکر به خداست، قلب مطمئن می شود. «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب»(رعد/۲۸) فرمود:

«بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُه»[۱] با نور حضرت قلوب آرام می شود زیرا او ذکر الله است. هر وقت نور حضرت در قلبی آمد آن قلب به ذکرالله می رسد. ایمان هم همین گونه است؛ کلمه؛ وجود مقدس رسول الله صلوات الله علیه و امام زمان علیه السلام است. وقتی نور امام به قلب آمد انسان محب الهی و محب امام می شود. پس محبت امام اینگونه حاصل می شود.

پس نکته اول این که ما می توانیم به محبت الهی برسیم و این را هم از ما خواستند و گفتند اگر غیر از خدا را بیش از خدا دوست داشتید، منتظر بمانید، ممکن است خدای متعال سرنوشت بدی برای شما رقم بزند. راه رسیدن به محبت الهی چیست؟ این است که ما در وادی محبت و ولایت که صراط مستقیم است حرکت کنیم. راه رسیدن به محبت امام چیست؟ محبت امام باید از عالم بالا بیاید، ما نمی توانیم برای خود دست و پا کنیم. ما باید تسلیم شویم و خودمان را بسپاریم و حرف گوش کنیم تا ما را تطهیر کنند، وقتی تطهیر کردند، نور امام که همان حب الامام است در قلب انسان ظاهر می شود.

---

[۱]. تفسير العياشي، ج۲، ص: ۲۱۱

عبادت از سر رغبت مقدمه رسیدن به مقام محبت

وقتی انسان در صراط مستقیم و وادی ولایت امام حرکت کرد، قدم به قدم، محبت الهی در قلب او بیشتر می شود. حرکت در وادی ولایت امام و توجه به او، انسان را به وادی محبت خدا می برد. این که در روایت فرمود: حضرت ابراهیم، خلیل الله شد و خدا او را به خلت برگزید چون زیاد صلوات بر وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین می فرستاد، شاید نکته اش همین است. چون حقیقت صلوات فنای در وادی ولایت امام است، حقیقت صلوات این است که تمام تعلقات و خواسته های انسان بر صلوات بر نبی اکرم و اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین خلاصه می شود. وقتی اینگونه شد، آرام آرام وادی محبت برای انسان گشوده می شود.

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام، که در مقام محبت و احباء الله بودند و فانی در امام حسین علیه السلام شده بودند، چگونه به محبت رسیدند؟ همینطوری که عبادت ما از عبادت در رغبت شروع می شود، آدم از غفلت بیرون می آید و ثواب های خدا را می بیند -آدم غافل که غافل است- شب تا صبح بیدار می ماند و عبادت می کند که به آن ثواب ها برسد. عقوبت الهی را می بیند شب تا صبح بیدار می ماند و

اهل یقین می شود که از این عقوبت نجات پیدا کند.

آن بنده خدا در بعد از نماز صبح چرت می زد. وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ»[۱] چگونه صبح کردی که الان چرت می زنی؟ عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنا» من با حالت یقین صبح کردم. حضرت فرمودند: علامت یقینت چیست: گفت: رنگ زردم، چهره نحیف و لاغرم، یا رسول الله؛ من شب خواب ندارم. بهشت و بهشتی ها را می بینم، جهنم و جهنمی ها را می بینم. می خواهید بگویم بهشتی ها و جهنمی های مجلس چه کسانی اند؟ حضرت فرمود: نه. حضرت تأییدش کردند. بعد هم در خواست کرد دعا کنید من به شهادت برسم حضرت دعا کردند در جنگی که پیش آمد جزو اولین افرادی بود که به شهادت رسید.

وقتی کسی عقوبت الهی را دید دیگر خوابش نمی برد. رغبت و رهبت الهی در دل انسان شکل بگیرد، مقام خیلی بالایی است، ولی اینها مقدمه است. اگر کسی اینگونه عبادت کرد، واقعا نیت خوبی

---

[۱]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۵۳

داشت و بیمار دل نبود، ممکن است خدای متعال پرده را کنار بزند و جمال الهی به اندازه خود انسان آشکار شود. آدم می فهمد تا حالا برای چه چیز عبادت می کرده، برای بهشت؟! بهشت کجا خدای متعال کجا. آن وقت دنبال بهشت خدا نیست و به دنبال رسیدن به خود خدای متعال است.

مناجات های اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین که به ما یاد دادند ببینید، در مناجات محبین می گویند: اینگونه با خدا حرف بزنید و از خدا محبت خودش را بخواهید، «أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى قُرْبِك» محبت خودت، محبت آنهایی که تو را دوست دارند، محبت عملی که من را به تو نزدیک می کند. نافله شب، تلاوت قرآن، زیارت امام حسین علیه السلام، اینها را من دوست بدارم. «وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاك» خودت محبت خودت را در دل من غالب بر همه محبت ها کن. انسان اگر در وادی بندگی خدا حرکت کرد، خدای متعال آرام آرام بندگیش را کامل و نیتش را خالص تر می کند. آن وقت به مقام اخلاص کامل که مقام فنای در محبت الهی است می رسد.

این مقام چگونه حاصل می شود؟ با محبت امام؛ اینهایی که با امام حسین علیه السلام راه آمدند اهل سرعت و سبقت بودند، منتظر نماندند و از فرصت ها سبقت گرفتند. از قبل خودشان را آماده کردند و به سیدالشهداء علیه السلام رساندند. آنها با مرگ مأنوس و از دنیا کنده و راحل بودند. آنها بعد از این که از دنیا بزرگتر شدند این را فهمیدند که تنها راه امام حسین علیه السلام است. اگر خودت حرکت کنی نجات پیدا نمی کنی، حالا که راه افتادی باید با امام همراهی شوی. ممکن است قدم اول در بهشت طمع داشتند، احساس می کردند بهشت کنار امام حسین علیه السلام به دست می آید، درست هم احساس می کردند؛ نجات از جهنم فقط با امام حسین علیه السلام پیدا می شود. ممکن است همراه شده بودند برای رهایی از جهنم ولی وقتی با امام حسین علیه السلام همراه شدند کم کم پرده ها کنار رفت و دیدند که امام حسین علیه السلام از همه اینها بهتر است. لذا فقط به خود امام حسین علیه السلام فکر می کردند و محبت امام در دلهای آنها شکل گرفت.

بهشت محبان

قدم اول ممکن است که انسان، امام را به خاطر بهشت بخواهد.

واقعا امام طریق بهشت است. صراطی که ما را از جهنم عبور می دهد و قیامت هم باید از آنجا عبور کنیم، ولایت امام است. ولی اگر کسی با امام حرکت کرد کم کم پرده کنار می رود، می بیند خود امام دوست داشتنی تر از بهشت است. همه بهشت از نور سیدالشهداء علیه السلام آفریده شده، اما آن تجلی خاص امام، آن زیارت خاص، که در روایت دارد بالاترین ثواب بهشتی ها زیارت نبی اکرم صلوات الله علیه از منازل خودشان است، این بالاترین لذات بهشتی ها است. این لذت، غیر از حور و قصور است؛ فرمود: امام حسین علیه السلام گاهی جلوه می کند بر اهل بهشت. این جلوه انقدر بر آنها زیبا و شیرین است که همه نعمت های بهشتی را از یاد می برند و منتظرند برای فرصت های بعدی. آن وقت نعمت ها شکایت می کنند که اینها ما را رها کرده اند.

محبت امام وقتی می آید که انسان بفهمد ایشان از بهشت بهتر هستند در این هنگام او دیگر رغبت ندارد برای بهشت کار کند. اگر پرده ها کنار رفت و جمال الهی را به اندازه خودش توانست ببیند، دیگر برای بهشت کار نمی کند چون بالاتر از بهشت را به او نشان دادند.

همراهی با امام حسین علیه السلام هم اینگونه است؛ آدم ممکن است چون از دنیا بزرگتر شده با امام حسین علیه السلام همراه شود و بهشت را بخواهد. وقتی با امام همراه شد کم کم محبت و معرفتی از امام در دل انسان می آید که دیگر امام را برای غیر نمی خواهد و خود امام برایش مقصد می شود.

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اینگونه بودند. سعید بن عبدالله رضوان الله تعالی، سپر امام حسین علیه السلام شد. حضرت علیه السلام نماز خواندند، ایستاد؛ سر و دست و سینه خودش را سپر تیرها کرد تا امام حسین علیه السلام نمازشان تمام شد. تیرهای مسمومی که گفتند هر یکی از اینها برای یک آدم توانا و قوی کافی بود. خودش را سر پا نگه داشت، نماز حضرت علیه السلام که تمام شد روی زمین افتاد. وقتی حضرت علیه السلام بالای سرش آمدند عرض کرد: «أَ وَفَيْتُ یابن رسول الله» وفا کردم؟ حضرت علیه السلام فرمودند: «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّة» در بهشت تو پیش روی من هستی، بهشت تو از من جدا نیست. این همان مقام محبت است، کسی که به جایی رسیده تمام هستی اش را می دهد که به خود امام برسد، بهشت نمی خواهد.

نه اینکه بهشت بد است، خیلی مقام بالایی است آدم رغبت در بهشت پیدا کند.

امثال بنده که همه تعلقاتمان در دنیاست؛ این که پرده ها کنار برود و انسان بهشت را بخواهد، این مال اولیاء خداست. اما اینها خواص بودند، احباء الله هستند. به یک مقامی از محبت امام حسین علیه السلام رسیده که این محبت موجب می شود که خودش را سپر می کند. مرتبه نازله اش را عرض می کنم، قابل مقایسه نیست، دیده اید مادر اگر یک خطری پیش بیاید خودش را سپر فرزندش می کند، این به خاطر مزد نیست، محبت است. ولی این یک حدی دارد. محبت امام کار را به جایی می رساند که خودش را سپر تیرها می کند. خیلی مقام سختی است، آدم خیال می کند کار آسانی است که ما سپر تیرها بشویم تا امام نماز بخواند! من اگر باشم می گویم بگذار این دو رکعت نماز آخر را با امام بخوانم و فرد دیگری سپر شود؛ مقدس بازی مان می گیرد. آن کسی که سپر می شود او از همه مهمتر است. سپر امام شد، امام نماز بخوانند. تیرها را با سر و دستش گرفت. خیلی هم کار سختی است.

امتحان آن صحنه، یک امتحانی بود که جز همین افراد نمی توانستند پس بدهند. چون هر صحنه ای یک امتحان خاص خودش را دارد. دو نفر کنار هم نشسته اند یکی امتحان مثلا دکتری می دهد، یکی امتحان اول ابتدایی؛ آدم خیال می کند هر دو برگه جلویشان است و دارند امتحان می دهند. یک امتحان نیست که، سوالی که در این برگه است با آن برگه خیلی فرق می کند. یادم هست یک عزیزی می فرمود: من خیلی سعید بن عبدالله را دوست دارم به خاطر همین کاری که انجام دادند. شبی عاشورا و اصحاب سیدالشهداء علیه السلام را خواب دیدم. رفتم سعید بن عبدالله را پیدا کردم، سیمای بسیار نورانی ای داشت و ازش سوال کردم تو چطوری سپر امام شدی تا امام نماز خواند؟ یک اشاره به امام حسین علیه السلام کرد گفت: «حب الحسین». این مقام محبت موجب شد که من به استقبال تیر بروم که حضرت نماز بخواند.

کاری که اصحاب سیدالشهداء کردند در مقام محبت ممکن است، با رغبت در بهشت معلوم نیست این اتفاقات بیفتد. به حضرت شب عاشورا عرض کردند که اگر ما را هفتاد بار –شاید همین سعید بن

عبدالله است- بکشند، بدن ما را بسوزانند، خاکستر بشود، دوباره خدای متعال ما را زنده کند، دست از شما برنمی داریم. این که یک جان است، می گویید بردارید بروید؟! کجا برویم؟ کسی که به مقام محبت رسید این جان را بردارد کجا برود؟ مگر می شود شما محب را از محبوبش جدا کنید، این شدنی نیست.

بعضی آثار مقام محبت

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام مقام محبت داشتند. مقام محبت اهل بیت علیهم السلام آثاری دارد، در روایت نبوی است. حضرت صلوات الله علیه فرمودند: بیست اثر دارد، ده تا در دنیا، ده تا در آخرت. یکی از اثرهای دنیا این است: «السخاء»، انسان اگر امام را دوست داشت، دست و دلباز می شود. همه دنیا را از این دست می گیرد از آن دست می دهد. تا محبت امام نیامده آدم اسیر است. کسانی که به محبت رسیده بودند هستی خودشان را سخاوتمندانه می دادند. سخی آن کسی است که همه دارایی اش را می دهد باز هم خجالت می کشد. آن سائل آمد پشت در خانه سیدالشهدا علیه السلام، و ایشان هرچه بود در همیان گذاشتند، سپس دستشان را از در، آوردند بیرون و فرمودند: ببخشید بیشتر از این در خانه نبود.

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اینگونه بودند، همه چیزشان را دادند، خجالت زده بودند که بیشتر از این امکان ندارد و توانشان همینقدر است. محبت مخبطین، محبت شیداها و والهین همین است. همه هستی اش را داده، احساس می کند چیزی نیاورده، «يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَة»(مومنون/٦٠) همه دارایی اش را می آورد نگران است. شاید این نگرانی برای این است که، دارایی من با این امام تناسب ندارد. من چه دارم که خرج امام کنم. اگر کسی سفره امام حسین علیه السلام را دید آن وقت می فهمد. شخصی یک کوزه آب در بیابان دیده بود، گفت این را ببرم برای سلطان. سلطانی که از وسط کاخش رود بزرگ مثلا نیل رد می شد. گفت به او جایزه بدهید و مواظب باشید این رود را نبیند، شرمنده می شود.

اگر کسی آن چیزی که امام حسین علیه السلام دارد ببیند دارایی خودش را هم ببیند، خجالت می کشد که این چیست که من می برم برای امام. اصحاب امام حسین علیه السلام اینطوری بودند و این چیزی است که ما می توانیم به آن برسیم. حضرت فرمود: اگر می خواهی به ثواب اصحاب سیدالشهداء برسی «مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ يا لَيْتَنِي

كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيما»[۱] اینها به فوز عظیم رسیدند، کسی که در مقام محبت است مزدش خود محبوب است. «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّة» همه درجات بهشت خوب است اما مزد سعید بن عبدالله آن منزلتی از منازل بهشت است که مجاور خود امام حسین علیه السلام است.

آقا سید عبدالکریم، کفاش بوده و پنجاه شصت سال پیش در تهران می زیسته اند- خدا رحمتشان کند- در احوالات ایشان آمده، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به او فرمودند: جایت را در بهشت ببین. به حضرت عرض کرد: مقام شما هم همانجاست؟ حضرت فرمودند نه. گفت: من بهشتی که شما نباشید نمی خواهم. راست هم گفته بود آدم در مقام محبت باشد اینطوری است. اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اینطور بودند. ان شاء الله خدای متعال همه ما را هم به این مقام راه بدهد. امیداریم این اشکی که بر سیدالشهداء علیه السلام ریخته می شود ما را به مقام محبت برساند. از مقاماتی که در زیارت عاشورا است که آدم طمع میکند که با سیر با امام حسین

---

[۱]. الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۱۲۹

علیه السلام به آن برسد -چون زیارت عاشورا مقامات سیر با بلای سیدالشهدا علیه السلام است- همین مقام محبت است، که در سجده آخر در سجده قربش آمده، مقام محبت است. «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مُصَابِهِمْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ، وَ ثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُون الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام» این مقام محبت الهی است که آدم از خدا در سجده پایانی زیارت عاشورا می خواهد. تا حالا خیلی چیز به دست آورده، اما اینجا فنای در مقام سیدالشهداء علیه السلام و مقام محبت کامل و خالص را از خدای متعال تقاضا می کند که ما را به مقام محبت کامل و تمام برسان، می شود با سیدالشهداء علیه السلام به این مقام رسید. زیارت عاشورا مقامات ما را تا اینجا به ما نشان می دهد اینطوری می شود با امام حسین علیه السلام سیر کرد. السلام علیک یا ابا عبدالله...

گفتار ٦

ربّانیّ (رِبّیّ)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ چهارم شهریور ۹۹ است که در شب ششم محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند، در زیارتنامه اصحاب سیدالشهدا علیه السلام از آنها تعبیر به ربانیون شده است. ربانیون به معنای یاورانی است که با استعانت از خدای متعال ثابت قدم و مستحکم در سخترین لحظات و امتحانات در کنار امام می ایستند. خدای متعال در قرآن در مذمت اصحاب جنگ احد می فرماید: اگر پیامبر از دنیا رفت و یا کشته شد، شما باید راه او را رها کنید؟! ربانیون کسی هستند که هرگز راه را رها نمی کنند. غفلت، عدم طهارت نفس و ترک اولی باعث می شود انسان در صحنه های سخت امام را رها کند.

خصوصیات اصحاب سیدالشهدا علیه السلام از لسان مبارک امام صادق (علیه السلام)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی أعدائهم أجمعین. بحث ما در صفات اصحاب سیدالشهداء علیه السلام بود که در بیان معصومین علیهم السلام آمده به ویژه در زیارت هایی که از ائمه علیهم السلام برای آنها نقل شده تا ما بتوانیم تأسی به این بزرگوارها کنیم. ان شاء الله ملحق به یاران امام حسین علیه السلام باشیم.

در زیارتی که مرحوم کلینی در کتاب مزار کافی از امام صادق علیه السلام نقل کردند حضرت فرموده اند: اصحاب را اینگونه زیارت کنید؛ «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّون»[1] ما به این بزرگوارها سلام می کنیم به عنوان این که اینها ربانی هستند «أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ خَلَفٌ وَ أَنْصَارٌ» شما پیشروانی هستید که جلوتر از ما این مسیر را طی کردید ما هم دنبال سر شما می آییم و تابع شما هستیم. شما پیشرو

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج٤، ص: ٥٧٤

هستید و ما تابع. ما جایگزین و جانشین و یاوران شما هستیم. حالا هر کدام از اینها احتیاج به گفتگو دارد. «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَة» ما شهادت می دهیم که شما انصار خدا هستید. -انصارالله را یک شبی عرض کردم- شهادت می دهیم که شما سادات و سران همه شهدا در دنیا و آخرت هستید.

«فَإِنَّكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَل» شما انصار خدا هستید، همینطوری که خدای متعال در قرآن فرموده. حضرت این آیه را بر اصحاب سیدالشهداءعلیه السلام تطبیق کردند «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا»(آل عمران/١٤٦) چه بسیار انبیائی که ربیون فراوانی با آنها وارد مقاتله شدند. -ربیون را عرض می کنم- حضرت این صفت را به اصحاب سیدالشهدا علیه السلام تطبیق می کنند. اولا به همین عنوان فرمودند، به آنها سلام کنید، «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّون» بعد فرمودند: این توصیف خدای متعال به شما منطبق است؛ چه بسیار انبیائی که ربیون فراوانی در راه خدا همراه آنها جنگیدند، سه خصوصیت در این آیه برای آنها بیان شده، «فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ» در مقابل حادثه

ها و مصیبت هایی که برایشان پیش می آمد مبتلای به سستی در راه و ایمان نشدند و تردید در تصمیمشان پیدا نشد. «وَ ما ضَعُفُوا»، و در عمل هم ناتوان نشدند. «وَ مَا اسْتَكانُوا» زمین گیر نشدند، طرح های پیچیده دشمنان انبیاء علیهم السلام اینها را زمین گیر نکرد.

»وَ مَا ضَعُفْتُمْ وَ مَا اسْتَكَنْتُمْ حَتَّى لَقِيتُمُ اللَّهَ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ نُصْرَةِ كَلِمَةِ اللَّهِ التَّامَّة» در شما این صفات بود، با آن صحنه های سخت عاشورا نه احساس ضعف کردید و نه آن پیچیدگی کار دشمن، شما را زمین گیر کرد. تا آن زمانی که به ملاقات خدا رفتید، در مسیر حق و در مسیر نصرت کلمه تامه خدا، به ضعف و استکانت نرسیدید. ظاهرا منظور از «كَلِمَةِ اللَّهِ التَّامَّة «سیدالشهداء علیه السلام هستند. «صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَرْوَاحِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً أَبْشِرُوا بِمَوْعِدِ اللَّهِ الَّذِي لَا خُلْفَ لَهُ إِنَّهُ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ* وَ اللَّهُ مُدْرِكٌ لَكُمْ بِثَارِ مَا وَعَدكُمْ أَنْتُمْ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَة» شما سادات شهدا هستید، هم در دار دنیا هم در دار آخرت. «أَنْتُمُ السَّابِقُونَ وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَار» شما سابقون هستید مهاجرون هستید انصار هستید.

معنا و خصوصیت «ربّیّون»

این بعضی صفاتی است که برای اصحاب سیدالشهداء علیه السلام نقل شده، حالا آن جمله ای که می خواهم ترجمه کنم همین صفت ربانیون است، که حضرت علیه السلام هم این آیه را تطبیق کردند به اصحاب سیدالشهداء علیه السلام. خدای متعال در قرآن می فرماید: چه بسیار پیغمبری که ربیونی را با خودشان وارد میدان جهاد در راه خدا کردند. قرآن سه صفت برای ربیون آورده است، حضرت این صفات را تطبیق کردند بر اصحاب سیدالشهداء علیه السلام.

برای خود «ربانی» یا «رِبی» مفسرین معانی مختلف گفتند؛ من آن معنایی که علامه بزرگوار طباطبایی رحمت الله علیه در تفسیرشان انتخاب کردند عرض می کنم. ایشان می فرمایند: ربانی یا ربی به معنی کسی است که نسبت به پروردگار دارد. از خواص و مختصات حضرت حق است، از کسانی که تعلق خاص به پروردگار عالم دارند به طوری که به او مشغول است و از دیگران فارغ؛ به اینها می گویند ربی یا ربانی. در زیارت آل یاسین خواندید، »السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِيَّ آيَاتِه.«

ایشان اینطوری معنا کردند البته معانی دیگر هم مفسرین گفتند. معنایی که ایشان پسندیدند این است؛ ربی یعنی منسوب به رب، آن کسی که اختصاص به حضرت حق دارد. اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اینطوری بودند. کسانی هستند که غرق در حضرت حق اند. تعلق به حضرت ربوبی دارند و تمام لحظاتشان مشغول به حضرت حق اند. لذا هیچ مانعی آنها را از حرکت به سمت خدا باز نمی دارد. این آیه ای که در سوره مبارکه آل عمران هست خدای متعال همراهان انبیاء سابق را توصیف می کند که آنها ربی بودند، ربانی بودند. این آیه در سیاق جنگ احد آمده. می دانید در جنگ احد، مسلمان ها خیلی سختی کشیدند و زخم های بزرگی به پیکر دنیای اسلام وارد شد. حضرت حمزه سیدالشهداء، شهید شدند به حسب ظاهر اول آن، یک شکست متوجه مسلمان ها شد.

خدای متعال توصیف می کند که این کار خود ما بود. ما این امتحان های سخت را پیش می آوریم و غرض از این امتحان ها هم دو چیز است، یکی این که شما خالص بشوید «وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ ما في صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما في قُلُوبِكُم»(آل عمران/۱۵٤) قلبتان را می

خواهیم خالص کنیم، غرض دوم هم این است که صف صادقین و کاذبین از هم جدا بشود. بعد توصیف مفصلی دارد از این جنگ و دعوت به استقامت در ضمن همین فرازهاست که این آیات نازل شده، می فرماید «وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّه»(آل عمران/١٤٥) آیه قبلش هم این است «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُل»(آل عمران/١٤٤) این وجود مقدس نبی اکرم صلوات الله علیه، رسول الهی ماست قبل از او هم رسولان دیگری بودند، ایشان هم رسول ما هستند. کار ما این بوده؛ رسولانی می فرستادیم، سرآمد آنها این وجود مقدس هست. رسولانی که می آمدند در دنیا نمی ماندند، بنای ما بر این نبوده که رسولان ما همیشه زنده بمانند. آنها باید بارشان را می بستند و وقتی مأموریت را انجام دادند از این دنیا می رفتند. پیغمبر ما هم همینطور است.

بعد می فرماید: «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ» این پیغمبرصل الله علیه و اله و سلم آمده، راه را باز کرده و مأموریت خودش را انجام داده. اگر این پیامبر کشته بشود یا به شهادت برسد، ایا شما باید برگردید رو به عقب، «انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُم» برگردید به پشت سر، به سنت گذشتگان یا نه

این راهی که پیامبر آورده با قدرت و استقامت ادامه بدهید. «وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْه» اگر کسی وقتی این وجود مقدس رحلت فرمودند، برگردد رو به عقب و به قهقرا برود، »فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئا»، این به خدای متعال ضرر نمی زند. خدا رسولش را فرستاده کار را تمام کرده شما راه او را ادامه ندهید ضرری به خدای متعال نمی خورد، ولی «وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرين» آنهایی که قدر این نعمت را بدانند، راهی که پیامبر صلوات الله علیه باز کرده ادامه بدهند و موانع موجب نشود که به قهقرا برگردند خدای متعال به آنها پاداش خاص می دهد.

از خود این آیه پیداست که خدای متعال یک نکته ای را می خواهد گوشزد کند، گویا رحلت حضرت صلوات الله علیه یک حادثه بزرگ و عظیمی است، یک رجعتی به دنبالش اتفاق می افتد، گویا از خود این آیه استفاده می شود، رو به قهقرا برمی گردند. ولی یک عده ای باقی می مانند که شاکر این نعمت اند و راه را ادامه می دهند، خدای متعال به آنها پاداش خاص می دهد. ظاهر این آیه ناظر به جنگ احد است و آن صحنه سختی که پیش آمد که ندا دادند که وجود مقدس نبی اکرم صلوات الله علیه کشته شده، بعد همه فرار کردند. کسی دیگر دور

و بر پیغمبر صلوات الله علیه خدا باقی نماند و گویا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهید بشوند باید راه را رها و فرار کرد و یا تسلیم دشمن شد. این پیامبر صلوات الله علیه ، رسول ماست؛ بناست برنامه اش را که انجام داد از این دنیا برود حالا یا به شهادت یا به موت، شما نباید وقتی او رفت، راه را رها کنید. چرا فرار کردید؟! بعضی هایشان رفتند سه روز بعد آمدند، که حضرت صلوات الله علیه فرمود: خیلی راه دوری رفته بودید. روی کوه ها فرار کرده بودند، حضرت صلوات الله علیه آنها را صدا می زد، اینها نگران بودند «وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ في أُخْراكُم»(آل عمران/۱۵۳) اینها نگران بودند «فَأَثابَكُمْ غَمًّا بِغَم» چرا ما را رها نمی کند جانمان را برداریم برویم. این حادثه پیش آمد که خدا می فرماید: اگر این پیامبر به شهادت برسد، آیا شما باید تسلیم دشمن بشوید، شما باید فرار کنید؟ این پرچم را نگه دارید، بالاخره این حضرت شما را ترک می کند شما که نباید پرچم حضرت را زمین بگذارید.

این ظاهر آیه است. روایات فراوانی است که تأویل آیه را به بعد از رحلت حضرت صلوات الله علیه بیان می کند. خیلی هم روشن است، تأویل هم نیست، آیه همین مطلب را بیان می کند. حضرت صلوات

الله علیه وقتی رحلت فرمودند، یک فتنه های سنگینی پیش آمد؛ می فرمایند: جز سه نفر کسی باقی نماند؛ «ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ الْمِقْدَاد». -آدم بعضی روایات را میبیند تعجب می کند.- به حضرت عرض کرد: عمار چطور؟ عمار از آن کسانی است که در رکاب حضرت امیر علیه السلام در صفین به شهادت رسیده است. همانی است که حضرت علیه السلام فرمود: «تَقْتُلُهُ فِئَةٌ بَاغِيَة»، یک گروه باغی و طغیان گر بر ولی خدا او را می کشند؛ لذا وقتی در جنگ صفین عمار به شهادت رسید، معاویه برای این که توجیه کند، گفت ما نکشتیم امیرالمومنین او را کشته. چرا چون حضرت علیه السلام او را با خودش آورده میدان. پس فئه باغیه لشکر امیرالمومنین است. که البته جوابش را دادند، گفتند: پس باید بگویید حمزه سیدالشهداء هم پیامبر صلوات الله علیه کشته، چون ایشان را حضرت صلوات الله علیه آوردند در جنگ احد. عمار یک همچین شخصیتی است. گفتند آقا عمار چطور؟ حضرت علیه السلام فرمودند: آنهایی که استوار ایستادند همین سه نفر اند. بعضی دیگر هم بعدا ملحق شدند ولی آنهایی که هیچ تردیدی در وجودشان پیدا نشد این سه نفر.

در یک روایتی دارد حضرت امیر سلام الله علیه فرمودند که وقتی این آیه را در زمان حیات نبی اکرم صلوات الله علیه خواندند، امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: من هرگز برنمیگردم، من این پرچم را محکم نگه خواهم داشت. این تکلیف روی دوش امیرالمومنین علیه السلام است که این پرچم را نگه بدارد، ما هم مکلفیم، امت هم مکلف بودند دنبال حضرت بروند. این سیاق آیه است. ولی حالا ظاهر آیه ناظر به جنگ احد است و توبیخ می کند مسلمان هایی که وقتی خبر شهادت حضرت صلوات الله علیه به دروغ منتشر شد، اینها همه حضرت صلوات الله علیه را رها کردند و فرا رکردند. فقط امیرالمومنین علیه السلام باقی مانده بود، دور و بر حضرت صلوات الله علیه مثل پروانه می گردید. بدن ایشان قریب به هشتاد زخم برداشته بود که وقتی جنگ تمام شد، حضرت صلوات الله علیه را برای مداوا آوردند، نقل این است وقتی نخ را از زخمی وارد می کردند از آن طرف دیگر بیرون می آمد و اصلا نمی شد زخم ها را بدوزی.

پیامبر صلوات الله علیه بر فرض به شهادت برسد شما راهش را

رها می کنید؟ حالا در جنگ احد نه در یک جنگ دیگر، در جنگ نه به طور طبیعی، شما که نباید راه را رها کنید. بعد می فرماید که «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ كِتاباً مُؤَجَّلا «هیچ کسی بدون اذن خدا نمی میرد در میدان جنگ باشد یا در خانه اش. خیال می کنید فرار کنید، به کوه ها بروید زنده می مانید و در میدان جنگ بمانید کشته می شوید، اینطوری نیست. هیچ نفسی نمی میرد الا به اذن خدا، یک کتاب معینی دارد برای هر کس، خدای متعال یک سرنوشت و اجل معینی در نظر گرفته، «وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها» در این فرصت دنیا، دنبال بهره دنیایی باشید بهتان می دهیم. «وَ مَنْ يُرِدْ ثَوابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْها» آخرت هم بخواهید مزد آخرتی به شما می دهیم. این دو البته قابل مقایسه نیستند. مزد دنیا فانی است مزد آخرت باقی، «وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِين» به آنهایی که شکرگذار نعمت های ما در این دنیا هستند پاداش می دهیم.

بعد می فرماید: «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثير» چه بسیار انبیائی که ربیون را همراه با خودشان وارد درگیری می کردند. ربیون اینگونه بودند «فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ في سَبيلِ اللَّه» اگر حادثه ای

پیش می آمد، مثل جنگ احد، شکستی پیش می آمد اراده های آنها سست نمی شد. از آیات جنگ احد استفاده می شود که مسلمان ها دچار سستی و تردید و وهن شدند. ممکن است انسان اراده اش استوار باشد ولی جسم ناتوانی بکند اما ربیون مبتلای به ضعف و سستی در اراده نمی شدند، «وَ مَا اسْتَكانُوا». ممکن است کسی توانا هم باشد ولی طرح پیچیده دشمن او را زمین گیر کند اما اینها زمین گیر نمی شدند، همیشه مقابل برنامه دشمن یک برنامه ای داشتند. «وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِين» خدای متعال آنهایی که در راه خدا استواری به خرج می دهند و سختی های راه آنها را از راه جدا نمی کند، دوست می دارد.

عدم طهارت نفس، عامل جدایی از امام

»وَ ما كانَ قَوْلَهُم»(آل عمران/١٤٧ (این همراهان انبیاء صلوات الله علیهم ، این ربیون، این دلدادگان به حضرت حق که با انبیاء وارد میدان درگیری و مقاومت و استقامت می شدند، صبر می کردند و سخنشان این بود «إِلاَّ أَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا في أَمْرِنا» پروردگار اول ما را پاک کن، به ما طهارت نفس بده، چون می دانید خیلی وقتها یک رد پایی در نفس انسان است، در صحنه های سخت

خودش را نشان می دهد. آنجایی که آدم باید بیاید کنار حضرت بایستد؛ این رد پا، این ناپاکی، این غفلت، حتی گاهی یک ترک اولا آدم را جدا می کند.

مگر حضرت آدم سلام الله علیه که اولوالعزم نشد، یک ترک اولا بیشتر داشت؟ انبیاء اولوالعزم تفاوتشان با بقیه انبیاء همین است، آنجایی که از آنها بر یاری نبی اکرم صلوات الله علیه و ائمه میثاق گرفتند که شما باید جبهه آنها را مهیا کنید، بی تردید و بلافاصله اقرار کردند. گاهی یک غفلت آدم را از صف اولیاء جدا می کند. یک مانع کوچک نمی گذارد انسان با سیدالشهداء علیه السلام در کربلا بیاید، آنجایی که جنگ سخت می شود یک تعلق موجب می شود انسان مسیرش را جدا کند، لذا وقتی کنار انبیاء در این صحنه های سخت قرار می گرفتند سخن اینها این بود: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا في أَمْرِنا» ما را پاک کن.

البته هر کسی گناهش متناسب با خودش است ولی وقتی امتحان سخت می شود یک گناه صغیره هم آدم را زمین گیر می کند. خدا رحمت کند یک عزیزی می فرمود: این هوس هایی که ما با سوف

و ان شاء، وعده به آینده می دهیم یا پشت سر می اندازیم، هنگام مرگ با هم سر برمی دارند. این هایی که از عهده یکی یکی شان برنمی آیی و نمی توانی با آنها تصفیه حساب کنی در لحظه مرگ همه با هم هجوم می آورند. بخاطر این است که ایمان انسان از بین می رود. وقتی کار سخت شد و آدم مرگ را روبروی خودش در میدان دفاع از ولی خدا می بیند، آنجا اگر با نفس تصفیه حساب نکرده باشد، اگر یک دانه از اینها سربردارد، سستی و تردید به آدم دست می دهد پا به فرار می گذارد. حتی گاهی در حقانیت ولی خدا شک می کند؛ لذا آدمی که می خواهد در این میدان بایستد و استقامت کند باید اینگونه باشد، باید خدا پاک و تطهیرش کند. هیچ آلودگی در او نباشد.

جهاد عظیم

خیلی امتحان کربلا سخت بوده، من گاهی به ذهنم اینطوری می آید جهاد اعظم نبی اکرم صلوات الله علیه است. اگر حضرت یک جهاد اصغر دارند یک جهاد اکبر، یک جهاد اعظم دارند اعظم مجاهدات نبی اکرم صلوات الله علیه در عاشوراست. خیلی بلای عظیمی است برای نبی اکرم صلوات الله علیه. خیلی امتحان عظیمی است. سیدالشهداء علیه السلام از عهده اش بیرون می آید. جنگ

تمام مکارم اخلاقی با تمام رذایل اخلاقی است. شیطان تمام قوای خودش را در کربلا به میدان آورده، خیلی امتحان سختی است. اگر یک نقطه ضعف در این اصحاب باشد نمی توانند کنار حضرت علیه السلام در آن سختی هایی که روز عاشورا پیش می آید استقامت کنند. هرچه به ظهر عاشورا نزدیکتر می شود به قله امتحان میرسیدند و خیلی سخت تر می شد.

بی نیازی امام علیه السلام از یاری اصحاب

گاهی به ذهنم می آید، این که سیدالشهداء علیه السلام شب عاشورا به اصحاب فرمود بروید، نمی خواست اینها را رد کند، به سختی یکی یکی اینها را جمع کرده بود، حضرت علیه السلام می خواست اینها را تربیت کند و به آنها بفهماند اگر فردا می مانید خودتان را طلبکار ولی خدا ندانید که اگر بدانید زمین می خورید. می خواست اگر می مانند با این درک و حقیقت بمانند که ما محتاج به امام حسینیم. می خواست اضطرار به حضرت علیه السلام پیدا کنند و همین اضطرار به حضرت علیه السلام بود که روز عاشورا موجب شد مثل سعید بن عبدالله رحمت الله علیه سپر امام حسین علیه السلام بشود تا حضرت نماز بخوانند.

خیلی جنگ سختی است، آن وقت حضرت علیه السلام شب عاشورا به آنها فرمود: بروید، بیعتم را هم از شما برداشتم، بهتر از شما هم نمی شناسم، گله هم از شما ندارم. «إِنِّي لَا أَعْلَمُ لِي أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي». اگر بمانید همه شهید می شوید، من هم به شهادت می رسم، خیال نکنید شما بمانید من زنده می مانم شما هم بمانید من شهید می شوم. شما بروید، من کار را به نتیجه می رسانم شما هم بمانید من کار را به نتیجه می رسانم.

با این توجهات، داستان همین است در جنگ احد وقتی احساس کردند وجود مقدس نبی اکرم صلوات الله علیه کشته شده، همه فرار کردند در کوه ها، اصحاب بدر فرار کردند در کوه ها. اما در عاشورا حضرت علیه السلام فرمود: من فردا به شهادت می رسم. با این که می دانستند حضرت علیه السلام به شهادت می رسد آنگونه حاضر شدند خون خودشان را پیش روی سیدالشهداء علیه السلام بدهند. اصحاب سیدالشهداء علیه السلام خیلی فوق العاده اند، لذا این تعبیری که در زیارت آمده «أَنْتُمْ سَادَةُ الشُّهَدَاء»، شما سادات همه شهدایی که در رکاب انبیاء گذشته رفتند هستید .حتی شاید شهدای بدر و احد مگر خواصشان.

سخن این ها وقتی کنار انبیاء می ایستند این است، خدایا ما را پاک کن و این موانعی که نمی گذارد ما در راه تو استقامت کنیم و وقتی امتحان سخت شد، متزلزل می کند بردار. «وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا»، تو به ما ثبات قدم بده، «وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِين» مغفرت، ثبات قدم و نصرت، خصوصیات اصحاب است. چون فرصت گذشته به همین حد اکتفا می کنم ان شاء الله ادامه بحث را شب آینده محضرتان تقدیم می کنم. پس یکی از خصوصیات اصحاب سیدالشهداء علیه السلام این است که از دسته ربیون هستند. آن صحنه های سخت عاشورا اراده آنها را سست نکرده و قوای آنها را تضعیف نکرده است. خیلی عجیب است! عابس ابن ابی شبیب شاکری آمده در میدان هرچه رجز می خواند کسی نمی آید. زره جنگیش را در آورده با لباس عادی رفته مقابل تیر و نیزه های دشمن و همینطور بشمارید. نه سست اراده شدند؛ نه احساس ضعف به آنها دست داد و نه این که، این همه نقشه های پیچیده دشمن اینها را به شک و تردید و زمین گیری و امثال اینها رساند. با تمام وجود ایستادند خونهای خودشان را پیش روی سیدالشهداء علیه السلام دادند. صلی الله علیک یا ابا عبدالله...

گفتار ۷

زهد و رضا

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ پنجم شهریور ۹۹ است که در شب هفتم محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند،قله تمام صفاتی که اصحاب سیدالشهدا در کربلا به آن رسیدند از آن خود حضرت است. اصحاب با دیدن جایگاه حقیقی حضرت که همان حقیقت توحید است حاضر شدند جان خود را برای حضرت فدا کنند. آنها تحت شعاع ایشان تربیت شدند و به مقامات بالای بندگی رسیدند. این سیر را میشود از زوایای مختلفی دید که یکی از آنها سیر در مقامات زهد، یقین و رضا است. زهد یعنی رسیدن به جایگاهی که آمد و شد جهان برایت فرقی نکند. رسیدن به این مقام نیاز به پشتوانه خدای متعال دارد. هرگاه شخصی به بالاترین درجه زهد برسد آنوقت وارد وادی یقین میشود و پس از آن وادی رضا است.

حققت توحید

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی أعدائهم أجمعین. «أَعْلَى دَرَجَةِ الزُّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»[1]. همه ما می دانیم که عاشورا قله ای است که در او همه صفات حمیده و تمام کمالاتی که خدای متعال برای اولیائش قرار داده، ظهور کرده است. این صفات مرحله اول در سیدالشهداء علیه السلام به نقطه اوج خودش رسیده و بعد در اصحاب و اهل بیت آمده است، اگر اصحاب سیدالشهداء به مقامی رسیدند که انصار الله هستند و توانسته اند تمام امکانات خود را در مسیر نصرت خدای متعال و ولی او و دین او به کار گیرند، اگر «الذَّابُّونَ عَنْ تَوْحِيدِ اللَّه»[2] هستند، خود را سپر قرار دادند که دین الهی صدمه نخورد و توحید محفوظ بماند یا به تعبیر بهتر سپر

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج٢، ص: ٦٢

[2]. المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ٤٢٥

امام قرار دادند؛ که از نظر قرآن امام حقیقت کلمه توحید است؛ حقیقت توحید در خود امام مجسم است آن شجره طیبه توحید نبی اکرم است و اهل بیت.

در سوره مبارکه ابراهیم خدای متعال می فرماید: «أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ * تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها» (ابراهیم/٢٤-٢٥) پیغمبر ما؛ خداوند یک مثلی می زند، کلمه طیبه مثل درخت پاک است. درختی که ریشه در اعماق زمین دارد و شاخ و برگ او در آسمان است و دائما میوه و ثمر می دهد. هر دورانی که فصل میوه دادن است در آن فصول به بار می نشیند. کلمه طیبه ای که خدای متعال می فرماید مثل یک درخت پاک است، در روایات تفسیر شده به کلمه توحید و تحقق الوهیت خدای متعال و بندگی بندگان او در عالم. بعد در روایات توضیح داده؛ این شجره اصل و فرعی دارد، اصل و اساس این شجره ما اهل بیت هستیم و فرع آن توحید، محیط ولایت ما است که مومنین وارد این محیط می شوند. میوه های این درخت توحید، معارف و علومی است که از ما نازل می شود و به مومنین می رسد.

لذا این درخت توحید این شجره توحید و کلمه توحید تفسیر شده به شخص نبی اکرم و اهل بیت. البته در بعضی روایات تفصیل فرموده: ریشه این درخت وجود مقدس رسول الله هستند، تنه اصلی و شاخه اصلی او امیرالمومنین، ائمه شاخه های او و شیعیان برگ های این درخت اند.

در بعضی روایات هم به نحو اجمال فرموده فرموده اصل این درخت ما هستیم، «فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْت» خدای متعال وقتی می خواست حقیقت توحید در عالم ظاهر بشود عالم را از نور اهل بیت علیه السلام پر کرد و حقیقت توحید در عالم ظاهر شد. این دعای ماه رجب است. هم ظهور توحید در عالم با نبی اکرم و اهل بیت است، هم حقیقت بندگی به وسیله آنها محقق می شود؛ «بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّه»[1] با ما خدا شناخته می شود و با ما عبادت می شود، اگر ما نبودیم اصلا خدا عبادت نمی شد.

بنابراین «الذَّابُّونَ عَنْ تَوْحِيدِ اللَّه» یعنی امام را به عنوان کلمه توحید و شجره توحید می شناسند و چون امام را اینگونه می شناسند خودش

---

[1]. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج۱، ص: ٦٤

را سپر امام قرار می دهد. یک نفر از امام دفاع می کند اما امام را به عنوان کلمه توحید نمی شناسد اما اصحاب سیدالشهداء امام را کلمه توحید، شجره توحید و حقیقت توحید می دانستند. دفاع از امام را دفاع از توحید می دانستند «الذَّابُّونَ عَنْ تَوْحِيدِ اللَّه» هستند یا سایر صفاتی که در آنها بود. «أَحَبَّ اللَّه» اند، به مقامی رسیدند که محبت الهی در وجودشان شکل گرفته و نورانی به نور محبت شدند. ربیون هستند؛ آنقدر محبت الهی و تعلق به او در آنها است که به هیچ چیز دیگر توجه ندارند.

این صفاتی است که برای اصحاب ذکر شده، حقیقت این صفات در امام علیه السلام است و از ناحیه امام تنزل پیدا می کند به اصحاب می رسد. گرچه همه اصحاب سیدالشهداء احباء الله و ربانیون هستند ولی اصل این صفات برای امام است. امام در این مقام است و اصحاب تحت تربیت امام قرار گرفتند و شعاعی از محبت الهی که در وجود امام بود در آنها شکل گرفت و شعاعی از صفات امام در آنها ظهور پیدا کرده. این را با اَشکال مختلفی می شود توضیح داد، من از یک زاویه این بحث را تقدیم می کنم.

معنای زهد

در روایتی که تقدیم کردم، حضرت فرمودند: اگر ما سه وادی داشته باشیم وادی زهد و وادی یقین و وادی رضا، زهد خودش دارای درجاتی است اگر کسی به مقام زهد رسید و بالاترین درجه مقام زهد را پیدا کرد آغاز مقام یقین است. اگر کسی زاهد شد آماده می شود برای ورود به عالم یقین و اگر کسی صاحب یقین شد و مقامات یقین را پشت سر گذاشت آماده می شود برای این که به مقام رضا برسد. زهد در روایات معنا شده، ما گاهی خیال می کنیم زهد یعنی نداشتن، دست خالی بودن! زهد ربطی به داشتن و نداشتن ندارد، ممکن است انسان مثل حضرت سلیمان باشد و زاهد باشد یعنی تعلقی به این امکانات نداشته باشد.

خدای متعال مُلکی به حضرت سلیمان دادند «لا يَنْبَغي لِأَحَد»(ص/۳۵) به کس دیگری آن چنان مُلکی ندادند، البته مگر دولت ائمه و رجعت آنها. مُلک فوق العاده ای داشت؛ باد در اختیارش بوده، شیاطین جن در اختیارش بودند، قوای مهمی در اختیار ایشان بود ولی در روایت می دیدم ایشان در طول این مدتی که این امکانات برایش فراهم می شد هیچ وقت موفق نشد یک بازدید از این امکانات

کند. برای اولین بار وقتی کاخ ساخته شد رفتند بر فراز آن می خواستند ببینند و گویا تمام لشکریان صف به صف ایستاده بودند. حضرت می خواستند از این امکاناتی که خدا داده بازدید کنند. در نقل است دیدند یک جوان خوش سیمایی آشکار شد. فرمود: مگر نگفتم کسی وارد نشود. گفت من از کسی اجازه نمی گیرم، بنا نیست من از شما اجازه بگیرم. متوجه شدم که جناب عزرائیل سلام الله علیه است. به ایشان فرمودند: چه کار داری؟ فرمودند: آمدم قبض روحت کنم. حضرت در جواب یک کلمه فرمود، الحمدلله، اشکالی ندارد من آماده ام، مثل این که خدای متعال نمی خواهد ما این ملک را ببینیم، انقدر هم خدا نمی خواهد ما دلبسته باشیم. همه امکانات را دارد ولی وقتی عزرائیل تشریف می آورند آماده آماده است. حتی ننشست، تکیه به عصایش داده بود همینطوری قبض روح شد که قرآن می فرماید: این شیاطین جن و این اجنه ای که خدمت حضرت بودند صف در صف خبردار ایستاده بودند، حضرت سان می دیدند. مدتی طول کشید تا موریانه عصای حضرت را خورد، حضرت وقتی زمین افتاد فهمیدند مدتهاست بیخودی ایستادند. این می شود زهد.

یک کسی هم ممکن است یک تسبیح داشته باشد ولی واقعا زاهد نباشد، ادعای زهد می کند ولی زاهد نیست. در احوالات مرحوم نراقی دیدم، ملا احمد نراقی عالم بزرگی بودند و شاگردان بزرگی داشتند. در تهذیب نفس و اخلاق هم سرآمد و فوق العاده بودند. کتاب «معراج السعاده» از ایشان است. مرحوم آیت الله العظمی بهجت مکرر می فرمودند که اگر کسی می خواهد رشد کند روزی یک صفحه از این کتاب را بخواند و سعی کند به خودش بفهماند که ایشان چه می گوید و بعد هم عمل کند. گفتند انبوه خوانی مقصودم نیست. یک موقع آدم از اول تا آخر کتاب را پشت سر هم می خواند، این کار خوبی است ولی می فرمودند برای تربیت روزی یک صفحه اش را بخوانند، تأمل کنند، بفهمند و عمل کنند. می فرمود اگر یک سال این کار را انجام بدهید حالتان عوض می شود. و می فرمودند اگر می توانید روزی یک حدیث از کتاب جهاد نفس وسائل را بخوانید، به قلبتان بفهمانید و عمل کنید، یک سال این کار را بکنید حالتان عوض می شود.

یک کسی از اینهایی که مدعی اند، نام و آوازه مرحوم نراقی را شنید، گفت برویم کاشان ببینیم این آقا کیست. آمد و دید عجب رفت

و آمدی دارند. بیرونی دارد، اندرونی دارد، مردم می آیند و می روند. نشست، وقتی خلوت شد به مرحوم نراقی گفت: این بساط را جمع کن، نمی شود آن کتاب را بنویسی و این بساط هم باشد. ایشان چیزی نگفتند. پس از مدتی گفتند: فلانی می آیی با هم برویم کربلا؟ گفت باشه، کی؟ الان راه بیافتیم. راه افتادند به سمت کربلا، چطوری می رفتند نمی دانم. یک مقداری که رفتند بنده خدا کشکولش را در خانه جا گذاشته بود. به مرحوم نراقی گفت آقا برگردیم من این کشکولم را جا گذاشتم. ایشان گفتند: جای امنی است، خطری ندارد. می رویم سفر برمیگردیم. از ایشان انکار از او هم اصرار. ایشان گفتند: من و تو هم سفر نیستیم. من می خواستم همین را به تو بگویم. من کل این بساط را رها کردم، دارم می آیم تو یک کشکولت را نمی توانی رها کنی؟!

چگونگی رسیدن به مقام زهد

زهد این نیست که آدم در بیرون تلاش کند چیزی داشته باشد یا نداشته باشد، زهد در ارتباط انسان با عالم شکل می گیرد، همینطوری هم نمی شود آدم از دنیا دست بشورد باید یک چیز بالاتری به او نشان بدهند و دستش به یک جایی بند باشد که از عالم دنیا دست بردارد. تعبیری در زیارت غدیریه است که حضرت فرمودند: رفت و آمد مردم

نه بر عزت من اضافه می کند نه من را نگران می کند. عقیل عرض کرد: آقا اینطوری راه می روید هیچ کس دور و برتان نمی ماند. -حالا قریب به این معنا، در نهج البلاغه هست- حضرت فرمودند: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَ لَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً» مردم دور من جمع بشوند من احساس عزت نمی کنم اگر هم پراکنده بشوند من به حالت تضرع نمی افتم. من را با دشمن تنها بگذارند و بروند، مهم نیست که من بخواهم مشی خودم را تغییر بدهم.

بعد امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریه توضیح می دهند که امیرالمومنین چطور در این مقام است. ما هم گاهی ممکن است از این ادعاها بکنیم، من خودم را تجربه کردم، آن موقعی که لباس یا کفش نو می پوشم حالم با موقعی که عبایم کهنه است فرق می کند؛ این حرفها از دهن ما بزرگتر است. البته گاهی از اصحاب ائمه پیدا می شوند که پا جای پای ائمه بگذارند یعنی تمسک و تولی پیدا کردند و چیزی بهشان دادند. ولی امثال بنده گرفتاریم. ما بچه که بودیم، کفش نو که می خریدیم یک مدتی سر به زیر بودیم و همه اش کفشهایمان را نگاه می کردیم، ما اینطوری هستیم کنار لباسمان یک وصله داشته

باشد در مجلسی که برویم هی جمعش می کنیم کسی نبیند. کیفمان کهنه باشد، پنهانش می کنیم نبینند، اگر نو باشد حتما از این عبایمان بیرون می گذاریم، این مشی ماست. یک پدر متدین با تقوایی داشته باشیم که یک مقدار لباس هایش شیک نیست، کروات زده نیست، پنهانش می کنیم کسی نفهمد این پدر ماست. اگر نه شیک و کروات زده بود همه جا جلو می اندازیمش؛ ما اسیر این چیزها هستیم.

حضرت فرمود: همه مردم بیایند و بروند برای من فرقی نمی کند. امام هادی می فرماید نکته اش این است «اعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ فَعَزَزْت» تو چنگ به دامن خدا زدی عزیز شدی. عزت مال خداست خدا نفوذناپذیر است. ما همه مان مخلوقیم، مخلوق نفوذ پذیر است؛ گرمش می شود، سردش می شود، گشنه اش می شود، می ترسد، ما عزیز نیستیم. یک رعد و برق بیاید می ترسیم، زمستان بشود سردمان می شود، تابستان می شود گرم مان می شود، تحت تأثیریم، درست است؟! تهدیدمان کنند یک جور، تطمیع مان کنند یک جور، ما متحول می شویم. امام است که متحول نمی شود، چرا؟ چون معتصم بالله است، کسی که معتصم بالله است آمد و شد

مردم بر او اثر نمی‌کند.

معتصم را من معنا کنم. دیده اید آب قلیل از حد کر کمتر باشد، دست نجس به آن بزنید، نجس می شود. ولی اگر به دریا وصل شد، دست نجس بزنی، پاک می شود به جای این که آب نجس شود. به این می گویند آب معتصم، آبی که وصل می شود به کر، خاصیت کر پیدا می کند، خاصیت دریا پیدا می کند. به جای این که دست متنجس می زنی نجس بشود، پاک می کند. می فرماید اعتصمت بالله شما معتصم به خدا شده اید، کسی که متصل به خداست، عزت الهی در او ظهور پیدا می کند «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِين»(منافقون/۸). حقیقتا شعاع عزت خداست که در رسول و مومن می افتد و مومن عزیز می شود.

مومن مثل کوه محکم است و بادهای شدید نمیتوانند او را تکان دهند. یک نسیم که می آید پر کاه به هوا میرود، این نهال های تازه، یک مقدار باد شدید می وزد از کمر می شکنند، ولی درخت های صد ساله، این بادها تکانشان نمی دهد. ولی گاهی همین درخت های صد ساله را طوفان هایی می آید از ریشه در می آورد. اما تا حالا شنیده اید

طوفان یک کوه را از جا بکند. طوفان خیلی هم که شدید باشد گرد و غبار کوه را می گیرد پاکیزه تر می کند. مومن اینگونه است، طوفان ها تکانش نمی دهد؛ چرا؟ چون متکی به خداست. تا مومن نشدی یک وسوسه شیطان آدم را از میدان به در می کند، یک تعریف، یک تکذیب کافی است. یک روز از آدم تعریف کند، آدم مریدش می شود. تکذیب کند آدم عصبانی می شود. نهی از منکرت کند بدت می آید تعریفت کند بیخودی خوشت می آید. با یک تعریف و تکذیب، ما این طرف و آن طرف می شویم. گاهی یک تعریف ما را یک عمر زمین گیر می کند. یک نگاه کرده یک عمر پایش ایستاده، بنده خدا چه کسی به تو گفت این نگاه را کنی، دلداده شده همه چیزش را داده، حالا می فهمد باخته است، این آدم غیر زاهد است. این آدمی است که تکیه گاه ندارد.

هوشیاری مومن در عالم دنیا

ولی وقتی مومن شدی، شیطان تمام لشکر خودش را دور تو جمع می کند، که یک گناه از تو بگیرد نمی تواند. «إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُون»(اعراف/٢٠١) برای متقین شیطان یک نسیم نمی فرستد، گردباد می فرستد. «طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ» این قوه شیطانی، این لشکر شیطان و وسوسه های

شیطان دورش طواف می کند تا یک راه نفوذ پیدا کند وارد بشود. آنهایی که از قبل تقوای الهی پیشه کردند و دستشان در دست خداست، وقتی شیطان گردباد دورشان می فرستد که اینها را تسخیر کند، یک نقطه ضعف ازشان بگیرد؛ هرچه بیشتر می پیچد آنها هشیارتر می شوند. «إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا» متذکر می شوند «فَإِذا هُمْ مُبْصِرُون» به جای این که سرشان کلاه برود هوشیارتر می شوند.

آدم اگر یک کتاب خطی یا یک عتیقه ای دارد، اگر چهار تا عتیقه فروش و کتاب شناس آمدند گفتند این کتاب چند است، کتاب را می برید پنهان می کنید، می فهمید نمی شود این را دم دست گذاشت. این خیلی قیمتی است که این کتاب شناس ها می آیند دورش می چرخند، درست است؟ این عتیقه قیمتی است که عتیقه فروش ها می آیند می گویند چند است. همین که شیطان می آید احوال این آدم را می پرسد می فهمد یک خبری است. متقین اینطوری اند. آن شبی که شیطان لشکرش را گسیل می کند این آقا بیدار نشود اتفاقا آن شب بیدار می شود، چون می داند امشب یک خبری است که شیطان به پر و پای آدم می پیچد که برای نماز شب بیدار نشود. می فهمد یک

خبری است که شیطان انقدر من را تحریک می کند، من را در این مجلس عصبانی می کند، اتفاقا آنجا عصبانی نمی شود.

وقتی وسوسه های شیطان می آید، به بصیرت می رسند، چرا؟ چون «إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا» از قبل به خدا دست دادند و به خدا متصل شدند. دامنشان را جمع کردند، کسی که دامنش را جمع کرده خارهای شیطان دامنش را نمی گیرد، بله دامنت را رها کنی خارها دامنت را می گیرد. وقتی ما رها باشیم شیطان از یک فرسخی ما که می گذرد به ما گیر می کند، خودمان خودمان را در دست شیطان رها کردیم، خودمان را جمع کنیم به سمت خدا، شیطان گردباد هم که می فرستد دستش به جایی بند نمی شود.

حضرت فرمود: آدم توبه که می کند باید کاری کند املس بشود. املس به سنگ هایی که باران دیده می گویند. گاهی در کوه یک محلی است، جریان آب است، زمستان ها، پاییز آب می آید، این سنگ صافِ صاف شده هرچه دستت را می گیری بروی بالا نمی شود، دستگیره ندارد. فرمود تائب باید املس باشد. حقوق الهی و مردم را بدهد، هیچ کسی دستش به او بند نباشد. متقی اینگونه است، بگونه

ای در عالم راه می رود که دست شیطان به او بند نمی شود. هرچه لشکر می فرستد، لیز است از دست شیطان در می رود. بلکه هجوم شیطان او را آگاه تر می کند، هوشیارتر می کند. چرا اینطوری اند؟ چون ریشه دارند، طوفان شیطان غبارشان را می گیرد به جای این که خودشان را ببرد. ولی آن کس که خودش را آماده نکرده، پا در هر میدانی میگذارد شکست می خورد.

زهد به داشتن و نداشتن نیست به ارتباط آدم با عالم است، ولی این به حرف و حدیث درست نمی شود. آدم باید بزرگ شود، یک تکیه گاهی پیدا کند و دلش به جایی بند شود که دنیا از چشمش بیافتد «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِم»[1] عظمت الهی در دل متقین جلوه کرده و دنیا در نظرشان کوچک شده. این که امیرالمومنین می فرماید: «فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ وَ قُرَاضَةِ الْجَلَم» دنیا در نگاه شما باید از ریز قیچی هایی که وقتی این چوپان پشم حیوان ها را می چیند و می ریزد دور کوچکتر باشد. این که همینطوری نمی شود. می فرماید به یک جایی بند بشود، یک

---

[1]. الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۵۷۱

عظمتی را ببیند که دنیا در نگاهش کوچک بشود.

فرمود «اعتصمت بالله فعززت» شما معتصم به خدایی که عزیز شدی «وَ آثَرْتَ الآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى» آخرت را بر اولا برگزیدی، زاهد در اولی شدی. آخرت امیرالمومنین خداست، وقتی خدا را برگزید نسبت به بقیه زاهد می شود. انسان تا به خدا نرسد نمی تواند، تا خدا را اختیار نکند، یک نسیمی از جانب او نوزد، نمی تواند که زاهد بشود.

پس زاهد آن کسی است که فارغ از دنیاست ولی این فراغت یک تکیه گاه می خواهد. وقتی آن تکیه گاه پیدا شد به تعبیر حضرت که در توحید صدوق و کافی آمده: «فَقَدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِه». کسی که در مقابل گناه و وسوسه های دنیا صبر می کند زاهد نیست چون دنیا دل او را می برد ولی دامن جمع می کند، عفت نفس به خرج میدهد. زاهد «فَقَدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِه فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَه»[1] تمام شادی ها و غصه ها از دلش بیرون رفته، همه دنیا را به او بدهی خوشحال نمی شود، دنیا را از او بگیری غصه نمی خورد. چراکه کار دیگری می کند.

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ٤٥٦

این تعبیری که عرض کردم در سوره مبارکه حدید است، می فرماید: حوادثی که برای شما پیش می آید؛ اقبال و ادبار دنیا، امتحان با ثمرات عمر، یک روز آبرو بهتان می دهند یک روز آبرو را خدا می ریزد، آدم آبرو پیدا کرده اما آبرویت شده بت. خدا آبرویت را میریزد. خودت حریف نفس نمی شوی که این آبرو تورا زمین نزند. آبرویت دارد تو را منافق می کند، دارد تو را دنیایی می کند، خدا این آبرو را می ریزد. بقیه چیزها هم همینطور، موقعیت، قدرت، ثروت، ثمرات عمر، آدم را می گیرد.

فرمود حوادثی که برای شما پیش می آید قبل از این که به شما برسد در یک کتابی ثبت شده، تصادفی نیست. ما در این عالم اصلا تصادف نداریم، «ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا في أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ في كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها»(حدید/۲۲) قبل از این که ظاهرش کنیم در یک کتابی ثبت شده و بر اساس نقشه ما این حوادث در عالم جاری می شود و به شما می رسد. اگر این را فهمیدید دیگر «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُم»(حدید/۲۳) هرچه به شما بدهند دلخوش به این امکانات نمی شوید، از شما هم بگیرند ناراحت نمی‌شوید.

حضرت فرمود خدای متعال زهد را در این آیه معنا کرده، زاهد آن کسی است که آمد و شد امکانات دگرگونش نمی کند. البته یک ریشه ای می خواهد، عرض کردم نمی شود آدم میلیاردی پول گیرش بیاید خوشحال نشود، فردا هم بیشتر از این ازش بگیرند غصه نخورد. یک موقعیت اجتماعی به آدم رو کند خوشحال نشود، این موقعیت را از دست بدهد ناراحت نشود. صبح انسان ببیند همه امکاناتش از دست رفته، پنجاه سال شصت سال زحمتت رفته، می شود آدم ناراحت نشود؟ نمی شود. الا این که یک ریشه ای داشته باشد. ریشه اش کجاست؟ ریشه اش این است «ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا في أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ في كِتابٍ» اگر به آن کتاب الهی راه پیدا کنید و ببینید چه دست تدبیری دارد این کار را با شما می کند دیگر نگران آمد و شدها نیستید. آن کتاب مهیمن است، محیط است. هرچه اینجا واقع می شود نقشه و طرحش آنجاست.

مقدمات رسیدن به مقام زهد

خود این هم یک مقدمه ای دارد، مقدمه اش آیات قبل است. آیات قبل سوره حدید بحث ایمان به خدا و رسول و انفاق در راه خدا و جهاد در راه خدا است. دستور می دهد همه امکانات تان را بیاورید

خرج حضرت کنید. آیات اول سوره حدید آیات توحیدی است، بعد می رسد به آیاتی که دستور انفاق و جهاد می دهد، مفصل است این آیات، بعد می رسد به اینجا که مانع این انفاق و جهاد در راه خدا چه چیزی است که حیات دنیاست. «أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلاد»(حدید/۲۰) همه حیات دنیا این پنج چیز است؛ لهو و لعب و زینت و تفاخر کردن و فخر فروشی و تکاثر و هم افزایی. مرحوم شیخ بهایی می گویند پنج مرحله عمر انسان است، از طفولیت تا پیری. اگر کسی در حیات دنیا ماند، خاصیت حیات دنیا همین است؛ اولش بازیگری کودکانه است، بعدش بازیگری کهنسالانه است. اولش لعب است، آخرش هم تکاثر و روی هم جمع کردن. یک چیز بیشتر نیست. شیطان برای اول عمرت تا آخرت عمرت نقشه دارد هر روزی یک جور.

بعد می فرماید این دنیا مثل یک بارانی است که می بارد و سبز می شود و کشاورز خیلی شگفت زده می شود که این همان زمین پاییز است در فصل بهار خرم شده ولی دوباره طولی نمی کشد باد پاییزی که می آید دوباره زرد می شود، خس و خاشاک می شود «كَمَثَلِ غَيْثٍ

أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِي الآخِرَةِ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّه». یک طرف عذاب است یک طرف مغفرت و رضوان است. مغفرت مقدمه رضوان است، اول آدم را پاک می کنند بعد وارد مقام رضوان می کنند. «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُور» تمام دنیا یک کالایی است که آدم را فریب می دهد، هیچی نیست جز یک غرور.

بعد می فرماید «سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُم»(حدید/۲۱) حالا که اینطوری است در این فرصت به جای این که بروید در وادی لهو و لعب، فرصت را مغتنم بشمارید و سبقت بیابید، امکانات تان را بیاورید این طرف و نگذارید فرصت ها بر شما سبقت بگیرند. لحظه ها را از دست ندهید و به سمت مغفرت بروید. «وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِه» به سمت آن بهشتی که وسعت او به اندازه سماوات و ارض است که همه چیز در آن برای کسانی که به خدا و رسول ایمان دارند آماده شده است.

«ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيم» این بهشت هم از فضل خداست، ازعدل نیست، آن هم فضل عظیم

خدای متعال. خدای متعال با فضل خودش برای آن کسانی که «آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِه» جنتی را آماده کرده، می گوید: از فرصت دنیا استفاده کنید به سمت آن بروید. تعبیر سابقوا است، سارعوا نیست؛ یعنی سبقت بر هم بگیرید و سعی کنید جلوتر از همه باشید، نفر اول باشید. در حرکت به سمت مغفرت و جنت، در فرصت دنیا اینگونه باشید.

«ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ» آدم هایی که دارند در راه خدا مسابقه می دهند دامن شان را جمع کردند تا خار دنیا آنها را نگیرد، می خواهند از همه جلوتر برسند یک لحظه را هم از دست نمی دهند اهل سرعت اند اهل سبقت اند اینها در این راه سرشان را به خدا سپردند. پس هر حادثه ای برایتان پیش می آید تصادف نیست. شما دارید کار خودتان را می کنید من خدا هم دارم کار خودم را می کنم. شما از فرصت دنیا استفاده می کنید، وارد میدان مسابقه شده اید. همه چیز این میدان مسابقه را من فراهم می کنم، نگران نباشید، پول بهتان می دهم یا می گیرم، سلامتی می دهم یا می گیرم، آبرو می دهم یا می گیرم، برایتان فرق نکند. اگر شما در میدان مسابقه وارد شوید دیگر تحت هدایت من هستید، «ما أَصابَ مِنْ مُصيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا في

أَنْفُسِكُم» یک روز پیروزی می آید یک روز شکست ظاهری است، یک روز فراوانی است، یک روز محاصره و قحطی است.

همه این حوادثی که –چه برای خودتان پیش بیاید چه در بیرون، زلزله و طوفان بیاید– برای مومنینِ در حال مسابقه در راه خدا پیش می آید، تحت تدبیر خداست «في كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها»، اگر این را فهمیدید دیگر در این میدان هرچه برایتان پیش بیاید غصه نمی خورید «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُم».

پس زاهد کیست؟ زاهد آن کسی است که سرش را به خدا سپرده و در دنیا مشغول به مسابقه است. می خواهد از همه جلوتر به سمت مغفرت و رحمت خدا حرکت کند. کاری هم دیگر با کم و زیاد دنیا ندارد، این را به خدا واگذار کرده. هر حادثه ای هم برایش پیش می آید در آن کتاب الهی است. می گوید، من دارم کار خودم را می کنم این حادثه ها هم تصادف نیست. دری به تخته ای خورده من فقیر شدم؟! اینطوری نیست. برای مومنی که دارد در راه خدا مسابقه می دهد هرچه پیش می آید در کتاب الهی ثبت شده، لذا نگران نیست. کاری با این حوادث ندارد «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُم» می گوید خدای متعال

دارد کار خودش را می کند من هم وظیفه خودم را دارم انجام می دهم. من سرم را انداختم زیر وارد وادی مسابقه شدم، خدای متعال هم دارد من را تدبیر می کند. براساس کتاب خودش حادثه پیش می آورد، دیگر نگرانی ندارد. نه آن موقعی که جیبم پر است مغرورم، می دانم این هم تدبیر خداست، پشت سر این امکان یک تکلیف است. آنجایی هم که جیبم خالی می شود می گویم الحمدالله، تکلیف برداشته شد.

آنهایی که در راه خدا مسابقه می دهند اگر توجه داشته باشند به این که آنچه برایشان پیش می آید در کتاب الهی ثبت شده تدبیر خداست [آرام می شوند.] نقشه خداست، خدا با این مومن یک کاری دارد. این مومنی که دامنش را جمع کرده دارد در راه خدا مسابقه می دهد، آبرویش را جان و مالش را آورده وسط کنار نبی اکرم دارد خرج می کند، می خواهد اسبق السابقین باشد، اول کسی باشد که در کنار نبی اکرم جان و مالش را می آورد؛ این آدم دیگر تحت تدبیر خداست. اگر توجه به آن کتاب الهی پیدا کند و بداند این جامعه ای که دارند با نبی اکرم می روند، این جامعه تحت تدبیر خدا هستند؛ یک روز قحطی است یک روز فراوانی، برایش فرقی نمی کند. نه آن روز غصه می خورد

نه سر خوش بیخودی می شود. به این آدم می گویند زاهد.

پس زهد یک مقامی است که در نسبت انسان با عالم شکل می گیرد، این هم یک مقدماتی دارد. باید در عالم دنیا وارد وادی مسابقه بشوی، وقتی وارد شدی می خواهی خودت را به نبی اکرم برسانی و پیشگام در این مسیر باشی. اول کسی باشی که در رکاب امام حسین به شهادت می رسی. اگر اینطوری شدی بعد دیگر می دانی هر تقدیری در این وادی هست او دارد تدبیر می کند، کم و زیادش برایت مهم نیست. آمد و شدها دیگر تکانت نمی دهد. این رفت و آمدها انسان را متحول نمی کند؛ به این می گویند زاهد.

مقام یقین

خب این آدم زاهد وقتی به اینجا رسید، به مقصد رسیده؟ حضرت فرمود نه، زاهد که شدی اول وادی یقین است. آدم تا دلش در دنیاست که صاحب یقین نمی شود، یقین با استدلال نمی آید. آدم باید استدلال کند، با نفس مجادله کند، با شیطان مجادله کند. شیطان می آید سراغ انسان وسوسه می کند باید با او مجادله کنی، شیاطین شبهه می اندازند باید مجادله کنی والا آدم دچار تردید می شود. ولی راه رسیدن به یقین که مجادله و استدلال نیست، آنها سرجای خودش است، آنها

برای یک کار دیگری است. حتی راه دفع وسوسه شیطان هم فقط استدلال نیست، یکی استدلال است. آدم باید بنشیند با شیطان یکی به دو کند بگوید دروغ می گویی. در روایت این را هم داریم، بنشین جواب بده، تسلیمش نشو، می گوید چرا امیرالمومنین این کار را کرد، جوابش را بده. لعنش کن، طردش کن ولی در بعضی روایات هم دارد وقتی شیطان هجوم آورد شما به ذکر خدا روی بیاورید.

آمد محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: «هلکتُ» هلاک شدم. مرحوم شیخ در رسائل این حدیث را نقل می کند. حضرت فرمود: چه شده شیطان آمده سراغت می گوید: عالم را چه کسی آفریده؟ می گویی خدا. می گوید: خدا را کی خلق کرده؟ زمین گیر می شوی. درست است؟ گفت: آقا همین است. دارد ایمان من را می گیرد. حضرت فرمودند: «ذَاكَ وَ اللَّهِ مَحْضُ الْإِيمَان» اول بهت بگویم این که مضطری و نمی خواهی تسلیم شیطان بشوی، همین که شیطان یک حرفی می اندازد وسط تو دنبالش نمی روی، این علامت ایمان است. اگر مومن نبودی می رفتی، آنهایی که مومن نیستند خیال می کنند خیلی هنرمندند. شیطان یک شبهه می اندازد

تا آخر می رود. می گفت: شیطان الف را که می گوید خود این تا یاء می رود. من دیدم بعضی ها اینگونه اند؛ شیطان یک شبهه القاء می کند ده تا هم خودش رویش می گذارد، راه می افتد شبهه شیطان را کامل میکند به خودش پس میدهد، بعد هم اسم فیلسوف روی خودش می گذارد! حضرت فرمود: هر وقت شیطان آمد سراغت بگو: لا حول ولا قوه الا بالله. گفت همین کار را کردم حل شد.

آدم تا بخواهد به یقین برسد و بفهمد عالم تحت تدبیر اوست، یقین کند که هرچه به ما می رسد از ناحیه اوست؛ در ذیل دعای ابوحمزه و در کافی دعایی آمده که صبح و شب این دعا را بخوانید «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَاناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِيناً حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُصِيبُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي» خدایا از تو یک ایمانی می خواهم که به خاطر آن تو مباشر دل من بشوی. خیلی وقتها آدم در یک خرابه گنجی گذاشته، مراقب می گذارد برای این خرابه. خرابه که مراقب نمی خواهد! گنج است که مراقب می خواهد. خدایا یک ایمانی در دل من بگذار که به خاطر این ایمان تو مباشر دل من بشوی. مرحوم مجلسی در مرآت العقول این معنا را پسندیدند و گفتند این معنا خوب است. به من یک یقینی بده «حَتّى

أَعْلَمَ أَنَّهُ لایُصیبُنی الّا ما کَتَبْتَ لی» که من یقین کنم به من نمی رسد واقعه ای الا این که تو برای من نوشتی، این یقین است. «رَضِّنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي» وقتی یقین کردم که همه چیز از ناحیه توست به آن سفره ای که تو پهن می کنی برای من راضی باشم.

این سه چیز را به من بده، ایمان، یقینی که بدانم کار توست، رضایی که راضی باشم به سفره تو. حضرت فرمود صبح و شب این دعا را بخوانید. آدم یقین کند عالم در دست خداست، یقین کند به حقایق، این احتیاج به زهد دارد. انسان تا تکیه گاه خودش را در عالم محکم نکرده دلش را از دنیا بیرون نبرده از بالا به این عالم نگاه نمی کند، عالم در نگاهش کوچک نشده، هنوز دارد در عالم دست و پا می زند. کجا دنبال یقین می گردی؟ یقین اکسیر اعظم است، کمترین چیزی که خدا تقسیم کرده یقین است. مگر شوخی است منی که هنوز دارم در دنیا دست و پا می زنم که دنیا را به سمت خودم بکشم از خدا یقین می خواهم. وادی یقین وادی آنهایی است که پایشان را از دنیا بیرون گذاشتند، وادی حضرت ابراهیم خلیل است. مقدمه اش هم مشاهده ملکوت عالم است. «وَ كَذلِكَ نُري إِبْراهيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ

وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِين»(انعام/۷۵).

به ما هم گفتند چرا به ملکوت عالم نگاه نمی کنید، ما هم می توانیم شاهد ملکوت عالم باشیم و اگر شدیم ثمره اش یقین است. کسی که نگاهش در عالم مُلک است، به یقین نمی رسد. با استدلال یقین درست نمی شود، باید نگاه انسان به سمت عالم ملکوت برود. وقتی ملکوت عالم را دیدید صاحب یقین می شوید. ما به حضرت ابراهیم این ملکوت سماوات و ارض را ارائه کردیم، برکاتی برای ایشان داشت یکی این بود که «لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِين». آن سیر باید اتفاق بیافتد؛ بعد از این که انسان فارغ شد، انسان را وارد عالم یقین می کنند، تا برسد به نقطه ای که به حق الیقین برسد و حقایق برایش آشکار بشود. همان مقاماتی که برای یقین می گویند.

مقام حق الیقین مثل کسی که رفته وسط آتش نشسته، می فهمد آتش می سوزاند، همه چیز عوالم برایش آشکار میشود، این حق الیقین است. حضرت ابراهیم عرضه داشت می خواهم ببینم چگونه مرده را زنده می کنی؟ -مفسرین بحث کردند- «أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي»(بقره/۲٦۰) آن مرحله اطمینان شاید همان مرحله یقین است که حالا چه اتفاقی افتاد برای حضرت ابراهیم دیگران

توضیح دادند. همان سیر حضرت در ملکوت است، ما مُلک واقعه را می بینیم، او ملکوت واقعه را می دید، یقین برایش حاصل شد.

مقام رضا، مقام اخلاص در محبت

هر کس اهل یقین است راضی است؟ نه. آدم ممکن است یقین داشته باشد که عالم را خدا تدبیر می کند ولی راضی نیست، گله مند است. عالم رضا بعد از یقین است. تازه بعد از یقین باید زحمت بکشی تا راضی شوی. این طور نیست هرکس یقین دارد خدای متعال تدبیر می کند راضی باشد. آدم به قله یقین که رسید دست خدای متعال را در عالم دید، حالا قدم بعد قدم رضاست. ممکن است کسی صاحب یقین هم باشد مقامات رضا را به دست نیاورده باشد.

مقام رضا یعنی مقام اخلاص در محبت، حالا که فهمیدی همه چیز از اوست، فقط او را بخواهی و از بقیه فارغ بشوی. حب او در وجود انسان غالب بشود و به مقام اخلاص در محبت برسی، این می شود مقام رضا، دیگر با هر تدبیری که او می کند تو لذت می بری، با هر تدبیر جمال و زیبایی او را می بینی. حالا این یک نکته ای است، که ما چطوری محبت را میبینیم؟ محبت که دیدنی نیست، محبت را با چشم می بینیم، نه ولی آدم محبت دیگران را در عالم حس می کند. چطوری است که آدم حضور خدا را حس نمی کند، محبت خدا را حس نمیکند؟! همه محبت ها از اوست، هر کسی به ما می گوید علیک السلام، خدا دارد جواب سلام می دهد کسی با ما کاری ندارد.

مادر اگر دست بچه اش را می گیرد، خدا دارد دست این بچه را می گیرد، مادر چه کار با بچه دارد. اینها لشکر خدا هستند. چطور ما محبت خدا را حس نمی کنیم در عالم، جمال کار خدا را نمی بینیم؟ رضا آن مقامی است که انسان جمال کار صنع الهی را می بیند، پرده ها کنار می رود می بیند همه اینها زیباست. آن مقام اخلاص در محبت است. اینها هم با استدلال و جواب شبهات پیدا نمی شود. آدم باید جواب شبهه بدهد ولی هزار تا جواب شبهه بدهی یکی دیگر شیطان می گذارد کنارش، مقام دیگری است.. کربلای سیدالشهداء قله ظهور این صفت است در عالم. حالا این را ان شاء الله عرض می کنم. السلام علیک یا ابا عبدالله...

گفتار ۸

رضا

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ششم شهریور ۹۹ است که در شب هشتم محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند،نقطه کمال حادثه عاشورا مقام رضای اباعبدالله علیه السلام بود. تمام عالمیان بر سیدالشهدا گریه کردند و با این گریه مومنین پاک می شوند و برای رسیدن به عصر ظهور تربیت خواهند شد. تمام انبیایی که امت داشتند برای هدایت امت خود در مصیبت حضرت گریه کردند. راه فتح الفتوح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عصر ظهور با مقام رضای سیدالشهداء در گودی قتلگاه باز شد. رسیدن به مقام رضا کار بسیار دشواری است و برای رسیدن به آن باید از وادی زهد و یقین عبور کرد. بالاترین درجه قرب برای بندگان رسیدن به مقام رضای الهی است.

گریه بهشتیان و جهنمیان بر سیدالشهداء

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی أعدائهم أجمعین. یکی از صفاتی که در کربلا به ظهور رسیده و در نقطه کمال و اوج خودش است و شاید در هیچ صحنه دیگری به این اندازه شما این حقیقت را آشکار نمی بینید، مقام رضاء به قضاء الله و رضاء بالله است. با این که مصیبت سیدالشهداء واقعا مصیبت بسیار با عظمتی است «لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِیبَةُ بِكَ عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ» با این که مصیبتی است که همه مخلوقات بر او گریستند، این حدیث در کافی شریف است، مفضل و چند نفر دیگر از اصحاب امام صادق علیه السلام محضر حضرت بودند، آن کس که مسن تر بود یونس بن ذبیان بود، از حضرت سوال کرد که ما اگر یاد امام حسین علیه السلام کردیم چطوری حضرت را زیارت کنیم. حضرت فرمودند سه بار بگویید: «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْكَ یَا أَبَا

عَبْدِ اللَّه»[1] بعد فرمودند این دور و نزدیک ندارد، این سلام شما به حضرت می رسد چه دور باشید چه نزدیک باشید. هر وقت خواستید حضرت را زیارت کنید از دور یا نزدیک، یاد حضرت افتادید سه بار اینطوری به حضرت صلوات بفرستید.

بعد فرمودند که وقتی واقعه عاشورا واقع شد «بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُن» تمام خلائق بر حضرت گریستند، تمام آسمان ها و زمینها و آنچه در بین آسمان ها و زمین در این عوالم هستند «وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّار» و همه بهشتی ها و جهنمی ها. این خیلی عجیب است که حتی جهنمی ها هم بر حضرت گریستند. شاید یک معنای این جمله این است که بالاخره بهشتی ها از همینجا در وادی بهشت اند ولو این که در آخرت یک ورود خاصی به بهشت اتفاق می افتد ولی بهشتی ها الان در بهشت اند «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفي نَعيم»(انفطار/١٣). جهنمی ها الان در جهنم هستند «وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفي جَحيم»(انفطار/١٤) گرچه «يَصْلَوْنَها يَوْمَ الدِّين»(انفطار/١٥) یک

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج٤، ص: ٥٧٥

ورود خاصی یک مواجهه خاصی با جهنم در قیامت اتفاق می افتد، چون روز قیامت روز محیط است؛ احاطه به عالم ما دارد.

آن کسانی که بهشتی اند از الان قدم در وادی بهشت می گذارند، آنهایی که جهنمی هستند الان قدم در وادی جهنم میگذارند؛ شاید معنای این جمله «وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّار» یعنی آنهایی که در وادی بهشت حرکت می کنند یا حتی آنهایی که در وادی نارند، همه بر سیدالشهداء گریستند. البته این باید معنا بشود بهشتی ها معلوم است بکاء بر سیدالشهداء دارند اما «مَن فِی النَّارِ» یعنی چه؟ ممکن است ناظر به مومنی باشد که خدایی نکرده گناه دامن او را گرفته و بعضی صفات رذیله در اوست و اینها شعله های جهنم اند، این که در روایات دارد اگر اشک بر سیدالشهداء بریزید آتش جهنم خاموش می شود گناهان شما پاک می شود شاید ناظر به همین است.

یک عده ای اهل خلوص و اخلاص اند و در وادی بهشت حرکت می کنند، هیچ تعلقی هم به جهنم ندارند ولی گاهی مومنینی هستند که این مومنین در عین این که در وادی بهشت اند گناهان و خطاهایی دارند که آنها را مبتلای به آتش جهنم می کند. این است که فرمود اگر

دلت متاثر شود بر مصیبت سیدالشهداء و اشکت جاری شد همه گناهانت را می آمرزد، جهنم را خاموش می کند. شاید مقصود از جهنم خود آدم هم باشد. اشک ما شعله های جهنمی که دور و بر خودمان درست کردیم، این شعله های جهنمی که دامن ما را گرفته خاموش می کند.

شاید مقصود آن کسانی هستند که مومن اند ولی در وادی غفلت و ذنوب هستند شاید هم معنایش این است که جهنمی ها هم بلاخره کار به جایی می رسد که متألم بر این واقعه می شوند و همین عامل نجاتشان از جهنم می شود. البته چند دسته استثناء شدند؛ در روایات فرمود الا سه دسته، -در این روایت نیست در روایت دیگر دارد- همه گریه کردند الا اهل شام و بصره؛ یعنی آنهایی که با امیرالمومنین درگیر شدند، ناکثین و قاسطین و مارقین. غیر از آن جمعیت هایی که درگیر با جریان اهل بیت علیهم السلام هستند بقیه جهنمی ها با شفاعت حضرت سرانجام بیرون می آیند. چون می دانید بعضی از این برکاتی که برای اشک بر حضرت ذکر شده خیلی گسترده و عام است. از جمله پاک شدن و خاموش شدن شعله جهنم.

فرمود همه آسمان ها و زمین ها بر حضرت گریستند، کسانی که در سماوات و ارض اند گریستند. نه فقط زمینی ها، «در بارگاه قدس که جای ملال نیست / سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است». نه فقط اهل بهشت آنهایی که جهنمی هم هستند. در وادی جهنم یک به اصطلاح حضوری دارند؛ شاید اهل گناه اند، شاید بالاتر از اهل گناه، آنها که بیش از گناه هم دارند آنها ممکن است با اشک بر حضرت تطهیر بشوند. اگر اشک حضرت مطهر انسان است، واقعا پاک میکند مثل توبه حقیقی است. چطور توبه حقیقی انسان را پاک می کند و آلودگی ها را از بین می برد، اشک بر حضرت هم همینطوری است. چطور توبه حقیقی شعله های جهنم را خاموش می کند، اشک بر سیدالشهداء علیه السلام هم همین خاصیت را دارد. طهارت نفس می آورد، حیات قلب می آورد.

عظمت حادثه عاشورا در گریه معصومین علیهم السلام بر سیدالشهداء

بعد فرمود: «مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا یُرَی وَ مَا لَا یُرَی» آن مخلوقاتی که شما می بینید یا نمی بینید چه در معرض دید شما باشند یا نباشند تمام بر سیدالشهداء گریستند. این حادثه یک حادثه به این عظمت است.

ما عظمت کار سیدالشهداء را نفهمیدیم و نخواهیم هم فهمید. از این بالاتر، کسانی گریستند که مثل نبی اکرم در آن اوج عظمت اند. در زیارت حضرت از راه دور ملاحظه کردید «فَلَقَدْ أَسَرَّ الْحَسْرَةَ وَ اخْفَى الزَّفْرَةَ وَ تَجَرَّعَ الغُصَّة» حضرت ناله های خودشان را پنهان می کردند، هدایت این امت کار خیلی سختی بود، بلای عظیم برای حضرت بود. «مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيت»[1] ولی اشک های خودشان را پنهان می کردند و « تَجَرَّعَ الغُصَّة» غصه ها را جرعه جرعه می خوردند و راه خدا را می رفتند «وَ لَمْ يَتَخَطَّ ما مَثَّلَ لَهُ وَحْيُك» هیچ کس اشک حضرت را در این صحنه های سخت اجتماعی ندیده اما این پیغمبر هم گاهی بر سیدالشهداء بلند گریه می کردند، گاهی علنی می گریستند.

امیرالمومنین علیه السلام وقتی در مسیر صفین عبورشان به کربلا افتاد چندین بار گریستند. ابن عباس مفصل این داستان را نقل می کند، این حادثه ای است که اولیاء خدا همانهایی که همه عالم را به آنها بدهی خوشحال نمی شوند، همه عالم را ازشان بگیری تأسف نمی خورند؛ آنها بر این حادثه دامن دامن گریستند. امام سجاد علیه

---

[1]. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج۳، ص: ۲٤۷

السلام ۳٤ یا ۳۵ سال بر این حادثه گریسته اند با این که می فرمایند ما متأسف نیستیم چیزی از دست ندادیم. واقعا همینطور است دستگاه سیدالشهداء چیزی در عالم از دست ندادند اما این مصیبت انقدر با عظمت است که ۳۵ سال گریستند.

شخصی از حضرت سوال کرد که آقا چقدر گریه می کنید؟ بس است دیگر. حضرت فرمودند که جناب یعقوب دوازده فرزند داشت یکی از آنها از او دور شد، آنقدر گریست که قرآن می فرماید «وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ» (یوسف/۸٤). شاید می خواستند بفرمایند گریه پیغمبر خدا گریه ای نیست که خدا دوست نداشته باشد. حضرت یعقوب فرمود: من صبر میکنم بر این بلای سنگین «فَصَبْرٌ جَميل» (یوسف/۸۳) آن هم صبر زیبا، صبری که هیچ شکوه ای در آن نیست. بلای حضرت یوسف خیلی عظیم بوده در یک روایتی از حضرت سوال کرد، حضرت یعقوب چقدر متألم شدند، سختی دیدند و غصه کشیدند در فراغ حضرت یوسف؟ حضرت فرمود چهل برابر مادری که جوان خودش را از دست بدهد، این ظرف پیغمبر است.

ولی فرمود که حضرت بیست سال گریه می کرد، چشم هایشان

سفید شد. می خواهند بگویند گریه ای بود که خدا دوست می دارد. لذا پیغمبر خدا گریه می کند، این گریه گریه ای بود که نام یوسف را زنده می کرد و این راه را زنده نگه می داشت. گریه بر سیدالشهداء هم اینطوری است، خدا دوست می دارد. اگر دوست نمی داشت معصومین یک قطره اشک نمی ریختند.

عظمت مقام رضای سیدالشهداء

این یک چنین مصیبت با عظمتی است که همه سماوات درگیرند، همه عوالم گریسته اند، حتی انبیاء و اولیاء حتی نبی اکرم و اهل بیت. در عین حال همه شنیده اید سخن حضرت در گودی قتلگاه با خدا این بود، الهی رضاً بِقَضائِک در حالی که بر اساس نقل ناحیه مقدسه «تُدِيرُ طَرْفاً خَفِيّاً إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِك». همه عزیزان را از دست داده به تعبیر امام صادق علیه السلام فرمود جدم گرسنه بود، تشنه بود. زیارت می روید مواظب باشید اینطوری باشید، غبار آلود بود، غصه دار بود. با همه این احوال همه عزیزانش را هم از دست داده «تُدِيرُ طَرْفاً خَفِيّاً إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِك» با گوشه چشم هم نگاه به خیمه هایش داشت و غربت اهل بیتش را مشاهده می کرد. در آن حال عرضه می داشت «الهی رضا بقضائک تسلیما لامرک لا معبود

سواک یا غیاث المستغیثین» خدایا معبودی جز تو نیست که من چیزی از غیر تو بخواهم. از این عجیب تر جمله آخر است «یا غیاث المستغیثین» خودش را در این عبادتی که انجام می دهد بدهکار خدا می داند و دست استغاثه و استنصار به حضرت حق دارد، می گوید من را کمک کن. حقیقت هم همین است اگر یک لحظه خدا امدادش را بردارد، کار زمین می‌ماند.

سیدالشهداء غرق در ضیافت خداست. همه این کمالاتی که هست از طرف حضرت حق است یا غیاث المستغیثین چه کسی این مقام را به دست می آورد، این قله رضا، هیچ کجای دیگر اینطور ظهور پیدا نکرده، گاهی آدم ممکن است به نظرش بیاید خب راضی هستیم، اینطوری نیست. این مقام «وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدَرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَ نِهَايَتِي وَ أَبْعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي»[1] انتهای وجود انسان مقام رضاست. در این دعایی که بعد از زیارت جامعه ائمه مومنین است به خدا عرضه می داریم خدایا رضای به قضاء خودت را دورترین عزم من قرار بده، مقصد من آنجا باشد «أَبْعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي» انتهای سیر من برسد به مقام رضا،

---

[1]. المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ۳۰۱

خیلی کار سختی است. این رضایت های دم دست کار سختی است.

یکی از بزرگان و علما که اهل علم و عمل اند خدا ان شاء الله مستدام بدارد ایشان را می فرمود: من طفل که بودم نقل می کردند که پدرشان از تجار بسیار محترم و اهل عبادت و معروف به طهارت و تقوا بودند. ایشان پای منبر آشیخ مرتضای زاهد می رفتند. آشیخ مرتضای زاهد در تهران بودند و صاحب نفس و قریب شصت سال است رحلت فرمودند، فوق العاده بودند، پا منبری های ایشان هم فوق العاده بودند. فرمودند که یک روزی ایشان از مقام رضا صحبت می کرد ما هم خیلی شیفته شدیم به این بحث های ایشان و ثوابی که برای اهل رضا هست و مقامات و درجاتشان و مقام رضوانی که می گویند. ایشان گفتند و ما هم دلمان زیر و رو شد به خدا عرضه داشتیم خدایا من می خواهم از این به بعد راضی به قضاء تو باشم، هر تدبیری کنی راضی ام.

فرمود ظهر رفتم خانه دیدم که خانواده ما در آشپزخانه بودند، یک حادثه سنگینی برایشان پیش آمد. متوجه شدم مال آن حرفی است که صبح به خدا زدم. گفتم اشکال ندارد خدایا راضی هستم. کار را جمع و

جور کردم. شب دیدم آن اتاقی که اموال در آن بود بی دلیل می سوزد، متوجه شدم مال حرفی است که صبح به خدا زدیم، گفتم عیب ندارد خدایا راضی هستم تا اینجا صبر کردیم. فردا صبح شد داشتم می رفتم حجره بازار، دیدم فرزندم در حوض افتاده و دارد غرق می شود، او را از حوض گرفتم و بعد رفتم در پناهی ایستادم به خدا عرض کردم خدایا اشتباه کردیم ما مرد این راه نیستیم.

راضی بودن به کار خدا غیر از صبر است. رضا یعنی انسان راضی باشد و لذت ببرد. هرچه خدا پیش آورد همان را دوست داشته باشد، خیلی کار سختی است. این رضا ها که چیزی نیست، صبر در مقابل عاشورا، رضای در مقابل آن صحنه ای که خدای متعال پیش آورده. بالاخره امام حسین در ورای همه آن صحنه ها دست خدا را می بینند، تقدیر خدا را با خودشان می بینند آن وقت راضی هستند به این تقدیر. خیلی مقام عجیب و غریبی و عظیمی است. کسی این مقام را درک کند و این بلا نازل بشود و راضی باشد و آنچه خدا تدبیر میکند دوست داشته باشد.

در روایت است جابر بن عبدالله اواخر عمرش به امام باقر علیه

السلام برخورد کرد، حضرت احوالش را پرسیدند، گفت آقا من به یک مقام و نقطه ای رسیدم که بیماری را بیشتر از سلامت دوست دارم، فقر را بیشتر از غنا دوست دارم، مرگ را بیشتر از زندگی دوست دارم. کار سختی است آدم به نقطه ای برسد که واقعا فقر را از غنا بیشتردوست داشته باشد، چرا چون می فهمد خیری که در موت به آدم می رسد در حیات ظاهری دنیا نیست. در فقر می رسد در غنا نیست. در بیماری یک فیوضاتی به انسان می رسد که در صحت نیست؛ آدم وقتی بیمار می شود خاشع می شود، غرور و کبریایی او شکسته می شود. به این جهت دوست می داشته، یعنی برکاتی که در بیماری و فقر دیدم اینها را بیشتر دوست می دارم. خیلی کار سختی هم هست.

حضرت فرمودند ولی ما اهل بیت اینطوری نیستیم. گفت آقا شما چطوری هستید؟ فرمود ما آنی که خدا دوست دارد دوست داریم، برای خدا شرط نمی گذاریم. مرگ باشد دوست داریم، حیات هم باشد دوست داریم. این مقام رضا است، آن هم در سخت ترین صحنه هایی که در روایات ما می گوید اعظم ابتلائات است.

امت سازی انبیاء با گریه بر سیدالشهداء

طبق روایت امام رضا علیه السلام، وقتی حضرت ابراهیم به خدا عرضه می دارد، دوست داشتم با قربانی کردن حضرت اسماعیل به ثواب اعظم ابتلائات برسم، -شاید این عبادت را به خاطر اینکه امام بودند برای راه بردن و ساختن امتشان و رساندن به عصر ظهور می خواستند- خدای متعال فرمود با عاشورا عصر ظهور تأمین می شود، این مزد سیدالشهداست. شما هم باید با سیدالشهداء همراهی کنید؛ حضرت را در گودی قتلگاه بردند و یک روضه برای حضرت خواندند. حضرت به حدی متألم شد که اگر فرزندش را سر می برید انقدر غصه نمی خورد. بعد خداوند فرمود «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظيم»(صافات/۱۰۷). آن ثوابی که می خواستید اینجاست شما هم با این ثواب کارتان برای امت سازی راه می افتد.

انبیائی که مأمور بودند یک جمع و جامعه ای بسازند، روضه سیدالشهداء برایشان خوانده می شد؛ چون در انجام وظیفه شان دخالت داشت و باید در مسیر او کار بکنند. این حادثه عظیم اتفاق افتاده حضرت در متن این بلا در کمال آرامش اند یک تعبیر خیلی عجیبی است البته این در باب اصحاب سیدالشهداء هم هست که

بعضی اصحاب سیدالشهداء نه همه، هرچه به ظهر عاشورا نزدیکتر می شدند چهره شان برافروخته تر می شد. عاشورا یک ظاهری دارد و یک باطنی. خیلی امتحان عاشورا سخت بوده است.

ضیافت بلای سیدالشهداء

گاهی دو نفر را کنار هم می نشانند از یک نفر دارند امتحان الفبا می گیرند از یک طرف دارند امتحان اجتهاد، هر دو امتحان می دهند اما این یک امتحان نیست. امتحانی که در عاشورا اتفاق افتاده امتحان خیلی عظیمی است. حالا بعضی ابعادش را روایات بیان کرده، هرچه به ظهر عاشورا نزدیکتر می شود این امتحان به اوج خودش می رسد، کار سخت می شود. بعضی اصحاب سیدالشهداء چهره شان برافروخته تر می شود، خود سیدالشهداء هر لحظه چهره اش برافروخته تر می شود. هرچه بلا سنگین تر می شد حضرت با نشاط تر می شدند. این که بعضی ها گفتند آدم اگر در متن بلای سیدالشهداء جمال و زیبایی آن را ببیند، آن ضیافت را ببیند، واقعا از شادمانی دست و پا گم می کند، این به یک معنا درست است. مرحوم سید بن طاووس هم این را دارند. ولی یک غفلتی شده و آن غفلت این است که این ضیافت وسط بلاست. به اندازه لطافت ضیافت به همان اندازه هم بلا

عظیم و لطیف است، اینطوری نیست که بلای ساده ای است. این بلا را روی دوش همه انبیاء غیر از وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بگذاری همه زمین گیر می شوند، کار کسی نیست.

در وسط این بلا در متن این بلایی که دست تدبیر الهی و قضای الهی برای سیدالشهداء رقم زده سیدالشهداء در یک حالی هستند که هرچه به ظهر عاشورا نزدیکتر می شد چهره شان برافروخته تر می شد، این قله رضاست. عرض کردم مقام رضا مقام دم دستی نیست. حدیث را تقدیم کردم وادی زهد را که پشت سر بگذاریم تمام تعلقاتمان را بریزیم، دامن مان را بتکانیم از دنیا که اسیر آمد و شد دنیا نباشیم، «الزَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتِ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ»[1] زاهد آن کسی است که آمد و شد دنیا دلش را نمی گیرد دنیا را به او بدهی خوشحال نمی شود، بگیری غصه نمی خورد. «فَهُوَ مُسْتَرِيح» این آغاز سیر در مقامات یقین و مشاهده ملکوت است. زاهد در دنیا که شدی درهای آسمان به رویت باز می شود. کسی که در دنیا زندگی می کند و به دنیا مشغول است، او

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ٤٥٦

را با ملکوت چه کار؟

چرا خدای متعال ملکوت را به آدمی نشان بدهد که سر در دنیا کرده، دست هم از دنیا برنمی دارد و دل نمی کند. وقتی از دنیا فارغ می شود و بزرگتر می شود، حالا پرده را کنار می زنند و ملکوت دنیا را به او نشان می دهند. سیر در وادی یقین شروع می شود. «كَذلِكَ نُري إِبْراهيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنين»(انعام/۷۵) حالا باید در سیر در ملکوت به یک نقطه ای برسد که کمال یقین است، حق الیقین است. حالا پرده را کنار می زنند و مقام رضوان آغاز می شود. «أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا»[1] آن کسی که این مقام را تا قله رسانده وجود مقدس سیدالشهداست، کسی به این مقام رسید طالب بلای الهی می شود، راضی بلای الهی می شود و در متن بلا لذت می برد. ولی بلاست، نه این که بلا نیست واقعا بلاست.

نمی‌شود بر آن نگریست؛ یک موقعی عرض کردم این که خیال کنیم مثلا ما ضیافت را ببینیم و غرق در شعف باشیم، روز عاشورا این

---

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ٦٢

نیست. امام رضا فرمودند: محرم که داخل می شد کسی لبخند بر لب پدر من نمی دید و روز عاشورا روز حزن حضرت بود. انقدر این بلا عظیم است گرچه باطنش ضیافت است، ولی آنقدر بلا عظیم است که «فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَما» صبح و شب برایت گریه می کنم، خون گریه می کنم تا جایی که «حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الِاكْتِيَاب» تا جایی که در اثر غصه جان بدهم.

رضای سیدالشهداء در گودی قتگاه باب هدایت امت به سوی عصر ظهور

این مقام رضای سیدالشهداء علیه السلام در گودی قتلگاه، این قله ای را که حضرت فتح کردند در گودی قتلگاه، باب را برای همه بندگان خدا گشوده. دربی که از گودی قتلگاه به سوی مقامات توحید باز شده همه بندگان خدا را راهی و سالک کرده، این فتح الفتوحی که خدای متعال برای وجود مقدس نبی اکرم در گودی قتلگاه کرده باب را برای همه باز کرده.

خدای متعال وقتی صحبت از یک فتح آشکار برای نبی اکرم می کند «إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِينا»(فتح/۱) پنج اثر برای آن ذکر می کند؛ اول این است «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّر»(فتح/۲) گناه

گذشته و آینده تو را پاک می کنیم که در روایت امام هادی علیه السلام فرمودند پیغمبر قصد گناه هم نکرده مگر می شود این پیغمبر گناه کند، عالم به هم می ریزد، ترک اولا هم نکرده عصمت مطلقه دارد. محال مشیه الله اند. این پیغامبری که دستش دست خداست، بیعت با او بیعت خداست، طاعت او طاعت خداست، محبت او محبت خداست، معصیت نکرده است، «إِنَّمَا حَمَّلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِي»[1] بار گناهانش را برداشت.

این فتح عظیم موجب شد خدا تمام گناهان امت حضرت را ببخشد، آنهایی که می خواهند با ایشان راه بروند و زمین می خورند، این زمین خوردگی هایشان را جبران بکند تا تطهیر بشوند. این فتح به فتح مکه تفسیر شده اما تأویل آن در روایات ما به ظهور است، یکی از تأویلاتش هم عاشوراست. واقعا خدای متعال فتحی برای نبی اکرم در گودی قتلگاه کرده که همه امت تطهیر می شوند، همه امت می رسند.

اصحاب سیدالشهداء اگر «أَصْفِيَاءَ اللَّه» اند، اگر «أَوِدَّاءَ الله» اند،

---

[1]. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ٥٧٥

اگر «اولیاء الله» اند، اگر ربانیون هستند؛ این صفاتی که عرض کردیم تمام از اینجاست. اگر از دنیا بزرگتر شدند، اگر اهل سبقت و سرعت اند، اگر موانع نتوانست آنها را زمین گیر کند و رسیدن به مقصد؛ تمام از همین دستگیری سیدالشهداء علیه السلام است. این باب به روی ما هم باز است. . السلام علیک یا ابا عبدالله...

گفتار ۹

تسلیم، تصدیق، وفاء، نصیحت (اوصاف حضرت عباس(ع) در زیارتنامه‌ایشان)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ هفتم شهریور ۹۹ است که در شب نهم محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها برگزار شده است. ایشان در این جلسه بیان می دارند از خصوصیات اصحاب سیدالشهدا می توان به تسلیم، تصدیق، وفاء و نصیحهٔ اشاره کرد. مقام تسلیم از عمل آغاز میشود اما حقیقت تسلیم از صفات قلب است. می توان گفت اگر انسان قلباً تسلیم نباشد نمیتواند در فعل تسلیم باشد. مقام تسلیم یعنی انسان تمام قوای خودش خصوصا قلب را به امام بسپارد. ایمان و تسلیم طبق فرموده خدای متعال در قرآن در ارتباط با هم هستند یعنی تا کسی قلباً تسلیم نشده باشد به ایمان قلبی نمیرسد. بعد از تسلیم نوبت تصدیق است. افرادی میتوانند ولی الله را تصدیق کنند که از مرحله تسلیم عبور کرده باشند وگرنه یک زمانی او را متهم به کذب خواهد کرد. تصدیق یعنی وقتی حضرت حکمی می‌دهند یا قضاوتی میکنند انسان قبول کند و هیچ نارضایتی در قلبش نباشد. مقام بعدی وفاء است. وفا یعنی حالا که انسان عهد و بیعت کرده پای آن به نحو کامل بایستد و پیمانه اش را پر بیاورد و بعد هم خودش را طلبکار نداند. هرکس بیشتر وفاء کند از ثمرات فتح الفتوح سیدالشهدا که باز کردن راه هدایت برای تمام عالم است بیشتر بهره مند می شود. نصیحهٔ یعنی خیرخواهی، یعنی تمام تلاش خود را کردن تا وظیفه ای که به آن مامور شده را به نحو احسن انجام دهد و در این مسیر هیچ چیز برای خود نخواهد.

مقام تسلیم

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم والحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی أعدائهم أجمعین. «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ» در این زیارت کوتاهی که از معصومین علیهم السلام برای حضرت اباالفضل نقل شده صفاتی برای حضرت شمرده شده که هر کدام از دیگری فوق العاده تر است. مقدمتا این نکته را عرض کنم، که این صفات درجاتی دارد، اگر گفته می شود مثلا وجود مقدس حضرت قمر بنی هاشم، مقام تسلیم یا مقام تصدیق و وفا نصیحت، مقام عبودیت مقام صلاح و طاعت داشتند، معنایش این نیست که ایشان در این مقام مثل دیگران بودند؛ در قله این مقامات بودند. بعضی از این صفات نورانی که در این زیارت آمده، مثل این هفت خصوصیتی که عرض کردم و «أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَ لَمْ تَنْكُلْ» سستی نکردن، نکول در همراهی امام نکرد. اینها صفاتی است که در این زیارت نورانی ذکر شده بعضی از آنها را به اندازه فرصت و

سهم خودم تقدیم می کنم.

اولین صفتی که در این زیارت برای حضرت ذکر شده این است که «أَشْهَدُ لَكَ» این هم شهادت امام صادق علیه السلام است، بی حساب و کتاب نیست. «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصْدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلَفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ» من شهادت می دهم که شما تسلیم سیدالشهداء بودید، حضرت را تصدیق کردید، وفاء به حضرت کردید و اهل نصح و نصیحت نسبت به امامتان بودید. اولین صفتی که ذکر شده تسلیم است که مقامات و درجاتی دارد؛ ممکن است از تسلیم در عمل آغاز بشود ولی حقیقت تسلیم از صفات قلبی انسان است، اگر انسان قلبش تسلیم نشد، سلم در مقابل امامش نشد، تسلیم در مقام عمل تحقق پیدا نمی کند و دوام ندارد، یک جایی انسان عمل را هم ترک می‌کند.

البته روشن است اینها همدیگر را کمک می کنند؛ وقتی قلب انسان تسلیم شد بعد در مقام عمل انسان فرمانبرداری کرد، زبان، گوش، دست و قوایش را سپرد، تسلیم قلبی تقویت می شود. کما این که در ایمان هم همینطور است. ایمان از قلب انسان شروع می شود

ولی اگر در عمل به لوازم ایمان ملتزم بود این ایمان منتشر در اعضایش می شود. «الْإِيمَانَ مَبْثُوثٌ عَلَى جَوَارِحِ» نورِ ایمانی که به قلب می رسد در قوای انسان منتشر می شود، لذا تمام قوای انسان مومن می شود. انسان اگر مومن حقیقی بود، گوش او هم مومن است، زبان او هم مومن است، چشم او هم مومن است. تمام اعضاء و جوارح مومن می شوند. گناه هم همینطوری است؛ اصل گناه از قلب است، ولی بعد منتشر می شود، انسان ظلمانی همه قوایش ظلمانی می شوند.

تسلیم در عمل به تسلیم قلبی کمک میکند، ولی اساسش تسلیم قلبی است. لذا در این آیه شریفه خدای متعال می فرماید: «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا في أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليما»(نساء/٦٥) دو نکته خیلی روشن در این آیه هست؛ یکی این که، ایمان و تسلیم به هم مرتبط اند. فرمود: پیغمبر ما اینها به پروردگارت مومن نمی شوند تا این که در مشاجراتشان در آنجایی که با هم اختلاف دارند در آنجایی که نزاع هست تو را حَکَم قرار بدهند. هرچه هم حکم کردی در قلبشان نگران نباشند و تسلیم محض تو باشند. پس در آنجایی که حضرت قضاوتی کردند و حکمی

دادند ولو علیه من، قلبم اعتراض نداشته باشد. این شرط ایمان است، انسان مومن نمی شود اگر تسلیم نبی اکرم نباشد.

تسلیم، شرط رسیدن به مقام ایمان

اگر تسلیم ایشان نشدی به مقام ایمان راه پیدا نمی کنی، اساس این تسلیم این است که اگر حضرت علیه تو حکم کرد آنجا هم در دل نگران نباشی. در نقل است یکی از اصحاب امیرالمومنین دزدی کرد، حضرت انگشتانش را قطع کرد. انگشت هایش را گرفته بود و می رفت، یکی از مخالفین گفت: دیدی، این هم نتیجه دوستی امیرالمومنین است. گفت اگر تا حالا یک پله دوستش می داشتم حالا ده پله دوستش دارم. کار آسانی نیست آنجایی که علیه آدم یک داوری می شود، منافع انسان به خطر می افتد، آنجا انسان تسلیم باشد. آن زمان که منافع انسان در دنباله روی است، همه ادعای تسلیم می کنند.

در شأن نزول همین آیه شریفه نقل شده که حضرت یک داوری ظاهرا درباره زبیر کردند –می دانید عاقبت بخیر نشد ولی یک نسبتی با حضرت داشتند، پسر عمه حضرت بودند– سر تقسیم آب در زمین کشاورزی. زبیر با شخصی اختلاف داشتند، نزد حضرت آمدند و

حضرت به نفع زبیر حکم کرد. وقتی بیرون رفتند آن دیگری گفت به نفع قوم و خویششان حکم کرده. آیه نازل شد؛ اینها ایمان نمی آورند تا وقتی تو حکم می کنی در دلشان احساس دلتنگی نکنند. آن وقت هر چه تکلیف سخت تر می شود امتحان دشوارتر میشود این تسلیم بودن و دل سپردن و هرچه امام حکم کرد با تمام وجود بپذیرد سخت تر می شود. نه این که در عمل گوش داد اما در دلش مضطرب باشد، تسلیم قلب مهم است.

تسلیم قلب یکی از مقامات است که درجاتی هم دارد. وقتی بزرگان میگویند مقامات اسلام، یعنی همین درجات تسلیم بودن در مقابل خدای متعال. یکی از صفاتی که برای حضرت ذکر شده این است. «أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ» شما تسلیم سیدالشهداء بودید. حضرت شما را در سخت ترین امتحانات تاریخ وارد کرد ولی شما در دل تان هم احساس دلتنگی نسبت به قضای و برنامه حضرت نمی کردید.

مقام تسلیم یعنی انسان تمام قوای خودش را بسپارد به امام خصوصا قلبش را. اگر اینچنین نبود، انسان، مومن نیست، چون هنوز در دلش غیر خدا و غیر امام است، ترازویی دارد و این ترازو را می گذارد

وسط می گوید اینجا امام درست راه نرفتند. تسلیم قلب یعنی میزان انسان که در قلب انسان است، بر مدار امام بچرخد. امام هر حکمی کرد این ترازو به نفع امام باشد نه این که خود انسان ترازویی بگذارد وسط امام را با آن ترازو وزن کند بگوید حالا امام کارشان درست بود یا غلط. اگر ترازوی انسان، اگر شاقول انسان با امام فاصله گرفت انسان به مقام تسلیم نمی رسد. اصل تسلیم این است که این ترازوی انسان که وزن می کند مدارش امام باشد.

مقام تصدیق

بعد از تسلیم، تصدیق است. اگر انسان تسلیم شد، می تواند امام علیه السلام را تصدیق کند و الّا یک جایی در مقابل قضاء امام، امام را تصدیق نمی کند، متهم می کند به خطا، متهم می کند به کذب. این حدیث نورانی در کافی شریف است؛ در جنگ حنین وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غنائم را تقسیم کردند. جنگ حنین به فاصله کوتاهی بعد از فتح مکه واقع شده، لذا کسانی هم که در مکه تازه مسلمان بودند مثل قریش که به حسب ظاهر از اقوام حضرت بودند، قریب دو هزار نفر به فرماندهی ابوسفیان، در این جنگ شرکت داشتند. این هم جزو ابتکارات وجود مقدس رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلم است.

با یک مقدماتی در این جنگ پیروزی به دست آمد، پیروزی فوق العاده ای هم به دست آمد چون طرف مقابل جنگ یک جمع ثروتمندی بودند -طائف بود- لذا غنایم فراوانی به دست مسلمان ها آمد، حضرت غنایم را تقسیم کردند، یک قسمت عمده غنایم را به تازه مسلمانان قریش دادند. انصار که اهل مدینه بودند و حضرت را دعوت کرده بودند و مهاجرین را پذیرایی کرده بودند و در جنگ های بدر و احد و احزاب و سایر جنگ ها فداکاری های سنگین در کنار حضرت کرده بودند، جمع شدند دور سعد بن عباده که بزرگ این انصار بود، گفتند این تقسیمی که حضرت کردن براساس حکم خدا بوده یا خودشان تقسیم کردند؟! اگر خدا حکم کرده خب بحث دیگری است ولی اگر ایشان حکم کردند ما راضی نیستیم و اعتراض داریم؛ این چه نوع تقسیمی است؟!

کانه گفتند حضرت در این تقسیم غنایم جانب اقوام خودشان را گرفتند، همین که چشمشان به قبیله خودشان خورد هرچه غنیمت بود به آنها دادند! ما سالهاست کنار حضرت می جنگیم. امام صادق

علیه السلام می فرماید خدای متعال آن نورانیتی که در طول سالها در کنار وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به دست آورده بودند همه را خاموش کرد. بعضی گفتند این که می بینید بعد از رحلت حضرت بلافاصله وارد سقیفه شدند علتش همین است؛ خدای متعال نور اینها را گرفت. اینها رفتند در سقیفه بنی ساعده که مجلس در واقع شورای آنها بود، جمع شدند که ما تسلیم قریش نمی شویم باید سعد بن عباده بزرگ ما رئیس بشود!

بعضی گفتند اگر آدم تسلیم قلبی نداشته باشد نمی تواند تصدیق کند. نمیتواند پیامبری که خدای متعال تقسیم بهشت و جهنم را به ایشان سپرده؛ اگر امیرالمومنین قاسم الجنه والنارند، حضرت ابوالقاسم اند، پدر این کسی هستند که تقسیم کننده بهشت و جهنم است. خدای متعال بهشت و جهنم را به این آقا سپرده، دینش را به او سپرده تصدیق کند، فرمود: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِساب»(ص/۳۹)، این دینی که یک حرفش را حق نداری جابجا کنی «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيل * لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمين» (الحاقه/٤٤-٤٥)، یک کلمه اضافه کنی خدای متعال رگ گردن

انسان را می زند. اینقدر خدا به این پیغمبرش اعتماد دارد، بعد حالا چهار تا اسب و شتر و شمشیر را حضرت تقسیم کردند اینها معترض اند نمی توانند تصدیق کنند.

عدم آمادگی باعث جدایی از ولی الله

فرصت ها اینقدر طولانی نیست، آدم اگر در فرصت ها خودش را آماده نکند، لحظه امتحان همه این هوس های انسان سر برمی دارند. بعضی گفتند این سختی های جان کندن، سکرات الموت همین است. انسانی که با تمنیات خودش تصفیه حساب نکرده، در لحظه موت وقتی همه این تقاضا ها با هم سر برمیدارند کار سخت می شود. در لحظه ای که امتحان سخت می شود همه این هوس های خفته انسان، اینهایی که به تأخیر انداخته شده و در فرصت هایی که گذشته تصفیه حساب نشده سر بر می دارند. من که به خاطر خدا با یک هوسم نمی توانم تصفیه حساب کنم، چطور می شود در آن صحنه ای که همه هستی من را می خواهند یک جا از من بگیرند، تصدیق کنم. چطور می شود انسان در لحظه مرگ گلایه مند خداوند نشود.

انصار هم که می گفتند اگر خدا تقسیم کرده ما قبول داریم، دروغ می گفتند. آدمی که تسلیم رسول خدا نیست با خدا هم گلایه مند می

شود. منتها احساس می کنند العیاذ بالله زورشان به خدا نمیرسد، اما زورشان به پیغمبر خدا می رسد. اول اشتباهشان هم همین است –آدم وقتی می خواهد با نفسش راه برود توجیه می کند– می گویند خدا گفته باشد ما قبول داریم، پیغمبر خدا از خودش گفت ما قبول نداریم. این پیغمبر از خودش حرف می زند؟! «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى»(نجم/۳) با پیغمبری که خدا همه چیز را به او سپرده، سر یک تقسیم غنائم می کنید! آدم وقتی مومن نیست نمی تواند تصدیق کند؛ این پیغمبر خداست، ترازوی عالم است.

لذا دومین مقام، مقام تصدیق است. انسان وقتی حضرت داوری می کنند تصدیق کند. به خصوص در این صحنه سخت، در این صحنه ای که به اصطلاح همه عقلای قوم به حضرت می گفتند: آقا نروید، این کار درست نیست، با خودتان اهل بیت نبرید. شما نمی بینید وجود مقدس قمر بنی هاشم یک جمله حتی به حضرت مشورت داده باشند. امام که مشورت از ما نمی خواهد. «شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»(آل عمران/۱۵۹» یک سخن دیگری است. کسی خیال نکند امام وقتی با من مشورت می کند، واقعا من یک چیزی بلدم و امام بلد نیست می

خواهد از علم من استفاده کند. بله به ما گفتند مشورت کنید، در مشورت از عقل دیگران استفاده کنید، برایتان رشد آورد؛ این برای ماست. حضرت که علم الهی در وجودشان است، تمام علم الکتاب در محضر امام است، حالا ما به ایشان مثلا مشورتی بدهیم چیزی به ایشان اضافه می شود! این توهم ها اگر در انسان پیدا شد، انسان سر بر میدارد.

امتحان به مجهولات

تصدیق قدم دوم است که انسان بعد از تسلیم تصدیق کند، آن هم در صحنه های سخت. آدم را بیاورند در عاشورا –وجود مقدس سیدالشهداء وقتی می آیند کربلا با خودشان اهل بیتشان را هم بیاورند– تصدیق کند بگوید درست همین است. می شد ایشان اهل بیت را در مدینه بگذارند، با خودشان آوردند و نوامیس خدا اسیر شدند. بعد از ۱۴۰۰ سال ممکن است پرده ها کنار رفته باشد بفهمیم که واقعا عجب کاری کردند، اهل بیتی تربیت کردند و با این باری که روی دوش آنها گذاشتند اسلام را به مقصد رساندند. خود این اهل بیت را به مقصد رساندند.

ولی در لحظه ای که دارد امتحان شکل می گیرد، ابهام ها پیش

می‌آید،خدای متعال با مجهولات انسان را امتحان می کند. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند اگر خدا می خواست امتحان ملائکه آسان بشود این روح را که مسجود ملائکه بود در یک جسم نورانی قرار می داد که وقتی نگاه می کنند حیران بشوند، یک بوی خوشی به او می داد که شامه آنها تسلیم بشود. ولی خدای متعال «يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَه»[1] خدای متعال با مجهولات ما را امتحان می کند که ما خدا را قبول داریم یا به خودمان تکیه می کنیم. آنجایی که امتحان با مجهولات شکل می گیرد ما نمی فهمیم چرا امام این کار را می کند، آنجا تسلیم بودن کار سختی است، آنجا تصدیق کردن سخت است، اصلا تصدیق یعنی اینکه انسان آنجایی که نمی فهمد، مطمئن باشد امام راه درست را می رود. امام را صدق محض بداند و هر اقدامی که انجام بدهند تردید نکند.

مقام وفاء

بعد از این دو مقام، مقام وفاست. حالا کسی که تسلیم امام است و امام را تصدیق می کند پیمانه اش را پر کند بیاورد کنار امام، وفا یعنی

---

[1]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۲۸۷

انسان تمام پیمانه اش را پر بکند، هیچ کوتاهی در انجام وظیفه نکند. عهدی که با امام بسته بیعتی که با امام کرده به نحو تمام و کمال به این بیعت وفا بکند. خدای متعال در سوره مبارکه فتح می فرماید: «إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِم»(فتح/۱۰) پیغمبر ما، کسانی در مسیر فتحی که ما برای تو قرار دادیم –مسیر تو سراسر مسیر فتح است هرکسی هم با تو همراه شد وارد وادی فتح و پیروزی می شود شکست در مسیر شما نیست– می توانند با شما همراه باشند که بیعت بکنند. «إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ» اینهایی که با تو بیعت می کنند دست به دست خدا می دهند و با خدا بیعت می کنند. وقتی با خدا بیعت کردی راه خدا راه شکست نیست. بیعت با این حضرت بیعت با خداست.

بعد می فرماید: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِه» اگر کسی با خدا بیعت کرد و یک قراری با خدا بست، یک طرفه قرار را شکست خدا ضرر نمی کند. اگر با پیغمبر خدا نقض بیعت بکنید با خدا نقض بیعت کردید، از دایره این فتحی که خدا دارد برای این پیغمبر رقم می زند بیرون می روید. آنوقت سراسر زندگی تان می شود شکست؛ از نفس

شکست می خورید، از شیطان شکست می خورید، از دشمن شکست می خورید، ولی اگر کنار حضرت بودید و به این بیعت وفا کردید «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّه»(توبه/۱۱۱) چه کسی از خدا وفادارتر است. «فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِه» به هیچ وجه خدای متعال قرارش را یک طرفه نقض نمی کند و پای عهد خودش هست. با این که ما اسیر عهد او هستیم ولی او هیچ وقت عهدش را به هم نمی زند. ما هم اگر به هم زدیم هیچ ضرری متوجه خدای متعال نمی شود.

ثمره وفاء، بهره مندی از غنائم فتح

آنهایی که با امام حسین بیعت می کنند تا همه هستی خودشان را پای حضرت بدهند، اگر وفا نکنند خودشان ضرر کردند و اگر هم وفا کنند تمام منفعت مال آنهاست. این فتحی که خدای متعال برای سیدالشهداء علیه السلام رقم زده و راه همه عالم را به سوی خدا باز کرده، همه ارباب معرفت و موحدین از مسیر این فتح به سمت خدا حرکت می کنند. انبیاء اولوالعزم هم از این فتح سیدالشهداء متنعم و بهره مند بودند، می آمدند در این ضیافت الهی بار خودشان را می بستند. خدای متعال ابراهیم خلیل و موسای کلیم و حضرت نوح و عیسی را در این وادی برده است.

در یک نقلی است در آن فرصت کوتاهی که حضرت موسای کلیم با حضرت خضر همراه شدند، روضه سیدالشهداء را برای حضرت موسی خواندند تا بار حضرت بسته بشود. این ضیافت الهی، این فتحی که خدا برای حضرت کردند اگر کسی وفا کرد از این فتح استفاده می کند. این فتح المبینی که خدا در کربلا برای سیدالشهداء کردند، پیروزی قطعی برای سیدالشهداست. آنهایی که با حضرت بیعت کردند و پیمانه شان را پر آوردند اشخاصی هستند که در مسیر فتح سیدالشهداء قرار می گیرند و از برکات این فتح و پیروزی و از غنایم این فتح برخوردار می شوند. غنیمت فتح سیدالشهداء این است که همه عالم مسیر خدا را پیدا می کنند، همه موحدین به بهشت می رسند. غنیمتش بیش از این دنیایی است که ما خیال می کنیم. تمام دنیا در مقابل غنیمت فتح سیدالشهداء به حساب نمی آید. غنیمت فتح این است که تمام عالم به سمت خدا حرکت می کند. راه عالم باز شده و انسدادی که بر اثر افعال دشمنان ایجاد شده بود ز بین رفته.

وفا یعنی حالا که انسان عهد و بیعت کرده پای آن به نحو کامل بایستد و پیمانه اش را پر بیاورد و بعد هم خودش را طلبکار نداند. انسان

هایی که خودشان را طلبکار می دانند، تمام توانشان را می آورند ولی احساس می کنند طلبکار خدا و رسول خدا هستند. با خدا یک عهدی بسته به عهدش عمل می کند خیال می کند خدمتی به خدا کرده؛ اینطوری نیست. می فرماید هر کسی کار خوب می کند به خودش دارد خدمت می کند. کسی به خدا خدمت نمی کند، امام هم همینطوری است. سیدالشهداء به کسی احتیاج ندارند. حضرت که شب عاشورا به اصحاب می گوید بروید چه احتیاجی به ما دارند.

وفا یعنی انسان تمام پیمانه خودش را پر ببرد و در این پر بردن هم خودش را بدهکار بداند، این که در باب سعید بن عبدالله شنیدیم سیزده چوبه تیر را به تن خودش خرید و استقامت کرد تا نماز حضرت تمام شود. نماز حضرت که تمام شد افتاد روی زمین، حضرت آمدند بالای سرش عرض کرد «أ وفیتَ یابنَ رسولِ الله» به آن قراری که با شما بسته بودم وفا شد. «یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَة»(مومنون/٦٠) تمام هستی خودش را گذاشته، با محبت ایستاده، با سر و دستش به استقبال تیرها رفته، نماز تمام شده ولی واقعا نگران است که نکند پیمانه ام را پر نکردم و یک جایی کم گذاشتم.

مقام نصیحه

وفا یعنی همین، یعنی انسان پیمانه را پر بکند و هرچه دارد بیاورد، بعد هم واقعا نگران باشد و خودش را بدهکار بداند. این از کارهایی است که وجود مقدس بنی هاشم کردند و صفات حضرت است. تسلیم، تصدیق، وفا و بعد هم «و النصیحه» نصیحت و خیرخواهی. نصیحت به این معنایی که ما می گوییم، ما کسی را نصیحت کنیم، نیست. این که گفتند «نصیحهٔ ائمه المومنین» ما برویم امام را نصیحت کنیم که این کار خوب است، این کار بد است، نیست.

معنی نصیحت یعنی خیرخواهی. تمام وجودش می خواهد جبهه حضرت پیروز بشود. هیچ چیز برای خودش نمی خواهد در این همراهی، کسی که با امام همراهی می کند و در این همراهی هیچی را برای خودش نمی خواهد و تمام مطلوبش این است بار امام -این تعبیر دقیق نیست- به مقصد برسد. هیچ منفعتی و غنیمتی در این همراهی برای خودش نمی خواهد، هیچی هم کم نمی گذارد. تمام دقت را می کند، تمام توانش را به کار می گیرد، هرکجا یک راهی بتواند باز کند، باز می کند. این می شود نصیحت، یعنی خیرخواهانه تمام قوای خودش را به کار می گیرد، هیچ طلبی، هیچ منفعتی برای

خودش دنبال نمی کند. می خواهد با هر تدبیری شده کار را به نتیجه برساند و باری که روی دوش او می گذارند روی زمین نماند.

در جنگ خیبر یهود در قلعه ها سنگر گرفته بودند. روی کوه قلعه مستحکمی هم داشتند. مسلمان ها مدت زیادی معطل شدند، زمین گیر شدند. هر که را حضرت می فرستاد دست خالی برمیگشت. پرچم را به هر کدامشان می داد -همین مدعیان- همه رفتند یک سر و گوشی آب دادند گفتند اصلا کار شدنی نیست، برگشتند. وجود مقدس امیرالمومنین بیمار بودند و چشم درد سختی داشتند. حضرت فرمودند فردا من پرچم را به دست کسی میدهم که «یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَه» به دست کسی می دهم که خدا و پیغمبرش او را دوست دارند او هم خدا و پیغمبر را دوست دارد، حبیب خداست. همه منتظر بودند ببینند چه کسی است، دیدند آمدند نزد امیرالمومنین سلام الله علیه، اول چشم حضرت را شفا دادند بعد هم پرچم را دست ایشان دادند. ایشان رفت قلعه را فتح کرد و برگشت. رفت همه موانع را کنار گذاشت، رسید به در قلعه. فرمود: «مَا قَلَعْتُ بَابَ خَیْبَر بِقُوَّةٍ جَسَدِیَّة» من هرچه داشتم آنجا خرج کردم این در را من با قوه جسمانی نکندم؛

دری که گفتند چند نفر باز و بسته می کردند. بعد این در را پل کردند بقیه لشکر را هم از خندق عبور دادند. این می شود نُصح، یعنی نمی شود ندارد. وقتی خدا می فرماید این کار را بکن، نمی شود ندارد.

معنای آیه «لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها»

«لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها» (بقره/۲۸۶) را دو جور معنا کردند. یک شکل آن به نفع آدم است؛ خدای متعال به اندازه توان آدم از او میخواهد؛ آقا من نمی توانم، خیلی راحت تکلیف را می گذارد کنار. از این طرف می گیرد، می گوید خدایا به اندازه وسع من، من هم که وسع ندارم. یک معنایی هم از آن طرف است؛ اگر خدای متعال باری را روی دوشت گذاشت بدان که می توانی، کوتاهی نکن و زود کنار نکش. می گویند این کار را انجام بده؛ هزار زمینه می خواهد؟ برو زمینه هایش را انجام بده، نگو نمی توانم. اگر یک جایی توان نبود تکلیف هم نیست اما از آن طرف اگر یک جایی تکلیف آمد نگو نمی توانم.

خدای متعال می فرماید دروغ نگو. می گوید: در کاسبی امروز که نمی شود دروغ نگویی! همین که خدا می فرماید دروغ نگو، پیداست می توانی. نمی توانم یعنی چه؟ دروغ نگو بعد ببین کار درست می شود

یا نه. خدای متعال وقتی تکلیفی می آورد یعنی می توانی.

نصح یعنی بار را روی دوشت گذاشتند، همه توانت را به کار بگیر به یک جایی می رسد، تکلیف همین است. وجود مقدس امیرالمومنین رفتند کار نشدنی را شد کردند. وقتی حضرت می گویند برو، یعنی برو. فرمود من با قوه جسمانی این کار را نکردم، همه امکاناتم را خرج کردم که فرمان رسول خدا زمین نماند.

جلوه نُصح در رفتار حضرت اباالفضل العباس علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالح» این شریعه ای که حضرت رفت آب بیاورد چهار هزار موکل داشت. چهار هزار نفر را با انواع مختلف سلاح مأمور کرده بودند کسی به شریعه نزدیک نشود. تیراندازهایی که از دور تیرباران می کردند. وقتی قمر بنی هاشم آمدند و عرض کردند: دلم تنگ شده، اجازه می دهید بروم میدان؟ دیگر نمی توانم این صحنه را ببینم. در احوالات سعید بن عبدالله به نظرم نقل شده، گفت آقا دشمن دارد حلقه محاصره را تنگ می کند، من تحمل ندارم این وضعیت را ببینم که شما مورد تهدید دشمن قرار می گیرید. اجازه می دهید من بروم تا نباشم و این صحنه ها را نبینم. با این که هنوز اصحاب بودند، جوان های بنی هاشم بودند، هنوز خیمه های حضرت تهدید نمی‌شد.

قمر بنی هاشم تا آخرین لحظه ماندند. فرمانده لشکرند، چند بار صبح تا بعد از ظهر این لشکر پراکنده را جمع و جور کردند. فرماندهی ایشان خیلی عجیب است؛ حالا فرماندهی باطنی که قوای امام حسین در عالم تحت فرمان ایشان هستند آن یک مسئله است، اما آن فرماندهی در صحنه سنگین کربلا که خیلی صحنه عظیمی بوده فراتر از ظاهرش، باطنی داشته است. بعضی ها اسرار الشهاده نوشتند، اسرار عاشورا را گفتند، نه این صحنه های ظاهری را. ملاحظه فرمودید مرحوم ملاآقای دربندی. حضرت چند بار صبح تا بعد از ظهر این لشکر را دوباره از نو آرایش دادند. همان سر صبح وقتی تیر اندازی از راه دور و حضور دسته جمعی شد جمع زیادی از اصحاب حضرت به شهادت رسیدند، حضرت قمر بنی هاشم اینها را جمع و جور کردند و لشکر را سامان دادند.

تا غروب کنار حضرت بوده، آمد عرض کرد: آقا دلم تنگ شد اجازه می دهید بروم. حضرت به این فرمانده لشکر مأموریت دادند بروند آب بیاورند. ببینید چکار کرده واقعا تکلیف حضرت انقدر بود. نمی دانم چطوری خودش را به شریعه رساند. مشک را پر از آب کرد خیالش راحت شد، دست ها را زیر آب برد، تعبیر مقاتل این است «فَذَکَرَ عَطَشَ

الْحُسَیْن» و آبها را برگرداند سر جایش. تشنه لب از شریعه بیرون آمد. راه نخلستان را انتخاب کرد که هم کوتاه تر بود هم با جنگ و گریز می شد خود را به خیمه برسانی. گفتند خودش را سپر مشک آب قرار داده بود. آخرین چیزی که هدف قرار گرفت مشک آب بود.

عربها در باب قمر بنی هاشم می گویند «ابا القِربَه» پدر مشک. بعضی اینگونه معنا کردند، دیده اید پدر بچه اش را در آغوش می گیرد، اگر باران بیاید خودش را حائل قرار می دهد که باران به بچه اصابت نکند. مثل باران تیر می آمد، خودش را سپر کرده بود که این مشک سالم بماند. انقدر وظیفه داشت؟! اگر می خواست جنگ کند جان خودش را به در ببرد که کسی حریف قمر بنی هاشم نبود. این می شود نصیحت. مشک آب را رها می کرد، چه کسی جرأت می کرد به حضرت نزدیک شود. حتی گفته اند حضرت سلاح جنگی برنداشته بود، با یک نیزه رفته بود. این که اول دست راست قطع می شود، بعد دست چپ قطع می شود، بعد آبها روی زمین می ریزد یعنی چه؟ کاری نداشت یک تیر از دور می زدند آب ها روی زمین می ریخت. این یعنی نصیحت. حضرت می گویند آب بیاور، باید به هر قیمت آب به خیمه برساند. السَّلَامُ عَلَیْكَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِح.